

جزوه درسی تاریخ تمدن و فرهنگ صفوی

دانشگاه پیام نور

گروه تاریخ بخش علوم اجتماعی

گردآوری: دکتر مهری ادیسی آریمی عضو هیات علمی مرکز شاهرود

درس اختیاری - ۲ واحد

تاریخ تمدن و فرهنگ صفوی

فهرست مطالب

فصل اول- دیوانسالاری و نظام اداری حکومت صفویه

- درگاه
- دیوان
- تشکیلات ایالتی
- مراحل تحول و توسعه دیوانسالاری

فصل دوم - پایتخت ها

- تبریز
- وجه تسمیه
- قزوین
- وجه تسمیه
- جغرافیای تاریخی قزوین
- اصفهان
- اصفهان در دوره صفوی

فصل سوم - اوقاف

- تاریخچه وقف
- وقف در دوره صفوی
- کارکردهای وقف و انگیزه واقفان

فصل چهارم - آموزش و پرورش

- تعلیم و تربیت در عصر صفوی
- نظام و اماکن آموزشی

- شیوه آموزش و منابع درسی
 - تعلیم و تربیت دختران و زنان
- فصل پنجم - علوم

- علوم نقلی
- دانش های ادبی
- آثار مثنوی
- ویژگی ها و موضوعات شعر
- لغت
- دستور زبان

علوم عقلی

- هیئت و ستاره شناسی
 - ریاضیات
 - پزشکی
 - داروسازی
 - فلسفه
 - موسیقی
 - علوم دینی
- فصل ششم - تصوف

فصل هفتم - هنرهای زیبا

- قالی
- منسوجات
- کتاب سازی
- نگارگری
- خط
- سفال سازی (کوزه گری)
- کاشی کاری
- فلزکاری

فصل هشتم- معماری و هنرهای وابسته

- کاخ های فرح آباد و اشرف
- کاروانسراها
- پل ها و بناها
- اقدامات عمرانی شاه عباس در مشهد ، اردبیل ، کرمان ، شیراز
- زمینه های سیاسی و اقتصادی معماری در دوره شاه عباس اول
- معماری در دوره جانشینان شاه عباس اول
- ویژگی سبک معماری صفوی
- پیوست ها

کتابنامه

فصل ۱

دربار و نظام اداری دیوان سالاری

در رأس دربار و نظام اداری دیوان سالاری صفویان ، شاه قرار داشت که حکومت خود را بر مبنای سه محور قرار داده بود : حق الهی شاهان (ظل الله فی الارض) ، نیابت امام غایب (عج) ، و طریقت تصوف .

حق الهی حکومت شاهان ایرانی که میراثی از دوران باستان محسوب می شود ، در دوره پس از اسلام توسط صفویان برای اولین بار با جدیت بسیار به کار گرفته شد . بر اساس این حق ، حاکم حکومت خود را مستقیماً از جانب خدا دریافت کرده و بر تخت سلطنت نشسته است . بنابراین رعایا و افراد زیر دست وی می بایستی از او و فرامینش اطاعت و تبعیت مطلق و بی چون و چرا داشته باشند .

محور دوم یعنی نیابت امام غایب (عج) ، حکومت و شخص شاه را در مرتبه ای از قداست و معصومیت قرار می داد که عدم اطاعت از او و نافرمانی و گردن کشی در برابر فرامین وی ، گناه به حساب می آمد . در واقع شاه به صورت تجلی زنده الوهیت مطرح بود . این تصور تا اواخر حکومت شاه اسماعیل اول به ویژه تا زمان شکست وی در برابر ترکان عثمانی در جنگ چالدران کماکان ادامه داشت . اما پس از شکست مذکور، موقعیت شاه به عنوان نایب امام زمان (عج) تا حد زیادی تضعیف شد . موجودیت الهی و نامیرای شاه با قدرت مافوق بشری وی در چشم قزلباشان ، سربازان سرسپرده شاه که حاضر بودند به خاطر وی بدون سلاح وارد میدان جنگ شوند ، شکسته شد و این نخستین شکست و ضربه بر وجهه و مشروعیت شاه اسماعیل بود . این حادثه نقطه عطفی در تغییر مبانی مشروعیت حکومت صفوی از حکومت الهی و دینی به سوی مفاهیم معمولی حکومت دیوانی - سلطنتی بود.

سومین محور ، شاه صفوی را به عنوان مرشد و مراد کامل صوفیان و قزلباشان در طریق تصوف مطرح می ساخت . قزلباشان شاه صفوی را مرشد کامل و خود را صوفی می دانستند ، هر چند در این تلقی دوره هایی از شدت و ضعف به وجود آمد که متأثر از موقعیت و قدرت شاه و نحوه رفتار وی با صوفیان بود . چنانکه در مورد شخص اسماعیل اول تصور مریدان پس از شکست در جنگ چالدران ، همان تصویری نبود که دو سال قبل از آن توسط تاجر ونیزی در ۹۱۸ه.ق/۱۵۱۲م. به صورت فداکاری و از جان گذشتگی و بی تفاوتی نسبت به مرگ توصیف شده بود .^۱ با این همه شاه در سراسر

^۱ سفرنامه های ونیزیان در ایران ، ص ۳۴۴ .

ایران به عنوان بالاترین مرجع تصمیم‌گیری در تمام امور محسوب می‌شد. در مرتبه بعد از شاه در سازمان بندی تشکیلاتی دولت صفوی دو طبقه عمده: درگاه (کاخ) و دیوان (دفترخانه) در کنار هم قرار داشتند که در زیر به ترتیب به توصیف آنان پرداخته می‌شود. از آنجا که صفویه به نیروی شمشیر قزلباشها موفق به تشکیل سلطنت شده بود، طبعا آنان نفوذ زیادی در دولت داشتند و در بخشهای مختلف یعنی مذهب، سیاست و ارتش صاحب مناصب و مقامات مهمی شدند و در نتیجه دولت صفوی علاوه بر خصلت مذهبی، خصلت نظامی هم یافت.

درگاه (کاخ)

در این گروه، قزلباشان یا قبایل ترکمان که نقش بسیار مهمی در دستیابی صفویان به قدرت ایفا کرده بودند، قرار داشتند. اینان با کسب مقامات بالای نظامی اشرافیت جدیدی را به وجود آورده بودند که به طور سنتی می‌توان این گروه را "اهل شمشیر" نام نهاد. امرا و یا رؤسای این قبایل در اوایل دوره حکومت صفوی والیان نظامی اکثر ایالات کشور بودند و مناصب عمده سیاسی و نظامی را در اختیار خود گرفته بودند.^۱

قبل از آنکه توصیف مقامات ایالتی و حکومتی و شرح اختیارات آنها ارائه شود، لازمست از دو اصطلاح رایج عصر صفوی یعنی ممالک و خاصه یاد کرد. واژه ممالک، جمع مملکت، در این دوره به "ایالات حکومتی" و یا "استانهای کشوری" اطلاق می‌شد که از طریق "دیوان ممالک" اداره می‌شد. اما مراد از "خاصه" یا "خالصه"، در قرن دهم هجری / شانزدهم میلادی، بعضی نواحی مشمول مالیات بود که به تیول داده نشده بود، بلکه عواید آن هر لحظه در اختیار دیوان اعلی قرار داشت. ظاهراً "خالصه" به املاک سلطنتی کوچکتری در داخل حکومتی که به تیول داده شده بود، اطلاق می‌شده است و بر عکس، "خاصه" به نواحی بزرگ و حکومتهایی که کلاً جزو املاک سلطنتی قرار داشته اطلاق می‌شد^۲ و توسط کارکنان دیوان خاصه اداره می‌شد. در ایالات خاصه قوای قزلباش بهیچوجه مستقر نبودند و درعوض ایرانیان می‌توانستند در حکومت این ایالات شرکت کنند.

^۱ سیوری، ایران عصر صفوی، ص ۱۶۲.

^۲ زر بورن، نظام ایالات در دوره صفویه، ص ۱۹۵.

اغلب ایالات ممالک، توسط حکامی از درجات مختلف اداره می شد که در واقع متعلق به دسته کاخ (درگاه) محسوب می گردیدند. این حکام بنابر رساله " تذکره الملوک " که یکی از منابع بسیار باارزش درباره مقامات و مناصب عهد صفوی است ملقب به " امراء عظام " بودند که چند تن از اینان که عالی ترین مناصب حکومتی را در اختیار داشتند با عنوان و لقب " عالیجاه " مورد خطاب واقع می شدند. میرزا سمیعا مؤلف تذکره الملوک امرای نظام را در دو دسته معرفی می کند: امرای غیر دولتیخانه؛ امراء در دولتیخانه مبارکه.

امراء غیر دولت خانه: که همگی "امراء سرحد" نامیده می شدند، خود بر چهارگروه بودند که به ترتیب اهمیت و درجه عبارت بودند از: والیان، بیگلربیگیان، خوانین، سلاطین. با نگاهی به جغرافیای اداری گروه اول یعنی ولات دریافته می شود که چهار والی در خط محوری جنوب غربی تا شمال غربی ایران حکومت می کردند. اینان همگی از خاندان هایی قدیمی و دارای حکومتی موروثی بودند که در عین تابعیت دولت صفوی، نوعی استقلال هم داشتند. والیان به ترتیب اهمیت به شرح زیر بودند:

والی عربستان که از نظر شجاعت و سیادت و جمعیت کثیر ایالات و عشایر تحت فرمان خود از سه والی دیگر برتر بود، در مرتبه اول قرار داشت.^۱ والیان عربستان از سادات مشعشی بودند که در هویزه خوزستان اقامت داشتند.^۲ والیان مرتبه دوم در لرستان فیلی یا لرستان شمالی حکمرانی میکردند. در دوره شاه عباس اول، رییس والیان لرستان فیلی موسوم به شاهوردی خان به دستور شاه کشته شد. با این همه مقام خاندان وی همچنان باقی بود. والیان گرجستان، در سومین مرتبه، در منطقه متعلق به ایران که شامل گرجستان کارتیل، کاخت و تفلیس بود، حکومت می کردند. والیان گرجستان از تیره شاهان سلسله باستانی باگراتی بودند. باگرات ششم والی گرجستان در دوره شاه عباس که ماورای قفقاز را از تصرف عثمانی ها به در آورده بود، به دین اسلام درآمد و توانست تحت سلطنت خود را حفظ کند.^۳ والی کردستان که سنندج محل سکناى وی بود در آخرین مرتبه از گروه والیان قرار داشت.^۴ اینان از خاندان اردلان محسوب می

^۱ تذکره الملوک، ص ۴.

^۲ مینورسکی، سازمان اداری حکومت صفوی، ص ۷۶.

^۳ همان.

^۴ تذکره الملوک، ص ۵.

شدند.^۱ حاکم ایل بختیاری نیز، اگرچه رسماً از والیان به شمار نمی آمد، ولی از قدیم الایام کمال احترام و اعزاز را داشت.^۲ حاکم مذکور بر خطه و قلمرو لر بزرگ حکومت می کرد.^۳

بیگلربیگیان سیزده تن بودند که از مرکز تعیین می شدند. اما گاه به طور موروثی این سمت را در اختیار داشتند.^۴ بیگلربیگیان از اختیارات عزل و نصب خوانین در محل حکومت خود برخوردار بودند. به همین ترتیب نیز خوانین حق نظارت و اعمال قدرت را بر سلطانهای ناحیه حکومت خود دارا بودند.^۵ در مجموع این حکام غالباً مشاغل خود را به طور دایم و مادام العمر داشتند و در عین تابعیت از حکومت مرکزی باز نوعی استقلال داشتند. عایدات مالیاتی آنان در بودجه به حساب نمی آمد و بجز پیشکشی و تقدیمی که به صورت تحف و هدایا تسلیم شاه می کردند، کمک لشکری نیز می دادند. فعالیت این حکام توسط اشخاصی از زیردستان مستوفی الممالک تحت نظارت قرار می گرفت.^۶ نظارت بر امور استانهای مملکت در دیوان ممالک متمرکز می گردید که معمولاً منافع و نظر شاه و دربار نیز در این مورد لحاظ می گردید. از مجموع گزارشهای موجود می توان دریافت که این حکام مخصوصاً در نواحی مجاور مرز به رفاه مردم قلمرو خود علاقه مند بودند.^۷

دسته دوم "امرا در دولتخانه مبارکه" نام داشتند. این دسته همگی در دربار حضور و هر یک منصبی داشتند. تعداد این امرا چهار تن بود که مجموعاً "ارکان دولت قاهره" لقب داشتند. قورچی باشی (فرمانده تیروکمانان)^۸؛ قولر آقاسی (فرمانده غلامان

^۱ مینورسکی، همان منبع، ص ۷۷.

^۲ تذکره الملوک، ص ۵.

^۳ مینورسکی، سازمان اداری ...، ص ۷۸.

^۴ همان. شهرهایی که بیگلربیگیان در آن حکومت می کردند عبارت بودند از: قندهار، شیروان، هرات، آذربایجان، چغور سعد، قراباغ و گنجه، استرآباد، کوه گیلویه، کرمان، مروشاهیجان، قلمرو علی شکر، مشهد مقدس معلی و دارالسلطنه قزوین. تذکره...، ص ۵.

^۵ تذکره الملوک، ص ۴.

^۶ مینورسکی، سازمان اداری...، ص ۴۰.

^۷ همان جا، ص ۴۱.

^۸ مولف تذکره الملوک وی را رییس ایلات و اویماقات ممالک محروسه نامیده است، ص ۷.

شاهی)؛ ایشیک آقاسی باشی (رئیس تشریفات دربار)؛ تفنگچی آقاسی (رییس تفنگچیان).^۱ این چهار تن به همراه سه نفر دیگر یعنی وزیر اعظم، دیوان بیگی و واقعه نویس در یک شورای شاهی که "جانقی" نامیده می شد، برای تصمیم گیری شرکت می جستند. اگر این شورا درباره فرستادن سپهسالار به ماموریت در سمتی از کشور بود، حضور سپه سالار نیز در شورای جانقی ضروری بود. قدرت و اهمیت این شورا به وضعیت عمومی کشور و قدرت شخص شاه ارتباط داشت. چنانکه این شورا در دوران فترت و کودکی شاه عباس اهمیت بسیار کسب کرد. در اوایل سلطنت شاه عباس اول نمایندگان سرکش ایلات شاهسون (طرفداران و دوستداران شاه) برای نشان دادن نامردهای مورد نظر خود بر تخت شاهی با یکدیگر به جنگ و منازعه پرداختند. شاه عباس سام میرزا (صفی میرزا یا شاه صفی آینده) نوه خود را به جانشینی معین کرده بود و هنگامی که شاه در مازندران درگذشت و سام میرزا در اصفهان بود، افراد شورا سندی دایر به تأیید جانشینی سام میرزا تنظیم و مهر کردند. شاه سلطان حسین پسر ارشد شاه سلیمان نیز توسط امرا و خواجه سرایان و خوانین و رؤسا با صوابدید مریم بیگم، خواهر شاه سلیمان انتخاب گردید و سندی در این باب مهر گردید.^۲

دیوان

در نقطه مقابل اهل شمشیر یا سران قبایل قزلباش، اهل قلم یا دیوان قرار داشت که به طور سنتی و موروثی از عناصر ایرانی تشکیل می شد. این گروه که از نظر قومی، زبان و فرهنگ با قزلباشان متفاوت بودند، به عنوان تاجیک شناخته می شدند.

"وزیر اعظم دیوان اعلی" یا "اعتمادالدوله ایران" در رأس سازمان دیوانی صفویه قرار داشت. مؤلف رساله تذکره الملوک وی را "عمده ترین ارکان دولت و قاطبه امرا درگاه معلی و سرحدات ولایات ممالک محروسه" معرفی می کند.^۳ وزیر اعظم از ارکان هفتگانه به شمار می آمد و لقب "اعتمادالدوله" خاص او بود. البته این لقب و نظایر آن در آغاز کار صفویه که حکومت بیشتر جنبه نظامی داشت و هیچ مرز مشخصی میان امور کشوری و لشکری نبود، وجود نداشت و بالاترین مقام حکومتی

^۱ همان.

^۲ مینورسکی، سازمان اداری...، ص ۷۹-۸۰.

^۳ تذکره الملوک، ص ۵.

وکیل نفس نفیس همایون " بود که به منزله نیابت شاه در مقام مرشد کامل و قدرت عرفی پادشاه محسوب می شد. او جانشین شاه در امور دنیوی و روحانی بود. مقام اخیرالذکر به لحاظ نقش برجسته قزلباشان و بنا بر انتظار آشکار، به آنان تفویض شد. اما بعدها با مشکلاتی که حکومت صفویه با قزلباشان در دوره شاه تهماسب اول پیدا کرد و سیاست هایی که در جهت تضعیف سران قبایل در پیش گرفته شد، از اهمیت مقام وکیل کاسته و سپس حذف شد. از جمله کسانی که به مقام وکالت رسیدند حسین بیک لکه شاملو که اولین وکیل شاه اسماعیل در سال ۹۰۷ بود؛ امیرنجم الدین مسعود ملقب به نجم اول که از زرگران رشت و از کسانی بود که در بدو کار شاه اسماعیل به او پیوست^۱ و یار احمد خوزانی اصفهانی معروف به نجم ثانی بودند.^۲

در عوض هنگامی که حکومت صفوی به دوره ثبات نسبی خود به ویژه در دوره حکومت طولانی شاه تهماسب اول دست یافت و مسأله اداره کشور به طور جدی و اصولی مطرح شد، اهمیت مقام وزارت و کارآیی عناصر ایرانی دیوانسالاری آشکارتر شد. وزارت اعظم به تدریج به قدرتی عظیم دست یافت و به عنوان مهم ترین شخص پس از شاه عهده دار کلیه امورکشوری شد، به طوری که در آیین ها و مراسم رسمی در سمت راست شاه می نشست.^۳ وی بر اداره گسترده ای که "دفترخانه همایون" نامیده می شد، نظارت داشت و زیردستان زیادی از وزرای فرودست، منشیان و مأموران در شعبات مختلف دفترخانه همایون کار می کردند.

وظایف گسترده وزیر را می توان اینگونه خلاصه کرد: کلیه انتصابات به امضا و تصدیق وی به مرحله اجرا می رسید و اداره امور مالی مملکت و ممیزی کلیه دادوستد مربوط به مالیات با وی بود و درستی کار کلیه صاحب منصبان مملکتی را زیر نظر می گرفت.^۴ پرداخت حقوق سپاهیان و ممیزی اسناد و مدارک مالی در اختیار شعبات

^۱ یحیی بن عبدالطیف قزوینی، لب التواریخ، ص ۳۹۳؛ امینی هروی، فتوحات شاهی، ص ۲۶۴.

^۲ قزوینی، لب التواریخ، ص ۴۰۸؛ خواندمیر، حبیب السیر، ج ۴، ص ۴۴۹-۵۰۰؛ امینی هروی، فتوحات شاهی، ص ۴۴۸.

^۳ شاردن، سفرنامه، ج ۹، ص ۴۱.

^۴ تذکره الملوک، صص ۷-۵.

دفترخانه همایون بود.^۱ وظیفه مهم دیگر وزیر اعظم، تعیین خط مشی سیاست خارجی ایران و نیز مذاکره با سفرای سایر کشورها و امضای قراردادها و غیره بود.^۲

با این همه وزیر اعظم نیز به رغم اختیارات زیاد تابع مقررات و قواعد اداری بود و بر صحت کار وی نیز نظارت می شد. "ناظر دفتر همایون" که از جانب شاه انتخاب می شد در سمت منشی اولی وزیر اعظم به بازرسی کار وی می پرداخت و عملیات وزیر می بایست به تصدیق منشی کل یا ناظر می رسید.^۳ البته چنین بازرسی به طور معمول برای سایر مقامات عالی نیز وجود داشت. به روایت مولف لب التواریخ، اولین شخصی که از سوی شاه اسماعیل اول به منصب وزارت دیوان اعلی منصوب شد امیر شمس الدین زکریا بود.^۴ سه سال بعد شرف الدین محمود جان دیلمی را شریک در وزارت وی کرد.^۵

"مستوفی الممالک"، مقام دیگری بود که ضمن آنکه همکار نزدیک وزیر اعظم در انجام وظایف امور مالیه بود، بدون تصدیق وی، وزیر اعظم هیچگونه اقدامی در مورد مالیات دیوانی نمی کرد.^۶ مقام "ناظر بیوتات" نیز در سازمان اداری، به عنوان ناظر کار وزیر اعظم معرفی شده، در حالیکه وی متصدی امور خاصه بود و وزیر اعظم رییس دیوان ممالک.

در عوض این شرایط، وزیر اعظم نیز حق نظارت و حسابرسی به اعمال دستگاه خاصه را داشت. این دستگاه که در حقیقت به دوگانگی دستگاه اداری به امور کشوری و امور مربوط به دستگاه سلطنت اشاره دارد، ممکن بود به زیاده روی ها و اجحافات بر سکنه زمینهای خالصه به نام شاه و تحت حمایت نام وی پردازند. از این رو، نظارت

^۱ سیوری، "نظام تشکیلاتی صفویان"، تاریخ ایران دوره صفویان پژوهش کمبریج، ص ۱۶۴.

^۲ کمپفر، سفرنامه، ص ۶۱.

^۳ شاردن، سفرنامه، ج ۵، ص ۴۴۶.

^۴ قزوینی، لب التواریخ، ص ۳۹۳.

^۵ همان جا، ص ۳۹۶.

^۶ مینورسکی، سازمان اداری...، ص ۸۳.

وزیر اعظم می توانست به منزله نوعی تضمین به شمار آید.^۱ در مواقعی که منصب وزارت اعظمی به دلایلی بلا تصدی باقی می ماند و یا در غیبت وزیر اعظم شخص "وکیل دیوان اعلی" امور را اداره می کرد. مقام اعتمادالدوله به رغم اهمیت کلی خود در دوره های مختلف حکومت سلاطین از درجه ثابتی از اهمیت برخوردار نبود. در اواخر دوره صفویه که قدرت حرمسرا و خواجه سرایان افزایش یافته بود، ممکن بود تصمیمات اعتمادالدوله تحت تأثیر نظرات افراد فوق قرار گیرد و توسط شاه تغییر یابد. به ویژه هنگامی که شاه از سن کافی در امور مملکت داری برخوردار نبود، این وضع تشدید می شد.^۲

وزیر اعظم بر یک گروه شش نفره از وزرا که به وی در اداره امور یاری می رساندند، ریاست داشت: وزیر اول مستوفی الممالک (ممیز کل مالیه)، وزیر دوم: مستوفی خاصه (ممیز مخصوص دربار)، وزیر سوم: داروغه دفتر (مستحفظ دفاتر کل مالیه)، وزیر چهارم: وزیر الملوکی (نگاهداری دفاتر دارالسلطنه اصفهان)، وزیر پنجم: وزیر خاصه (مخارج دربار را رسیدگی می کرد)، وزیر ششم: کلانتر (امور تجارت و تجار اصفهان را رسیدگی می کرد).^۳

مستوفی الممالک شخصیت مهم دیگری بود که تحت نظارت وزیر اعظم با وی همکاری نزدیکی داشت. گزارش مؤلف تذکره الملوک حاکی از جایگاه مستوفی الممالک در زمره امرای عظام و اهمیت شغل و عمل وی است.^۴ این مقام از دوره شاه سلطان حسین به شورای جانقی راه یافت و اهمیت بیشتری پیدا کرد.^۵ مستوفی الممالک متخصص امور فنی مالی مانند حسابداری، ممیزی و تنظیم بودجه بود و اگر اخذ کل مالیات بر عهده وزیر اعظم بود، وی بر ضبط کل وجوهات ممالک و تمامی اعمال دستگاه مالیه مملکت نظارت داشت و گروه کثیری از محاسبان، منشیان، ضابطان و عمال محاسبات زیر نظر وی به انجام کار می پرداختند. همچنین انتصاب کلیه مستوفیان

^۱ شاردن، سفرنامه، ج ۵، ص ۴۴۶.

^۲ تاورنیه، سفرنامه، ص ۵۷۲.

^۳ سانسون، سفرنامه، ۲۵-۲۶.

^۴ تذکره الملوک، ص ۱۶.

^۵ همانجا، ص ۵.

و تهیه دستور العمل برای مأموران مالی مقیم ولایات در زمره اختیارات مستوفی الممالک بود. در واقع اختیاری که مستوفی الممالک در مالیات دیوان داشت، وزیر اعظم نداشت.

۱

با توجه به دوگانگی سیستم اداری به ممالک و خاصه، منصب دیگری همانند مستوفی الممالک به نام "مستوفی خاصه" وجود داشت که تحت نظر وی ولی در رتبه پایین تری قرار می گرفت در نتیجه این امر، هر دو مستوفی تحت نظر وزیر اعظم کار می کردند. اداره مالی خاصه در واقع مسئول اداره املاک و ابنیه و عمارات سلطنتی بود که از زمان شاه عباس اول برقرار گردید.^۲ با سیاست های جدید شاه صفی در تبدیل ایالات ممالک به خاصه، اختیارات این مقام گسترده تر شد و به دلیل وسعت و بسیاری درآمد دارای نفوذ و قدرت بیشتری گردید.^۳ با این همه اغلب عملیات مربوط به عوارض و مداخل صرف نظر از ممالک و خاصه بودن، محتاج به گواهی و مهر مستوفی الممالک بود.^۴

دیوان بیگی از شخصیت های مهم و متنفذ در زمینه محاکم قضایی و حقوقی بود که در شورای جانقی حق شرکت و تصمیم گیری داشت.^۵ البته این منصب به عنوان رئیس دیوان عدالت در اوایل دوره صفوی وجود نداشت و مقامی به نام صدر در رأس نهاد مذهبی مسؤلیت دیوان عدالت را بر عهده داشت. هم زمان مقامات مذهبی دیگری همچون "قاضی القضاة" و "شیخ الاسلام" نیز در کنار صدر امور محاکم را اداره می کردند و این تعدد مقامات تصمیم گیرنده، اختلافات زیاد و درگیری هایی را بین آنها به وجود می آورد.^۶ مقام جدید دیوان بیگی پدید آمد تا همه این امور را تحت اختیار خود گیرد.^۷ محکمه دیوان بیگی عالی ترین محکمه شکایت به نیابت از شاه بود^۸ و دارای اختیارات گسترده و حکمی نافذ و لازم الاجرا بود که بر تمام محاکم شرعی

^۱ نصیری، القاب و...، ص ۴۷

^۲ همان.

^۳ شاردن، سفرنامه، ج ۵، ص ۴۳۵.

^۴ تذکره الملوک، ص ۱۷.

^۵ همان جا، ص ۵.

^۶ صاحب رساله القاب...، ص ۲۳، ایجاد این منصب را توسط شاه عباس اول ذکر می کند.

^۷ لمبتون، سیری در تاریخ ایران بعد از اسلام، ص ۱۰۱.

^۸ مقام دیوان بیگی معادل دادستان کل کشور امروزی بود.

ریاست داشت ، جز در برخی موارد مهم که نیاز به نظر و تأیید شاه برای اجرای حکم داشت .^۱ دیوان بیگی به اتفاق صدر چهار روز در هفته در محل " کشیک خانه " که تالاری جنب عالی قاپو (دروازه بزرگ و اصلی قصر) بر چهارگونه جرایم که احداث اربعه خوانده می شد ، رسیدگی می کرد : قتل ، ازاله ی بکارت ، کورکردن چشم و شکستن دندان .^۲ دو روز دیگر هفته نیز دیوان بیگی در خانه خود محکمه ای را برای جرایم عرفی تشکیل می داد . قوانین عرفی در چنین محکمه ای به ویژه برای حل و فصل امور غیر مسلمین اهمیت زیادی داشت .^۳ دیوان بیگی در قبال انجام وظایف محوله از دولت مقرری در حدود پانصد تومان در سال دریافت می کرد و مجاز نبود پولی به این منظور از مردم دریافت دارد .

مجلس نویس یا واقعه نویس یکی از شخصیت های مهم دیوان هفت نفره جانقی بود . به این مقام " وزیر چپ " می گفتند چون در مجالس در سمت چپ شاه می نشست ، در حالیکه وزیر اعظم در سمت راست شاه می نشست . وی سه وظیفه عمده بر عهده داشت : ثبت و نگارش مذاکرات جلسه یا تنظیم صورت جلسه بود . و از این بابت شغل وی مشابه شغل وقایع نگار رسمی دربار بود ؛ دوم آنکه مجلس نویس منشی شاه بود و فرامین وی را به صورت صحیح و مناسب در می آورد ؛ سومین امتیاز مهم وی ، رسانیدن وقایع و عرایض به سمع شاه بود . گزارشهای حکام را از هر نوع که بود برای شاه می خواند و پاسخ شاه را مرقوم می داشت ، از این نظر وی در رأس یک نظام وسیع اطلاعاتی قرار داشت .^۴ به دلیل آنکه مجلس نویس هر زمان که می خواست به حضور شاه بار می یافت و پاسخ و نامه های سلاطین دیگر توسط وی تهیه می شد و سوابق امور سیاسی را ثبت و ضبط می کرد از نفوذ زیادی در مذاکرات با سفرای خارجه برخوردار بود .^۵

^۱ مثل حق رسیدگی به جرایم و اهانت به مقام سلطنت . سانسون ، سفرنامه ، ص ۱۳۳ ؛ اولتاریوس : سفرنامه ، ص ۳۲۵ ؛ کارری : سفرنامه ، ص ۷۴ .

^۲ تذکره الملوک ، ص ۱۲ ؛ مینورسکی ، سازمان اداری... ، ص ۹۲ .

^۳ شاردن ، سفرنامه ، ج ۶ ، ص ۷۵ .

^۴ همان جا ، ج ۵ ، ص ۲۵۸ و ۳۴۳ ؛ مینورسکی ، سازمان اداری... ، ص ۷-۹۵ ؛ تذکره الملوک ، ص ۶-۱۵ ؛ سانسون ، ص ۳۱ .

^۵ مینورسکی ، سازمان اداری... ، ص ۹۷ ؛ تاورنیه ، سفرنامه ، ص ۵۷۶ .

" ناظر بیوتات " یا سرپرست کارگاههای سلطنتی جزء امرای عالیجاه دوره صفوی بود که در دوره شاه سلطان حسین وارد شورای جانقی گردید.^۱ وی در حقیقت ناظر کل دستگاه سلطنتی بود که با کمک معاونان خود از قبیل وزیر، مستوفی، مشرف و صاحبان جمع که رؤسای قسمت های کارخانجات بودند مجموعه سی و سه گانه ی کارگاههای سلطنتی را اداره می کرد.^۲ ماهرترین هنرمندان و پیشه وران در این کارگاهها برای به وجود آوردن زیباترین و نفیس ترین اجناس مشغول به کار بودند. بخشی از این اجناس همچون منسوجات و قالی که مازاد بر نیاز دربار بود، به اروپا و هند برای فروش صادر می شد و از این بابت منافع زیادی برای شاه تأمین می گشت. مجموعه وظایف ناظر بیوتات عبارت بودند از: تعیین و برآورد بودجه و اعتبار مورد نیاز که سپس برای تصویب وزیر اعظم ارسال می شد؛ تعیین قیمت اجناس و مهر و امضای قیمت نامه و تعیین میزان خوراک و سایر اجناس مورد احتیاج کارگاههای سلطنتی، نظارت عالیه روزانه بر هزینه های کارگاههای متعدد سلطنتی، پرداخت مواجب کارکنان کارگاهها، حفظ و حراست عماراتی که به بیوتات سلطنتی وابسته بودند، نظارت عمومی بر اصطبلهای سلطنتی و قورخانه که مخازن مهمات سپاهیان تفنگچی، قوللر و جزایر سلطنتی را تشکیل می دادند.^۳

به دلیل سروکار داشتن مستقیم ناظر بیوتات با منافع سلطان مقام وی بسیار متنفذ شده بود و در دوره هایی همچون دوره سلطنت شاه عباس دوم آن اندازه قدرت یافته بود که امور مربوط به وزیر اعظم را تحت نظارت خویش گرفت.^۴ هر کارگاهی به دست چهار نفر اداره می شد: مباشری که آنرا رئیس آن چرخه می نامیدند؛ صاحب جمع، رئیس صنف کارگاه که از دیگران بیشتر خدمت کرده بود(استاد)؛ "مشرف" یا کاتبی که حساب و کتاب کارگران و کار را در دست داشت و از روی آن صورت می گرفت؛ و دربار یا کلیددار. با این همه تشکیلات حرم و اقامت گاههای شخصی شاه از نظارت بیوتات خارج بود و شاخه کاملاً مجزایی به نام تشکیلات داخلی قصر تحت نظر خواجگان آنرا اداره می کرد.

^۱ تذکره الملوک، ص ۵.

^۲ تذکره الملوک، ص ۹-۱۱؛ مینورسکی، سازمان اداری ...، ص ۵-۱۳۴ و ۹۱-۹۰.

^۳ تذکره الملوک، ص ۱۲-۹؛ سیوری، "نظام تشکیلاتی صفویان"، ص ۵-۱۶۴؛ شاردن نیز چنین وظایفی را برمی شمرد، سفرنامه، ج ۵، ص ۳۴۵.

^۴ مینورسکی، سازمان اداری ...، ص ۹۰.

تمام کارکنان این تشکیلات از قبیل حکیم باشی، منجم باشی، معیرالممالک و مهرداد با لقب کلی "مقرب الخاقان" شناخته می شدند و مأمورانی که کار آنها در بیرون یا درون حرم و اقامتگاههای خصوصی شاه بود، "مقرب الحضرت" لقب داشتند. مقاماتی چون ناظر بیوتات، قاپوچیان، یساولان صحبت، ایشیک آقاسیان مجلس که حکم رئیس دربار شاهی را داشتند، نیز در دسته مقرب الحضرت می گنجیدند.

"صدر" یکی دیگر از شخصیت های عصر صفوی بود که هرچند جز ارکان هفت گانه شورای جانقی نبود، اما از نظر اهمیت، در اوایل دوره صفویه، هم عرض دیوان اعلی بود. سابقه پیدایش مقام صدارت احتمالاً به دوره حکومت شاهرخ پسر تیمور باز می گردد^۱، ولی در دوره صفویه به عنوان رئیس مؤسسه مذهبی ماهیت جدیدی یافت زیرا از جانب حکومت و تشکیلات سیاسی نصب شده، قدرت خود را دریافت می داشت. صدر در اوایل دوره صفویه بیشتر یک منصب نظامی - مذهبی بود، زیرا ویژگی غالب نظامی گری صفویان و حضور صدر در جنگ ها این نظر را تأیید می کند. به گزارش منابع، دوتن از صدور شاه اسماعیل اول، یعنی سید شریف شیرازی و امیر عبدالباقی یزدی، هر دو در جنگ چالدران کشته شدند.^۲ از سوی دیگر هدف سیاسی صفویان در ایجاد وحدت مذهبی و اداری در سراسر کشور از طریق ترویج باورها و اعتقادات شیعی و همچنین ریشه کن کردن بدعت در جامعه سبب شد تا مقام صدر به عنوان مسؤل اجرای هدف فوق ماهیت جدیدی به خود گیرد.

نخستین کسی که در دولت صفویه منصب صدر را به دست آورد، قاضی شمس الدین لاهیجی آموزگار اسماعیل اول بود که در ۹۰۷ ق. / ۱۵۰۱ م.، به این مقام رسید. در دوره شاه تهماسب اول که دولت به ثبات نسبی و وحدت کلی خود دست یافته بود، جنبه سیاسی وظایف صدر کم رنگ شد و عملکرد وی محدود به نگاهداری بنیادهای مذهبی موجود، تعیین ائمه جمعه و متولیان اماکن مقدس و تعیین قضات و حکام شرع و اداره ی اوقاف بود.^۳ بدین ترتیب از قدرت و اقتدار صدر کاسته شد و هنگامی که شاه

^۱ روملو، احسن التواریخ، ص ۹۸ از یک مورد مقام صدر در دوره تیموری یاد می کند.

^۲ قاضی احمد قمی، خلاصه التواریخ، ص ۱۳۱

^۳ تذکره الملوک، ص ۲.

تهماسب در سال ۹۷۰ق. / ۱۵۳۶م. دو نفر را مشترکاً برای مقام صدر انتخاب کرد ، تضعیف قدرت صدر روند سریع تری به خود گرفت . در شرایط جدید هر صدر بدون اینکه برتری یکی بر دیگری مشخص باشد بر نیمی از ایالات کشور اختیار یافت . در دوره شاه عباس مقام صدر با آنکه از جایگاه ارجمنندی برخوردار بود ، قدرت آن کاهش بیشتری یافت و شاه خود مدتی عهده دار مقام صدارت گردید.^۱ در زمان شاه عباس دوم منصب صدر برای مدت هجده ماه بلا تصدی باقی ماند و در زمان شاه سلیمان صدارت به دو بخش عامه و خاصه تقسیم شد^۲ ولی ممکن بود فقط یک نفر برای دو مقام تعیین گردد . صدر عامه که صدر الممالک نامیده می شد ، رئیس اوقاف زمینهای عمومی و غیر دولتی بود و صدر خاصه مسئول اداره اوقاف سلطنتی و راهنمایی امور دینی و حکومتی بود . صدر خاصه نماینده شرع در محکمه دیوان بیگی بود و به صدور حکم شرعی درباره احداث اربعه (جرایم چهارگانه) می پرداخت^۳ و کارهای مذهبی دربار و شهر اصفهان را طبق دستورات دینی اداره می کرد .^۴

دو صدر در پایتخت مشغول به کار بودند و در شهرهای تحت نفوذ دو صدر ، نایب الصدور ، وظایف آنان را ایفا می کردند .^۵ سانسون نام این افراد را " مدرس می نامد . اینان هم به امور روحانیت و هم قضاوت می پرداختند^۶ صدور معمولاً با خاندان سلطنتی وصلت می کردند و از این راه بر قدرت آنها افزوده می شد^۷ و چون مشاغل مربوط به حوزه کاری خود را با دریافت پول واگذار می کردند ، عواید فراوانی هم دریافت می کردند .^۸ در این دوره به صدور عنوان " نواب " یا نمایندگان شاه نیز داده می شد . مقام صدر سرانجام در مواجهه با افزایش قدرت مجتهدان ، قدرت خود را هر چه بیشتر از دست داد تا اینکه در نهایت محو گردید.

^۱ میراحمدی، دین و دولت در عصر صفوی، ص ۶۳

^۲ سیوری ، تحقیقاتی در تاریخ ایران ، ص ۱۵۳۰ .

^۳ مینورسکی ، سازمان اداری ... ، ص ۷۴ .

^۴ سانسون : سفرنامه ، ص ۳۸-۹ .

^۵ مینورسکی ، سازمان اداری حکومت صفوی ، ص ۷۱ .

^۶ سانسون ، سفرنامه ، ص ۳۸-۹ .

^۷ تاورنیه ، سفرنامه ، ص ۵۸۸ . در سال ۱۶۶۷ م. شاه دو نفر صدر را منصوب کرد که با دو خواهر وی ازدواج کرده بودند ؛ سانسون ، سفرنامه ، ص ۳۸ ؛ کمپفر ، سفرنامه ، ص ۹۸ .

^۸ سانسون ، سفرنامه ، ص ۳۹ .

از مقامات مهم مذهبی دیگر دوره صفوی که هم زمان با صدر امور شرعی را در اختیار داشتند، " شیخ الاسلام " و " قاضی القضاة " بود.^۱ شیخ الاسلام به دعوای شرعی و امر به معروف و نهی از منکرات رسیدگی می کرد.^۲ " قاضی عسکر " به امور شرعی سپاهیان می رسید و در کشیک خانه دیوان بیگیان به این کار می پرداخت. بعد از تعیین و محول شدن رسیدگی امور شرعی به صدر، قاضی عسکر تنها سواد ارقام تنخواه موجب قشون را مهمور می ساخت.^۳ " قاضی دارالسلطنه اصفهان " نیز به امور شرعی رسیدگی و حکم صادر می کرد. حکم وی برای دیوانیان لازم الاجرا بود.^۴ حیطة اختیارات قاضی شامل وصایا و نکاح و طلاق می گردید و وی همچنین مسؤل نگهداری اموال غایبان و ایتام و در واقع متصدی بیت المال بود. " ملاباشی " که از مناصب نوظهور در اواخر دوره صفوی و دوره شاه سلطان حسین بود، سرکرده تمام ملاها محسوب می شد. سابقاً به افضل فضلاى هر عصرى ملاباشى مى گفتند. معمولاً در حالیکه هیچ یک از فضلا و سادات نزدیک به شاه حق نشستن در حضور شاه را نداشتند، ملاباشی نزدیک به مکان شاه، محل معینی برای نشستن داشت.^۵ نخستین کسی که به مقام ملاباشی دست یافت، محمدباقر مجلسی بود. پدر وی محمدتقی مجلسی در دوره شاه سلیمان عنوان شیخ الاسلام را داشت. پس از مرگ محمدباقر مجلسی در سال ۱۱۱۰ق.، این مقام تا زمان نادرشاه برقرار بود.^۶

تشکیلات ایالتی

ایالات نیز همانند پایتخت صفوی دارای دربار، ولی در الگوی کوچک بودند و برخی مناصب پایتخت در ایالات نیز وجود داشت. وزیر و صدور ایالتی در رأس مقامات مذکور بودند که توسط وزیر اعظم و صدر پایتخت از طرف شاه، نصب می شدند. اگر

^۱ تاورنیه این دو تن را در شأن و رتبه با یکدیگر برابر ولی زیر دست صدر می داند. ص ۵۸۸.

^۲ تذکره الملوک، ص ۳؛ سانسون، سفرنامه، ص ۴۰.

^۳ تذکره الملوک، ص ۳-۴؛ مینورسکی، سازمان اداری ...، ص ۷۶: قاضی عسکر به اثبات دعوی و مطالبات سربازان می پرداخت.

^۴ تذکره الملوک، ص ۳.

^۵ همان جا، ص ۵.

^۶ مینورسکی، سازمان اداری حکومت صفوی، ص ۷۲.

حاکم ایالتی بیش از یک ایالت را تحت نظر داشت ، وزیر ایالت وی کارکرد وزرای ایالات دیگر تابع حاکم را تحت نظارت می گرفت . در چنین وضعیتی او را " وزیر کل " می نامیدند . صدر ایالتی نیز همان وظایف صدر مرکزی را در سطح ایالت بر عهده داشت . او بر همه اعضای طبقات مذهبی نظارت می کرد و مسئول تشکیلات اوقاف و هدایت امور مربوط به آن بود .

در تشکیلات ایالتی همچون تشکیلات مرکزی و حتی بیشتر از آن مرزبندی صریحی بین امور سیاسی و مذهبی و کشوری و لشکری نبود . از این رو، متصدیان هر یک از امور فوق گاه به مقام دیگری دست می یافت . روند تبدیل ایالات ممالک به خاصه از دوره عباس اول سبب شد که ایالات خاصه زیر نظر مستقیم شاه و توسط غلامان که به وزارت آن ایالات دست می یافتند ، اداره شود . غلامان مذکور در ایام صلح و آرامش ایالات را اداره می کردند . مقام قورچی باشی و امیرالامرا در نظام ایالتی همتایی نداشتند . مقام وکیل نیز مشابهی نداشت و استفاده منابع از این عنوان صرفاً به مفهوم ساده " عامل " و نایب بود . این شخص ظاهراً تابع وزیر ایالت بود.^۱

مراحل تحول و توسعه دیوانسالاری :

به طور کلی ، دیوانسالاری نهادها و تشکیلات صفوی در طول دوره حکومت نسبتاً طولانی آنان مراحل مختلفی از تحول و توسعه را داشت که می توان آنرا در سه مقطع کلی بررسی کرد : مقطع اول فاصله بین تاجگذاری شاه اسماعیل اول تا جلوس شاه عباس اول (۹۰۷-۹۹۶/۱۵۰۱-۱۵۸۸) را در برمی گیرد. در این مقطع صفویان با آنکه وارث تشکیلات ترکمانان قبل از خود و در واقع نظام دیوانی سنتی اسلامی بودند ، در عین حال از تشکیلات منسجم صوفیانه طریقت صفویه و شیعه نیز برای به قدرت رسیدن خود بهره گرفتند . با استقرار حکومت صفوی هر یک از این سه تشکیلات برای کسب سهم خود از موفقیت به تکاپو برخاستند . از اینرو مسأله تلفیق و ایجاد هماهنگی میان آنان به صورت نخستین مشکل در دوره شاه عباس اول رخ نشان داد . به ویژه ، این مشکل به صورت سوءظن و خصومت میان دو گروه قومی و نژادی درآمد . گروه ایرانیان که به طور سنتی تشکیلات دیوانسالاری و مقامات مذهبی شیعه را در اختیار داشتند و قبایل ترکمانان که تشکیلات نظامی را اداره می کردند . شاه اسماعیل اول برای ترکیب و

^۱ سیوری ، " نظام تشکیلاتی صفویان " ، صص ۹-۷۷ .

تلفیق میان دو گروه فوق منصب جدید وکیل نفس نفیس همایون را به وجود آورد. ولی مقام وزارت که به طور سنتی به ایرانیان داده می شد، به عنوان وزیر اعظم و رئیس دیوان، پس از سلطان بالاترین شخصیت کشور بود.

اسماعیل در مرحله دوم مقام صدر را به وجود آورد تا بین نهاد سیاسی که در اوایل صفویه دارای ماهیت شدیداً نظامی و تحت سلطه اشراف ترکمانان بود، با نهاد مذهبی تحت نفوذ علمای ایرانی پیوندی برقرار کند. چون ماهیت حکومت در اوایل به شدت نظامی بود، صدرها معمولاً رده نظامی داشتند و گاه فرماندهی نظامی را بر عهده گرفتند. به علاوه مهم ترین وظیفه صدر در زمینه مذهبی بود که شامل اجرای هماهنگی مذهبی در سراسر امپراطوری و محو بدعت از جامعه بود. انتصاب افراد ایرانی به این منصب، نقطه پیوند محسوب می شد.

از مناصب عمده دیگر که در اختیار مطلق ترکمانان بود، امیرالامرای بود. این منصب به دلیل قدرت بالای خود، دارای اختیارات بی حد و حصری حتی در امور اداری و کشوری بود و از این بابت محل کار وزیر اعظم محسوب می شد. این وضعیت به ویژه به هنگامی که شاه ضعیف یا خردسال بود تشدید می شد. مشکلاتی که زیاده خواهی و قدرت طلبی قبایل قزلباش سرانجام برای شاهان صفوی به وجود آورد از یک سو، درهم ریختن افسانه شکست ناپذیری مرشد کامل در جنگ چالدران که به تضعیف جایگاه مرشد نزد قزلباشان و خود سری اینان انجامید، از سوی دیگر، از مهم ترین دلایل تضعیف جایگاه ترکمانان و قزلباشان بود. در نتیجه این وضعیت اسماعیل اول که به اشتباهات خود پی برده بود، سعی کرد با انتصاب افراد ایرانی برای مقام وکیل نفس نفیس همایون و همچنین انتصاب افراد رده پایین برای مقام امیرالامرای خود را از سلطه قزلباشان برهاند، اگرچه تصمیم وی بدون واکنش فوری و شدید قزلباشان نبود. چنانکه قزلباشان در ده سال اول حکومت شاه طهماسب خردسال فرصتی برای افزایش قدرت خود به دست آوردند و جنگ ها و درگیری های خونین بین آنان ایجاد شد که هم موجب تضعیف حکومت و هم تضعیف و بی اعتباری آنان گردید. به طوری که شاه را بر آن داشت تا در اولین فرصت که کنترل اداره امور را به دست آورد، منصب وکیل را منسوخ و کارکرد آن را در وزارت مستحیل نماید^۱ و نفوذ فوق العاده سیاسی صدر را نیز

^۱ نصیری، القاب و مواجب...، ص ۳۲.

از بین ببرد. به علاوه، منصب امیرالامرای نیز رو به زوال رفت. اگر چه در مواقع بحرانی ناچار بار دیگر این مقام جانی تازه می یافت.

منصب قورچی باشی نیز از میان افشارها که یک قبیله درجه دوم قزلباش محسوب می شد، انتخاب گردید که این امر خود نشانه تضعیف قبایل درجه اول بود. در ازای تضعیف قدرت فوق، به تدریج بر قدرت وزیر اعظم و مقام وزارت افزوده شد.

ویژگی های عمده نظام تشکیلاتی صفویان در مقطع اول عبارت بودند از:

جدایی و دوری از شکل الهی حکومت اولیه صفویان؛ جدایی چشمگیر قدرتهای دنیوی و روحانی از همدیگر؛ افزایش قدرت نهاد حاکمه پس از یک وقفه کوتاه مدت ده سال اول در دوره شاه طهماسب؛ تضعیف نفوذ قزلباشان در امور سیاسی؛ ورود عناصر مختلف قومی گرجی و چرکسی در نیمه دوم سلطنت تهماسب اول که کم رنگ سازی هر چه بیشتر برتری قزلباشان را در پی داشت.

مقطع دوم که دوره سلطنت شاه عباس اول ۱۰۳۸-۱۵۸۸/۹۹۶-۱۶۲۹، را دربر می گیرد، به دنبال یک دوره اغتشاش در داخل و خارج مرزهای امپراطوری بوجود آمد. مرگ شاه طهماسب و ناتوانی جانشینان وی، فرصتی برای بیداری و فعالیت فتنه انگیز دگرباره قزلباشان بود. منتها وضعیت این دوره اگرچه شبیه به دوره ده سال اول حکومت شاه طهماسب بود، ولی از یک لحاظ مهم با آن فرق داشت: در آن زمان حرکات قزلباشان نوعی منازعه داخلی بود، ولی این بار، علاوه بر قزلباشان و ایرانیان، گروه جدید گرجی و چرکسی هم حضور داشتند و قزلباشان نگران از حفظ موقعیت خود در برابر این نیروهای جدید بودند.

جلوس شاه عباس اول مقارن با هرج و مرج داخلی و خارجی در دو جبهه شرق با ازبک ها و غرب با عثمانی بود. سرو سامان دادن به این اوضاع آشفته مستلزم وجود ارتش نیرومند و وفاداری بود که چنین مشخصاتی با وجود سرکشی ها و توطئه چینی ها و زیاده خواهی های قزلباشان، در وجود آنان یافت نمی شد، از اینرو با وجود چندین هزار گرجی و چرکسی که عمدتاً از اسرای چهار لشکرکشی شاه تهماسب به قفقاز بودند، ارتش جدیدی شکل گرفت که تنها از شاه فرمان می بردند و حقوق می گرفتند. اجرای این سیاست لزوماً کنار رفتن نسبی قبایل قزلباش از صحنه سیاسی-نظامی را به

دنبال داشت. برای رفع مشکل بودجه و حقوق سپاه جدید، شاه عباس ترتیبی داد که ایالاتی را که تا این زمان در دست امرای قزلباش قرار داشت تبدیل به ایالات خاصه شود و حکومت آن به غلامان گرجی و چرکسی واگذار گردد.

قزلباشان با سیاست کوچ اجباری شاه از منطقه ای به منطقه ای دیگر منتقل شدند و آن حس علقه و پیوند با محیط را از دست دادند. اقدامات انقلابی شاه عباس تغییرات عمده ای را نیز در نظام تشکیلات به وجود آورد. لقب وکیل به دلیل سرکشی ها و طغیان های ترکمانان قزلباش و همچنین "امیر الامرا" برای همیشه محو شد و به جای این القاب دو نفر فرمانده واحدهای جدید ایجاد شدند؛ قوللر آقاسی که فرمانده غلامان شاهی بود و تفنگچی آقاسی که فرمانده تفنگچیان محسوب می شد. اقتدار منصب قورچی باشی نیز کاهش یافت و در زمان شاه عباس دوم به دلیل کشته شدن وزیر اعظم وقت به دست قورچی باشی، از اعتبار کلی آن کاسته شد.^۱ در ازای این شرایط وزیر اعظم قدرت و نفوذ فوق العاده ای به دست آورد و با کسب لقب "اعتماد الدوله" به درجه ای از شوکت و اعتبار رسید که به نظر می رسد که اختیارات وکیل را هم دریافت کرده، رتق و فتق امور کلی را نیز برعهده گرفته است.^۲

مقام صدر نیز تحت الشعاع مقام مجتهدان قرار گرفت. دستاورد اصلی شاه عباس از مجموعه تغییرات، بازسازی نظام تشکیلات دولت بود. به طوری که این نظام تا مدت یک قرن بعد توانست کارایی خود را حفظ کند، اما سیاست هایی چون تبدیل ایالات ممالک به خاصه که زیان های اقتصادی بزرگی را برای ساکنین آنها در برداشت و سپردن شاهزادگان به خواجهگان درباری و حرمسراها بسیار اشتباه بود و در طی یک قرن بعد نادرستی آن ثابت گردید.^۳

مقطع سوم دیوانسالاری فاصله سالهای ۱۱۳۵ تا ۱۰۳۸ / ۱۶۲۹-۱۷۲۲، از زمان مرگ شاه عباس اول تا سقوط سلسله صفویه به مدت صد سال را در بر می گیرد. درمیان جانشینان نالایق عباس اول تنها شاه عباس دوم (۱۰۵۲-۱۰۷۷ ه.ق) بود که می توانست با سیاست و اقتدار خود روال انحطاط را به تعویق بیندازد ولی قادر به توقف آن نبود.

^۱ نصیری، القاب و ...، ص ۱۳.

^۲ همان جا، ص ۴-۵.

^۳ سیوری، "نظام تشکیلاتی صفویان"، صص ۵-۱۷۲.

در چنین شرایطی سیاست های شاه عباس اول همچنان دنبال شد . تسریع تبدیل ایالات ممالک به خاصه و در پی آن تأثیرات زیانبار ناشی از عملکرد ظالمانه عمال شاه در ایالات خاصه ، کم شدن تعداد قزلباشان و در نتیجه توان نظامی صفویان ، گسترش طول و عرض دیوانسالاری که در دوره قبل ، قدرت آن در پی تمرکز روزافزون قدرت حکومت افزایش یافته بود ، در این دوره از نظر تشکیلات و عملیات به دستگاه پیچیده ای تبدیل شد . وزیر مقام مقتدر دولت گردید و در کنار دربار و حرمسرا نفوذ زیادی را بر پادشاهان ضعیف این دوره اعمال کرد .

همچنین در این مرحله مسأله گرایش روزافزون به سوی جدایی قدرتهای دینی و دنیوی تکمیل شد . طبقات مذهبی که دیگر از سوی نهاد سیاسی کنترل نمی شدند ، قدرت آنها در دوره سلطنت شاه سلیمان و سلطان حسین به اوج کمال خود رسید . شهوترانی شاه اولی و بویژه دینداری شاه دومی ، فضای بسیار مناسبی را برای ملاباشی ، عالی ترین مقام مذهبی این دوره فراهم آورد . ضعف دستگاه سیاسی مملکت را به سوی ویرانی و سقوط پیش برد .^۱

^۱ همان جا ، صص ۷-۱۷۵ .

فصل ۲

پایتخت ها

تبریز

تبریز مرکز سنتی و قدیمی ایالت آذربایجان در ۳۸ درجه و ۵ دقیقه ی شمالی و ۴۶ درجه و ۱۸ دقیقه ی شرقی و در ارتفاع ۱۳۴۰ متر از سطح دریا واقع است . از نظر موقعیت جغرافیایی تبریز در گوشه ی شرقی دشت آبرفتی واقع است که شیب این دشت به طور جزئی به سوی کناره ی شمال شرقی دریاچه ی ارومیه کشیده شده است و چندین رودخانه که عمده ترین آن آجی چای (رود تلخ) است ، این دشت را آبیاری می کند . به دلیل وجود کوه قراجه داغ که بسیار بکر و دست نخورده است و ناحیه ی کوهستانی کوه سهند که همچنین سد بزرگی کل فاصله ی بین تبریز و مراغه را پر می کند ، محل تبریز تنها گذرگاه مناسب برای ارتباطات بین شرق و شمال محسوب می شود . نهایتاً چون که ارتباطات بین شمال (ماوراء قفقاز و قراجه داغ) و جنوب (مراغه ، کردستان) می بایست از طریق تبریز صورت گیرد ، این شهر به صورت ایستگاه مهمی بر سر راه یکی از بزرگترین راههای تجاری جهان در آمد که از خاور دور و آسیای مرکزی به بین النهرین و بنادر دریای مدیترانه ، آناتولی و قسطنطنیه و در شمال از طریق قفقاز به اوکراین ، کریمه و اروپای شرقی منتهی می شد .

آب و هوای بسیار سرد همراه با بارش سنگین برف در زمستان و گرمای تابستان که بر اثر نزدیکی به کوه سهند و وجود باغهای متعدد در اطراف شهر تعدیل می شود ، موجب نهایت سلامت مردمان تبریز است . یکی از ویژگی های تبریز ، زمین لرزه های مکرر بوده که احتمالاً بر اثر فعالیتهای آتشفشانی سهند رخ می داده است ، که مهیب ترین آنها در سال های ۲۴۴ق. /

۸۵۸م. ۴۳۴ق. / ۱۰۴۲م. (که توسط ابوطاهر شیرازی منجم پیش بینی شده بود و ناصر خسرو از آن در سفرنامه اش یاد می کند) ، ۱۰۵۱ق. / ۱۶۴۱م. ، ۱۱۴۰ق. / ۱۷۲۷م. ، ۱۱۹۵ق. / ۱۷۸۰م. و غیره رخ داد.^۱

وجه تسمیه :

بنا به گزارش یاقوت حموی نام این شهر به لهجه ی محلی ایرانی تبریز **Tibriz** تلفظ می شد.^۲ تلفظ امروزی تبریز **Tabriz** نوعی لهجه ی ترکی است که در سرتاسر آذربایجان رایج است. منابع ارمنی تلفظ حرف " ت " را با فتحه تأیید می کنند. ریشه شناسی عامیانه حاکی از معنی نام تبریز به " ریختن تب " و مترادف با از بین رفتن و ناپدید شدن است. اما ممکن است که این نام بیشتر به مفهوم از بین بردن گرما باشد که تا حدودی به فعالیت های آتشفشانی کوه سهند مربوط است. املاء ارمنی نشان دهنده ی ویژگی پهلوی شمالی آن به صورت **T'avrez** (توریز) است که احتمالاً ریشه ی آن به دوران بسیار اولیه و قبل از ساسانی و اشکانی برمی گردد.^۳ درباره تاریخ ساخت شهر تبریز ، واردن مورخ ارمنی قرن چهارم میلادی داستانی عامیانه دارد که حاکی از ساخت شهر توسط خسرو ارمنی ارشکی است که به عنوان یک واکنش انتقام جویانه علیه اردشیر پاپکان ساسانی صورت گرفت.^۴

در دوره ی اسلامی تبریز احتمالاً به صورت یک روستای کوچک بود. چون جزء اسامی شهرهایی که توسط عربها در سال ۲۲ق. / ۶۴۲م. در آذربایجان فتح شد ، قرار نداشت^۵ و روایتی دیگر بنای شهر تبریز را در سال ۱۷۵ق. / ۷۹۱م. به دست زبیده ، همسر هارون الرشید ، بیان می کند. این روایت احتمالاً مبتنی بر این واقعیت است که تبریز سهم زبیده از اموال مصادره ای امویان بود. به روایت بلاذری^۶ و یاقوت^۷ بازسازی تبریز به دست خاندان الروادالازی صورت

^۱ برای اطلاع بیشتر ن. ک به:

N.N. Ambraseys and c.p. Melville , A history of Persian earthquakes , cambridge,1982 .37 FF , 57 , 62 .

^۲ البلدان ، ج ۱، ص ۸۲۲.

^۳The Encyclopaedia of Islam , New ed. , vx , p.42

^۴Ibid

^۵ بلاذری ، فتوح البلدان ، ص ۳۲۶.

^۶ همان جا ، ص ۳۳۱.

^۷ یاقوت حموی ، البلدان ، ج ۱ ، ص ۸۲۲.

گرفت که دیوارهایی را به دور شهر کشیدند. در سال ۲۴۴ق. شهر بر اثر زمین لرزه تخریب گردید ، اما قبل از پایان خلافت متوکل ساخته شد.

تبریز تا دوره ی سلجوقیان چندین بار بین حاکمانی از سلسله های محلی ساجدی ، مرزبان ، مسافری و روادی دست به دست شد و با ظهور طغرل در ۴۴۶ ق. / ۱۰۵۴ م. به دست سلجوقیان افتاد .^۱ عموم جغرافیدانان و سیاحانی که از این شهر دیدن کرده اند ، آن را می ستایند و آبادترین و پیشرفته ترین شهر در ایالت آذربایجان می دانند که از تجارت پرونیقی برخوردار بوده است .^۲ مسکویه سکنه ی تبریز را شجاع ، جنگجو و ثروتمند توصیف می کند . تبریز در دوره ی حکومت اتابکان آذربایجان در دوره ی قزل ارسلان (۸۷-۵۸۲ ق. / ۹۱-۱۱۸۶ م.) مرکز آذربایجان شد و از این زمان نقش بسیار مهم تری بازی کرد .

با حمله ی مغولان تبریز دوبار با دادن غرامت سنگین از دست حمله ی مغولان در امان ماند ، اما در سال ۶۲۸ق. / ۱۲۳۱ م. هنگامی که جلال الدین خوارزمشاه تبریز را سرانجام پس از شش سال رها کرد ، فتح شد . برای مغولان این شهر در حکم قلب کشور بود و برای حکومت بر ایران ، تصرف آن نقش حیاتی داشت .^۳ در دوره ی اباقا ، حکمران ایلخان ، تبریز پایتخت رسمی شد و تا دوره ی اولجایتو موقعیت خود را حفظ کرد . در دوره ی غازان خان بود که تبریز به اوج شکوفایی خود رسید . وی بناهایی در تبریز ساخت و اوقافی برای آن قرار داد . در هر دروازه شهر جدید یک کاروانسرا ، بازار و حمام ساخت و درختان میوه کاشت . در خود شهر تبریز نیز اصلاحات زیادی صورت گرفت . خواجه رشید الدین فضل اله وزیر مشهور غازان خان نیز یک سری بناهای خوب را در محله ی معروف به "ربع رشیدی" ایجاد کرد .^۴ وی حتی در نامه ای از پسرش خواست که ۴۰ مرد و زن جوان را از روم برایش بفرستد تا در یکی از روستاهای محله جدید سکونت دهد .^۵ بر اساس دستور غازان معیارهای تبریز در عیار سکه های طلا و نقره و کیل و گز به عنوان معیار امپراطوری ایلخانان در نظر گرفته شد .^۶ تبریز همچنین در این زمان ،

^۱ ابن اثیر ، الکامل ، ج ۹ ، ص ۴۱۰ .

^۲ ابن حوقل ، صورة الارض ، ص ۳۶۷ ؛ استخری ، مسالک و ممالک ، ص ۱۸۱ ؛ طبری ، تاریخ طبری ، ج ۳ ، ص ۱۱۷۱ ؛ مقدسی ، احسن التقاسیم ... ، ص ۵۶۱ .

^۳ ابن اثیر ، الکامل ، ج ۱۲ ، ص ۳۲۸ .

^۴ مستوفی ، نزهة القلوب ، ص ۷۶ .

^۵ براون ، تاریخ ادبیات ، ج ۳ ، ص ۸۲ .

^۶ دوسون ، تاریخ مغول ، ج ۴ ، صص ۱۴۴ و ۷-۲۷۱ و ۹-۴۶۶ و ۳۵۰ .

مرکزیت مهم ادبیات اسلامی، روحانی و عرفانی هم به خود گرفت که مورد ستایش مولانا در مثنوی قرار داشت.^۱ بزرگانی همچون محمود شبستری شاعر صوفی (متوفی ۲۰-۷۱۸ق. / ۲۰-۱۳۱۷م.) و خواجه محمد بن صادق کوجوجی (متوفی ۶۷۷ق. / ۱۲۷۹م.) صوفی مشهور از تبریز برخاسته اند. محله ربع رشیدی در دوره غیاث الدین وزیر، پسر خواجه رشید الدین گسترش بیشتری یافت.

تبریز در دوره ی جلایریان نیز پایتخت شد. در دوره ی پس از سقوط ایلخانان، چندین بار بین حکومت های محلی آل مظفر، آل چوپان، جلایری و ... دست به دست شد. به گزارش کلاویخو، سفیر اسپانیایی، تبریز در دوره ی سلطان اویس جلایر دارای ۲۰ هزار خانه بود که دولتخانه نامیده می شد.^۲ با حملات تیمور، تبریز بار دیگر دستخوش صدماتی شد که با حکومت میرانشاه پسر تیمور در ۷۹۵ق. تشدید شد.^۳ در دوره ی جانشینان میرانشاه، تبریز بار دیگر میان جانشینان وی و جلایریان و شیروانیان و سپس قره قویونلوها و آق قویونلو دست به دست شد و مردم آن متحمل پرداخت مالیات های سنگین شدند.^۴ در دوره ی جهانشاه قراویونلو بار دیگر پایتخت قلمروی شد که از آسیای صغیر تا خلیج فارس و تا هرات امتداد داشت. برجسته ترین بنای اثر وی مسجد کبود (گوک مسجد) است. در دوره ی آق قویونلوها نیز تبریز از شکوه فوق العاده ای برخوردار بود.

با شروع حکومت صفویان، شاه اسماعیل در ۹۰۶ق. / ۱۵۰۰م. پس از پیروزی در جنگ شرور بر الوند میرزا آق قویونلو تبریز را تصرف کرد و با وجود سنی بودن دو سوم سکنه ی آن از جمعیت ۲۰۰ تا ۳۰۰ هزار نفری، شیعه را در آنجا رسمیت بخشید و اقدامات خشنی را علیه مخالفان این اقدام در پیش گرفت.^۵ جنگ چالدران در ۹۲۰ق. / ۱۵۱۷م. راه را برای عثمانی به سوی تبریز گشود و سلطان سلیم فاتحانه وارد تبریز شد. خزائن شهر به تصرف ترکها درآمد و هزار صنعتگر ماهر به دربار عثمانی فرستاده شد.^۶

۱ کتاب ششم، صص ۷-۳۱۰۶.

۲ کلاویخو، سفرنامه، ص ۱۶۳.

۳ یزدی، ظفرنامه، ج ۲، ص ۳۲۰ و ۳۲۱؛ براون، تاریخ ادبیات، ج ۳، ص ۷۱.

۴ عبدالرزاق سمرقندی، مطلع السعدین، ترجمه ی کاترمر، ص ۱۰۹ به نقل از دائره المعارف اسلام، ص ۴۲.

۵ اسکندربیک منشی، عالم آرا، ص ۳۱.

۶ فن هامر، ج ۱، ص ۷۲۰، به نقل از:

این حادثه هشدار می‌مؤکد برای ایرانیان بود تا در دوره ی تهماسب اول پایتخت را به ناحیه ی دورتری در شرق ، به قزوین منتقل کنند . به گزارش دالسانداری سفیر ونیزی ، شاه تهماسب به دلیل آنکه محبوب مردم تبریز نبود ، پایتخت خود را عوض کرد .^۱ در واقع مردم تبریز به دلیل فشاری که هم از سوی دولت عثمانی و هم از سوی دولت صفویان بر آنان وارد می شد ، چندین بار طغیان کرده بودند و صفویان که قادر به مقابله و رویارویی با ترکها نبودند ، برای شکست دادن آنها از تاکتیک امحای منابع استفاده میکردند و این امر باعث قحطی ، گرانی و فقر عمومی در تبریز می شد. تبریز تا زمان صلح آماسیه چهار بار مورد حمله ی عثمانی قرار گرفت و به اشغال آنان درآمد . سرانجام در سال ۹۶۲ ق. / ۱۵۵۵ م. صلح آماسیه ، اولین پیمان صلح بین ایران و عثمانی بسته شد که مدت سی سال دوام داشت.^۲ در همین سال پایتخت به قزوین منتقل شد و این امر در تنزل اقتصاد شهر تبریز عاملی مؤثر بود.

در سال ۹۹۳ ق. / ۱۵۸۵ م. که حکومت سلطان محمد نابینا در دست ملکه و وزیر قرار داشت و اختلافات میان آن دو و سران قبایل قزلباش کشور را به آشفتگی هر چه بیشتر سوق می داد ترکها با ۴۶ هزار نیرو به تسخیر تبریز اقدام نمودند . شهر مورد غارت ترکها قرار گرفت و سکنه ی تبریز به خاطر اقدام به مقاومت دلیرانه و قتل چند سرباز ترک ، برای مدت سه روز قتل عام شدند . با صلح خفت بار سال ۹۹۸ ق. / ۱۵۹۰ م. شاه عباس اول مجبور به واگذاری کلیه ی فتوحات عثمانی در ماوراء قفقاز و غرب ایران به ترکها شد . از آن پس ترکها تبریز را به طور جدی در تصرف خود داشتند . اما ایرانیان کاملاً مراقب پایتخت قدیمی خود بودند . هنگامی که سلطان محمد سوم عثمانی در سال ۱۶۰۳ م. / ۱۰۱۱ ق. با سپاهیان خود مشکلاتی پیدا کرد ، شاه عباس اول وارد تبریز شد و ترکها را عقب راند . تلاش مجدد ترکها برای تصرف دوباره ی تبریز بی نتیجه ماند و منجر به انعقاد صلح جدید در ۱۰۲۲ ه / ۱۶۱۲ م . شد که براساس صلح دوره آماسیه نوشته شد .^۳

شکوه و جلال تبریز در قرن یازدهم پس از مرگ شاه عباس اول به تدریج رو به تحلیل رفت . حمله ی مراد پاشا (مراد چهارم) سلطان عثمانی در ۱۰۴۵ / ۱۶۳۵ م . تبریز را با صدمات بسیاری روبه رو ساخت .^۴ اولیاء چلبی آمار مشروحی از بناهای مختلف تبریز در دوره عباس دوم به دست می دهد. در همان دوره ، تبریز تقریباً به طور کامل بازسازی شد . شاردن در سال ۱۰۴۸

^۱ دالسانداری ، سفرنامه ، در کتاب سفرنامه های ونیزیان در ایران ، ص ۴۷۴ .

^۲ اسکندر بیگ ، عالم ارای عباسی ، ص ۴۵ - ۵۹ .

^۳ همانجا ، ص ۶۰۰ و ۶۱۱ .

^۴ حاجی خلیفه ، جهان نما ، ص ۳۸۱ .

ق. ۱۶۷۳م. دوره ی شاه سلیمان اول ، تعداد جمعیت تبریز را ۵۵۰ هزار نفر با ۱۵ هزار خانه و ۱۵ هزار مغازه ذکر می کند که به نظر اغراق آمیز می آید . شاردن این شهر را بزرگ و مهم می داند که همه ی ملزومات زندگی را در خود دارد .^۱ تبریز از نظر اداری یک مقام "بیگلر بیگی" داشت که خان های قارص ، ارومیه ، مراغه و اردبیل و ۲۰ سلطان را تحت نظارت خود داشت .^۲

در یک جمع بندی درباره موقعیت تبریز می توان گفت در زمان حاکمیت صفویان ، تبریز یکی از مراکز مهم تجارت بود . کسانی که از اروپا به قصد سیاحت یا تجارت به این شهر می آمدند ، این شهر را به عنوان یک شهر تجاری می شناختند . در حیات اقتصادی تبریز به دلایل زیر تجارت مهم ترین نقش را بازی می کرد:

^۱ شاردن ، سیاحتنامه ، ج ۲ ، ص ۳۲۸ .

^۲ تذکره الملوک ، ص ۷۲ ؛ The Encyclopaedia of Islam , New ed. , v. x , p. 45

تبریز مرکز مهم صنعتکاران بود و در این شهر مواد ساخته شده از جمله اجناس بافته شده به مناطق دوردست در شرق و غرب منتقل می شد و همچنین این اجناس مورد توجه اروپائیان بود.

کاروان هایی که از شرق به غرب و بالعکس می رفتند از تبریز می گذشتند و این موقعیت شهر تبریز را به عنوان مرکز خرید و فروش تبدیل کرده بود. ابریشم شیروان و گیلان به واسطه شهر تبریز به سایر نقاط از جمله اروپا منتقل می شد و خرید و فروش ابریشم و فرش در تبریز یکی از مهمترین مکان های خرید و فروش به حساب می آمد. واسطه بودن روسیه در تجارت میان ایران و کشورهای اروپایی در حیات اقتصادی خصوصا در شکوفایی تجارت تبریز، باکو و شماخی نقش مهمی داشت. خزانه دولت صفوی بیشترین مقدار آن از تجارت شهر تبریز و آذربایجان تامین می شد. از آنجا که تجارت یکی از منابع کسب درآمد بود حتی در زمان جنگ میان دو کشور عثمانی و ایران کاروان های تجاری در رفت و آمد بودند. افزون بر موارد تجاری فوق می توان گفت که به لحاظ هنری نیز در این دوره، تبریز یکی از مراکز مهم به شمار می رفت و هنر مینیاتور پیشرفت زیادی کرده بود.

قزوین

دشت قزوین در دامنه ی جنوبی کوههای رودبار شهرستان و الموت از رشته کوههای البرز واقع است که دارای شیب ملایم و از خاک بسیار مرغوب و حاصل خیز برخوردار است. دشت قزوین با وجود مرغوبیت خاک و ملایمت نسبی هوا، از نعمت آب برخوردار نیست و آب آن منحصر است به دو رودخانه و آب چشمه ها و چند قنات و چاه. شهر قزوین در ابتدای این دشت از سمت شمال واقع است و بر سر راههای مواصلاتی میان شمال و جنوب و شرق و غرب کشور قرار دارد. اطراف شهر را باغها و تاکستانهای بسیار و کشتزار محصولات مختلف احاطه کرده است. مجموع این شرایط، از زمانهای قدیم انگیزه های کافی را برای هجوم ساکنان مناطق کوهستانی دیلمستان به این ناحیه فراهم می آورد. به گونه ای که در دوران ساسانی احداث حصار و استحکامات نظامی و استقرار مرزبانان و نگهبانان در شمال دشت قزوین به قصد جلوگیری از تاخت و تاز اقوام کوهستان نشین دیلمستان صورت گرفت و ایجاد حصار یا دژی را که هسته ی اولیه ی بنای شهر قزوین شده است، به شاپور ساسانی نسبت داده اند. این دژ به

فارسی "کشوین" نامیده می شد که به معنی حد حفاظت شده است.^۱ بنا به روایتی یاران بسطام دایی خسرو پرویز پس از آنکه توسط خسرو پرویز کشته شد، به دیلم گریختند و از آنجا که دائماً حملاتی را علیه حکومت ساسانی سامان می دادند. بر این اساس بود که کسری شاپور، ابرکان را با ده هزار مرد به قزوین فرستاد تا در آنجا مقیم شود و مانع نفوذ دیلمیان به مراکز ایران گردد.^۲ بدین ترتیب قزوین چه در دوره ی باستان و چه در دوره اسلامی همواره به عنوان مرز (ثغر) و اقامتگاهی برای لشکریان مقیم محافظ آنها محسوب می شد.^۳

وجه تسمیه ی قزوین:

عموماً شهرها را با نام بانی آن و یا اقوامی که در آن ساکن شده اند، می نامند. در مورد قزوین نیز، بر این اساس نظرات متعددی ابراز شده است. عامه ی مردم آنرا معرب "قازین" که حاکی از نوعی ویژگی صرفه جویی در مسائل پولی است، می دانند.^۴ شاردن معنی کلمه ی قزوین را شکنجه و مجازات گرفته است و این امر را به دلیل آن می داند که قزوین تبعیدگاه مجرمان و گناهکاران بوده است.^۵ بیشتر اروپائیان نیز کلمه ی قزوین را شکل دیگر کلمه ی "کاسپین" نام دیگر دریای خزر می دانند.^۶ در تصحیح وجوه فوق می توان گفت کلمه ی قزوین صورتی از "کشوین" نام همان دژ یا حصار اولیه است که شاپور ساسانی برای مقابله با اهالی متمرّد کوهستان دیلمستان ساخته بودند. کلمه ی کشوین مرکب از "کش" به معنی سو و طرف و جانب و مرز و "وین" صورتی از بین "ماده مضارع فعل دیدن به معنی ملاحظه و مراقبت و نگهداری و حراست است. تفسیر این کلمه چنانکه در فتوح البلدان بلاذری هم آمده، "حفاظت" شده است.^۷

جغرافیای تاریخ قزوین در دوره اسلامی

^۱ بلاذری، فتوح البلدان، ترجمه ی آذرتاش آذرنوش، ص ۱۵۵.

^۲ عبدالکریم رافعی قزوینی: التدوین فی اخبار قزوین، ج ۱، صص ۲۸ تا ۳۹ و ۴۰ تا ۴۲.

^۳ ثغر: سرحد میان سرزمین اسلام با متمرّدان یا با دیار کفر.

^۴ دبیر سیاقی، سیر تاریخی ...، ص ۶۳۲.

^۵ سفرنامه، ترجمه ی اقبال عباسی، ج ۳، ص ۳۵.

^۶ دبیر سیاقی، سیر تاریخی ...، ص ۶۳۲.

^۷ همان جا، ص ۵۵.

قزوین در دوره ی اسلامی در سال ۲۴ هجری به دست مسلمانان به فرماندهی براء بن عازب صحابه ی پیامبر به صلح فتح شد و اهالی آن در اکراه از دادن جزیه مسلمان شدند و بر زمینهایشان عشریه بسته شد.^۱

تلاش مسلمانان برای غزای دیلم موجب توجه به قزوین شد. قرارگاه مهاجمان دیلمی در فاصله ی دوازده فرسخی قزوین بود. این آمد و رفت های سربازان مسلمان از قزوین یک ثغر (مرز جهاد با کفار) ساخت و بناهایی در آن به وجود آورد و آن را آبادان ساخت.^۲ "مدینه موسی" توسط موسی الهادی خلیفه ی عباسی و شهر "مبارک" نیز توسط مبارک ترک، یکی از موالی عباسیان ساخته شد.^۳ بدین ترتیب ابن خرداد به در اواخر قرن سوم هجری قزوین را شامل دو شهر "مبارک" و "موسی" می نویسد.^۴ هارون الرشید نیز هنگام سفر به خراسان، مسجد جامع شهر را بنا کرد و مستغلاتی را خرید و وقف آبادانی قزوین و ساختن قبه و حصار آن کرد. وی همچنین از خراج مردم آن شهر کاست. به دلیل خطر بزرگی که از سوی دیلمه، مسلمانان را تهدید می کرد و مجاهدت هایی که اهالی قزوین و سربازان اسلام در این شهر علیه کفار دیلم می کردند، از قول پیامبر در روایات برای شهیدان این جنگها، جایگاه ویژه ای همسان با شهدای بدر در بهشت قائل شده اند.^۵ از همین روی بود که به قزوین لقب "باب الجنه" را داده بودند^۶ و بر سایر مسلمانان واجب بود که به کمک اهل قزوین بشتابند.^۷ قزوین در این زمان جزء حوزه ی ری محسوب می شد.^۸ وسعت آن در قرن چهارم هجری بالغ بر یک مایل در یک مایل (معادل دو کیلومتر در دو کیلومتر) بود.^۹

قزوین در قرن هفتم دارای هفت دروازه، مدارس، خانقاه ها، مساجد، مقبره ها و گورستانهای متعدد بود. همچنین ۱۲ مدرسه و هشت کتابخانه ی بزرگ داشت که کتابخانه ی

^۱ یاقوت حموی: معجم البلدان، ذیل کلمه ی قزوین به نقل از دبیر سیاقی، ص ۵۵.

^۲ بلاذری، فتوح البلدان، صص ۱۵۵-۱۶۰.

^۳ یاقوت حموی، معجم البلدان، ذیل کلمه ی قزوین.

^۴ ابن خردادبه، مسالک و ممالک، ترجمه سعید خاکرند، ص ۴۳.

^۵ ابن فقیه، اخیار البلدان، به نقل از دبیر سیاقی، صص ۴۳-۴۴.

^۶ مقدسی، احسن التقاسیم، ...، ص ۵۸۴.

^۷ همدانی، عجایب نامه، ص ۴۷۰.

^۸ مقدسی، احسن التقاسیم، ...، ص ۵۷۵.

^۹ صورة الارض یا "المسالک و الممالک" ص ۱۱۳؛ اصطخری، مسالک و ممالک، ص ۱۷۲.

مسجد جامع کبیر آن به تنهایی شامل ۶ صندوق به اسامی واقفان یا صاحبان کتابها بود. (کلمه صندوق احتمالاً معادل قفسه بوده است).^۱ اما قزوین حوادث و وقایع بسیاری را به لحاظ لشگرکشی های افراد قدرت طلب به آن تا دوره مغول پشت سر گذراند.^۲ به هنگام حمله ی مغولان قزوین نیز از اخاذی مالیات و سختگیری آنان بر حذر نماند. و با دادن تلفات بسیار و قتل و غارت بیشمار به دست سپاهیان مغول تصرف شد.^۳ سقوط بغداد و تساهل مذهبی مغولان و ایلخانان سبب شد تا گروههای زیادی با مذاهب مختلفی چون شیعی، حنفی و شافعی و حتی مزدکی در (خفا) در قزوین زندگی کنند.^۴ ولی اکثریت با پیروان مذاهب شافعی بود.^۵ مستوفی در دو فصل ششم از باب ششم کتاب تاریخ گزیده فهرست بلندی از صحابه، تابعین، علما و مشایخ، پادشاهان و وزرا و خوانین و امرایی را که در قزوین مدتی اقامت کردند، ارائه می دهد. پس از سقوط ایلخانان، قزوین نیز مانند سایر شهرهای ایران دستخوش درگیریهای حکام محلی کوچک و بزرگ شد و از خرابی و کشتار در امان نماند. به ویژه حکومتهایی که در ناحیه ی آذربایجان فعالیت داشتند، تصرف شهر قزوین را جزء برنامه ی خود قرار می دادند، چنانکه جهانشاه قراقویونلو، چندین بار به قزوین هجوم برد و هر بار فرمانروایان کیایی گیلانی بنا به استمرار اهالی قزوین به دفاع از این شهر برخاستند.^۶

در قرن دهم قزوین جزء شهرهای بزرگ ایران محسوب می شد که دارای باغ و بستان بسیار بود.^۷ در آغاز دوره ی صفوی، تبریز به دلایلی چند از جمله موقعیت جغرافیایی خود اهمیت داشت و صفویان تسلط بر آن را برای خود ضروری می شمردند. اما درگیریهای صفویان با عثمانی و آسیب پذیری تبریز به واسطه ی نزدیکی به مرزهای عثمانی و تصرف چند باره به دست ترکها به زودی آشکار ساخت که امنیت تبریز به عنوان پایتخت صفویان تا چه حد متزلزل است و

^۱ دبیر سیاقی، سیر تاریخی ...، ص ۶۰-۶۳.

^۲ ملا شیخ علی گیلانی، تاریخ مازندران، ص ۷۲.

^۳ رشید الدین فضل اله همدانی، جامع التواریخ، ج ۱، ص ۵۳۲ و ج ۲، ص ۱۱۳۸.

^۴ همان جا، ص ۷۷۷.

^۵ مستوفی، ظفرنامه، به نقل از دبیر سیاقی، ص ۸۰.

^۶ علی بن شمس الدین لاهیجی، تاریخ خانی، ص ۲۶؛ سید ظهیر الدین مرعشی، تاریخ گیلان و دیلمستان، صص ۳۳۰-۳۳۳.

^۷ خواند میر، حبیب السیر، ج ۴، ص ۶۵۴.

ثبات حکومت صفوی وجود پایتختی مطمئن و ایمن را می‌طلبد. از این رو اندیشه‌ی تغییر پایتخت از همان دوره‌ی شاه اسماعیل صفوی شکل گرفت.

به روایت مرعشی این شخص "کیاسهراب"، احتمالاً فردی از خاندان آل کیاگیلان، بود که شاه اسماعیل را در انتخاب پایتخت جدید یاری داد. در این زمان دو شهر هرات و تبریز به لحاظ قرارگرفتن در مجاورت مرزهای ازبکان و عثمانی، دو دشمن صفویان، اهمیت بسیاری داشته و به همین دلیل نیز از آسیب‌پذیری بالایی برخوردار بودند و منظور شاه اسماعیل از "اراده آنست که ولایت دارالمرز در تحت تصرف اولیای قاهره بوده باشد" تأمین نمی‌شد. بنابراین با توجه به هدف شاه، کیاسهراب قزوین را برای پایتختی به عنوان مناسب‌ترین شهر پیشنهاد کرد.^۱

با این همه، قزوین به طور رسمی در دوره شاه طهماسب اول صفوی و در سال ۹۶۲ به پایتختی انتخاب گردید، اما توجه بدان همچون اهدای موقوفاتی برای اماکن متبرکه آن، ساخت و سازهایی که به دولخانه معروف شد و عبدی بیگ در "جنات عدن" اوصاف دقیقی را در پنج هزار بیت درباره آنها بیان کرده است، از همان دوره شاه اسماعیل آغاز شد.^۲ به علاوه، قزوین به علت قرارگرفتن در مرکز ایران به نسبت تبریز گرمتر و در حکم قشلاق شاهان صفوی محسوب می‌شد.^۳

بدین ترتیب در انتخاب قزوین دلایلی متعدد در زمینه سیاسی، اقتصادی و نظامی دخیل بود. به دلایل سیاسی و نظامی، تبریز در معرض حملات دائمی و تصرفات چند بار عثمانی درآمد و حملات متعدد ازبکان در شرق و تصرف پنج بار هرات نیز کشور را تضعیف کرده بود، در حالیکه جنگها و اختلافات داخلی نیز به نوبه خود بر ناامنی‌های مرزی می‌افزود و مجموعاً شهرهای مرزی به ویژه تبریز را آسیب‌پذیر ساخته بود. انتخاب شهری در نواحی مرکزی ایران ثبات بیشتری به حکومت صفویه داده و عملیات جنگی علیه ازبکان و ترکان را با نظارت بیشتری همراه می‌ساخت.^۴ همچنین فراخوان سربازان و کنترل بهتر نواحی عراق عجم و جنوب و

^۱ مرعشی، تاریخ خاندان مرعشی، ص ۷۳.

^۲ عبدی بیگ، جنات عدن، به نقل از دبیر سیاقی: سیر تاریخی بنای قزوین، صص ۱۵۰-۱۱۴.

^۳ عبدی بیگ شیرازی: تکملة الاخبار، صص ۶۴-۶۲.

^۴ خانبابا بیانی، تاریخ نظامی ایران در دوره صفویه، ص ۱۷۶؛ پتروشفسکی، تاریخ ایران در سده‌های میانه، ص ۹۲.

جنوب شرق ایران را آسان تر می کرد و انتقال نیرو به نقاط چهارگانه سریع تر صورت می گرفت^۱.

از سوی دیگر به نظر می رسد که با تضعیف تدریجی موقعیت قزلباشان و روی آوری صفویان به سنتهای دیوانی و دیوانسالاری برای حفظ حکومت خود، تبریز نیز به لحاظ ارتباط نزدیک تر با سنت های ترکمان قزلباش اهمیت سابق خود را برای حکومت صفویه از دست داده بود.^۲ بدین ترتیب با انتقال پایتخت از تبریز به قزوین، ذهنیت یک مملکت ترکمن به مرکزیت تبریز را که مرکز ثقلش آسیای صغیر، بین النهرین و شمال غرب ایران بود، تضعیف می کرد و کفه ترازو را به نفع کشوری که در جستجوی مفهوم ملی و ملی گرایی است و تمایل دارد بیشتر از عناصر ایرانی در اداره امور کشوری و نظامی استفاده کند، سنگین می کرد.^۳ به لحاظ فرهنگی نیز تغییر پایتخت از تبریز به قزوین و سپس اصفهان نشانه های انطباق بیشتر دولت صفوی با فرهنگ ایران دیده می شد.^۴

به دلایل و عوامل مذهبی نیز قزوین مورد توجه بود. از یک سو، هنوز جمعیت تسنن زیادی در این شهر می زیستند و به روایت منابع این دوره شاه صفوی موظف بود که اقدامی شایسته در این باره انجام دهد.^۵ انتقال پایتخت می توانست آثار تسنن را در این شهر از بین ببرد. به علاوه حضور چهره های برجسته فرهنگی و روحانی در این شهر رونق علمی به آن داده بود و پس از انتخاب به پایتختی، بر رونق آن افزوده می شد. زمانی که شاه خبر آمدن شیخ حسن بن عبدالصمد پدر شیخ بهایی را به اصفهان شنید، از وی خواست به قزوین بیاید. در این شهر شیخ به سمت شیخ الاسلام قزوین منصوب گردید که به مدت هفت سال این سمت را در اختیار داشت^۶.

قزوین به مدت نیم قرن پایتخت صفویان بود. شاه طهماسب اول خود اعتراف کرده است که " ... در قزوین به حقیقت پادشاه شدم و بعضی از متمرذین که در هر محل بودند هر یک را به نوعی

^۱ میراحمدی، تاریخ اجتماعی و سیاسی در عصر صفوی، ص ۶۲؛ بیانی، تاریخ نظامی ایران در دوره صفویه، ص ۸۶.

^۲ رویمر، ایران در عصر جدید، ص ۳۲۱.

^۳ همان جا، ص ۳۲۹.

^۴ همان جا، ص ۳۲۱.

^۵ قاضی احمد قمی، خلاصه التواریخ، صص ۳۷۴-۳۷۵.

^۶ جعفریان: تاریخ ایران اسلامی، ص ۷۷.

از میان برداشتم ..."^۱. طهماسب حتی سعی داشت به انتخاب خود در مورد قزوین و جاهت مذهبی و تقدس ببخشد و این کار را با بازگویی خوابهای خود که در آن وی و حضرت علی (ع) در محلات مختلف قزوین حضور دارند، انجام می داد.^۲ سال ۹۶۵ ه. سیلاب عظیم و بی سابقه ای در قزوین جاری شد که به روایتی هزار خانه^۳ و به روایتی دیگر دو هزار خانه محله درب ابهر را آب برد و خرابی بسیاری ایجاد کرد. در همین سال شاه با ایجاد بناهای جدید از جمله دولتنخانه، از ساختمان قدیمی حکومتی به دولتنخانه نو رفت.

پایتختی قزوین ترقی و پیشرفت بسیاری را به جهات مختلف نصیب این شهر ساخت. ایجاد بناهای مختلف حکومتی توسط خانواده سلطنتی و درباریان با باغهای متعدد، بر رونق و آبادانی این شهر افزود.^۴ از سوی دیگر بر مرکزیت قزوین به عنوان شهری که هم از نظر قشلاقیات آن و هم از نظر دسترسی به سایر شهرها و نواحی کشور مورد نظر بود، بیش از پیش تأکید می شد که این امر هم از لحاظ سیاسی و هم اقتصادی و فرهنگی آثار بزرگی برای آن به ارمغان آورد. حضور نقاشان زبردست و مشهوری چون مولانا مظفرعلی شاگرد استاد بهزاد^۵ و مولا شیخ محمد سبزواری^۶ و خطاطان و شاعران و ادیبان بسیار در دربار قزوین، آثار ارزشمندی در این شهر به وجود آورد.

شاه طهماسب از سال ۹۶۵ به بعد تا پایان عمرش در ۹۸۴ق. به مدت نوزده سال از قزوین بیرون نرفت.^۷ پس از فوت شاه طهماسب اول، قزوین محل درگیری و نزاع دو گروه طرفداران جانشینی حیدر میرزا و اسماعیل میرزا ولیعهد در آمد.^۸ با پیروزی اسماعیل و قتل عام طرفداران حیدر میرزا، بسیاری از مردم قزوین نیز یکدیگر را به اتهام کشته و خانه های یکدیگر را به غارت بردند.^۹ حکومت شاه اسماعیل دوم تنها یک سال طول کشید که با خون ریزی، سوء ظن

^۱ تذکره شاه طهماسب، صص ۱۳ و ۱۴، به نقل از دبیر سیاقی، سیر تاریخی ...، ص ۱۵۱.

^۲ همان جا، ص ۱۵۲؛ خورشاه بن قبادالحسینی، تاریخ ایلچی نظام شاه، صص ۶-۱۱۵.

^۳ بوداق منشی قزوینی، جواهر الاخبار، صص ۲۱۵.

^۴ روملو، احسن التواریخ، ص ۵۱۹؛ قاضی میراحمد حسینی قمی، خلاصه التواریخ، ج ۱، صص ۳۱۲-۳۱۳ و ۳۷۸-۳۷۹ و ۳۹۸-۴۰۱.

^۵ اسکندر بیگ، عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۱۷۴.

^۶ محمدیوسف اصفهانی، خلد برین، صص ۱-۴۷۰.

^۷ اسکندر بیگ، عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۹۵-۶؛ میرزا بیک جنابزی، روضه الصفویه، صص ۵۷۱-۵۷۰.

^۸ روملو، احسن التواریخ، ص ۵۹۸-۶۱۰؛ نظنزی افوشته ای، نقاوه الآثار، صص ۲۱-۱۹.

^۹ محمدتقی خان حکیم، گنج دانش، به نقل از دبیر سیاقی، سیر تاریخی ...، صص ۱۹۲-۱۹۰.

و نامنی روبرو بود. پس از وی، سلطان محمد خدابنده، برادر بزرگترش که از قتل عام پسرانش جان سالم به در برده و در شیراز در زندان بود، در قزوین جلوس کرد. ناتوانی سلطان محمد خدابنده در امر حکمرانی بر اثر ضعف بینایی و غلبه همسرش، خیرالنسا بیگم، مهدعلیا، مادر عباس میرزا و حمزه میرزا و دختر میرعبداله مرعشی حاکم مازندران در امور حکومتی که به زیان منافع امرای قزلباش جریان یافته بود، سرانجام به دودستگی میان درباریان و امرای قزلباش کشیده شد و امرای قزلباش قتلگاه مهدعلیا یکدل شدند. پیامدهای این قضیه در قزوین به صورت نهب و غارت خانه های مقامات و بروز فتنه و آشوب به مدت پنج شش روز در شهر و بازار بود.^۱

سال ۹۹۵ ه. که کشور کاملاً دستخوش نفاق و درگیری امرای قزلباش در داخل و نامنی و بی ثباتی در مرزهای شرقی و غربی شده بود، عباس میرزا از خراسان به قزوین آمد و با کناره گیری سلطان محمد خدابنده، بر تخت سلطنت نشست. در فروردین ۱۰۲۱ ه. سیلی مخرب در قزوین راه افتاد که هزار و دویست خانه و شصت و پنج کاروانسرا و حمام خراب شد.^۲ ساخت و سازهایی از قبیل حمام، تختگاه و باغ و عمارات زرنگار نیز توسط شاه عباس اول و جانشینان وی در قزوین صورت گرفت. اما در مجموع انتقال پایتخت به اصفهان تأثیر زیادی در کاهش رونق قزوین داشت. مرکزیت سیاسی آن از بین رفت و طبیعتاً جاه و جلال یک دربار را دیگر نداشت. پیتر دلاواله که در سال ۱۰۲۵ ه. از قزوین دیدن کرده، وضعیت آنرا رقت بار و رو به خرابی توصیف نموده است.^۳

از این پس گهگاه شاهان بعدی از قزوین عبور کرده و یا مدتی کوتاه در آن توقف داشتند و مراسمی چون عید نوروز را در آن برگزار کردند. در ۱۰۴۵ ه. قزوین نیز همانند سایر شهرهای ایران دچار طاعون شد.^۴ در دوره شاه سلیمان (۱۰۷۷-۱۱۰۶ ه) شاردن، سیاح و جواهرشناس فرانسوی، بهترین توصیف مشروح را از قزوین ارائه داده است. در این زمان قزوین دارای دوازده هزار خانه و صد هزار تن جمعیت بود. از این تعداد صد خانوار یهودی و چهل خانوار مسیحی بودند.^۵ اسناد متعددی از چگونگی تقسیم آب رودخانه های قزوین متعلق به دوره های مختلف

^۱ قمی، خلاصه التواریخ، ج ۲، صص ۹۹-۶۹۵؛ اسکندر بیک، عالم آرای عباسی، ج ۱، صص ۲۴۸-۲۵۱.

^۲ ملاجلال منجم، تاریخ عباسی، ص ۴۱۱.

^۳ پیتر دلاواله، سفرنامه، ص ۲۸۹ به بعد.

^۴ محمد یوسف مورخ قزوینی، ذیل عالم آرای عباسی، صص ۴-۱۸۳.

^۵ شاردن، سفرنامه، ج ۲، ص ۵۰۶.

باقی مانده است که در آن به اسامی محلات قزوین اشاره رفته است.^۱ همچنین وقفنامه هایی بر جای است که در آن از اماکن و محلات و اسامی اشخاص معتبر قزوین نام برده شده است.^۲

در دوره شاه سلطان حسین، ظاهراً قزوین هنوز آنقدر اهمیت داشت که شاهان صفوی برای مراسم بستن شمشیر شاهی به کمر خود که جزئی از مراسم تاجگذاری آنان بود به قزوین می رفتند.^۳ شاه سلطان حسین در اواسط سال ۱۱۳۰ برای مدت دو سال در قزوین اقامت نمود.^۴ در دوره محاصره اصفهان، قزوین محل جلوس شاه جدید صفویه شد. هنگامی که محمود افغان اصفهان را برای مدت طولانی به محاصره خود در آورد و شاه سلطان حسین و درباریان در داخل شهر حصارش شده بودند، چاره کار را در فرستادن یکی از شاهزادگان به خارج شهر و جمع آوری نیرو با افغانان دیدند. از اینرو طهماسب میرزا را مخفیانه خارج ساخته و به قزوین فرستادند. وی در آنجا به تخت سلطنت جلوس کرد و به جای انجام مأموریت خود، به عیش و نوش پرداخت. محمود افغان با دریافت اخبار فوق، قوایی را به قزوین فرستاد. شاه طهماسب دوم به جای هرگونه مقابله، شهر را رها کرد و گریخت و قزوین به تصرف افغانان درآمد. هنگامی که فشارهای همه جانبه ای را بر اهالی وارد گردید، مردم شهر در یک زمان از پیش تعیین شده " لوطی بازار"^۵ به راه انداخته، بر افغانان شوریدند و عده زیادی از آنان را به قتل رساندند.^۶

اصفهان

^۱ دبیر سیاقی، سیر تاریخی بنای قزوین ...، صص ۱۰۳-۸۳ و ۲۷۸-۲۷۱.

^۲ همان جا، صص ۱۱۰ به بعد و ۲۸۲-۲۸۱.

^۳ پردولاماز، "سفرنامه"، ص ۷۱.

^۴ میرزا خلیل مرعشی صفوی، مجمع التواریخ، صص ۳۵۸-۳۵۷.

^۵ اصطلاحی است در قزوین برای شورش دسته جمعی خودجوش مردمی علیه مهاجمان بود.

^۶ محمدحسن مستوفی، زبده التواریخ، ۱۳۸۲، صص ۱۴۰-۱۴۱؛ میرزا مهدی خان استرآبادی، جهانگشای نادری، صص

۱۵-۱۶.

اصفهان نام شهر و همچنین نام ایالتی در ایران است که نامش بنا بر روایت حمزه اصفهانی معنی " سپاهیان " می دهد.^۱ جغرافی نویسان قدیم آنرا " اسپادانا " ضبط کرده اند.^۲ و اعراب آن را اصبهان می نامیدند .

شهر اصفهان در ارتفاع ۱۵۸۵ متری از سطح دریا قرار دارد و از آب و هوای خشک با رطوبت اندک برخوردار است . اصفهان با قرار گرفتن در مرکز طبیعی امپراطوری ایران در دوره های مختلف تاریخی ، اهمیت داشته است . جلگه ای که اصفهان در آن واقع شده ، از هر طرف محاط به کوههاست به استثنای طرف جنوب شرقی که در آنجا جلگه مستقیماً به دشت وصل می شود . موقعیت فیزیکی و آب و هوایی ، اصفهان را از چهره های مختلف کوهستانی با علفزارهای گسترده در جنوب غربی ، دشت رودخانه ای با اراضی کشاورزی بسیار حاصلخیز در شمال و شمال غربی و چهره کویری در نواحی شرق و شمال شرقی که از مجاورت با کویر لوت حاصل شده ، برخوردار کرده است . این شهر از دوران قدیم به سبب حاصلخیزی اراضی خود که از آب فراوان زاینده رود (زنده رود ، زرین رود اسامی دیگر آن بوده است) و همچنین آب چشمه و قنات آبیاری می شود ، دارای انواع محصولات و نباتات بوده است .^۳

در دوره ساسانیان به جای شهر اصفهان ، شهر " جی " که بنای آن را به اسکندر مقدونی نسبت می دهند ، برقرار بود . شهر " جی " به شیوه شهرهای دوره ساسانی ساخته شده ، دارای چهار دروازه بود که یکی از آنها به دروازه جهودان معروف بود و ظاهراً در آنجا جماعتی از قوم یهود سکنی گزیده بود . طبق روایات این یهودیان در زمان بخت نصر از بابل به این مکان کوچانده شده بودند .^۴ همچنین گزارش دیگری حاکی است که یهودیه در دوره یزدگرد اول ساسانی به تقاضای شوشان دخت همسر یهودی وی محل اسکان یهودیان قرار گرفت .^۵ از همین جا بود که بعدها شهر یهودیه به وجود آمد و به تدریج از حیث وسعت و تعداد جمعیت بر شهر جی پیشی گرفت .^۶ شهر جی در دوره اعراب " المدینه " نامیده می شد که معادل عربی واژه ی شهرستانه است و

^۱ مافروخی ، کتاب محاسن اصفهان ، صص ۶-۵.

^۲ بارتولد ، تذکره جغرافیای تاریخی ایران ، ص ۱۸۶.

^۳ جعفری ، گیتا شناسی ، ج ، ۳ ، ص ۸۵.

^۴ مقدسی ، احسن التقاسیم ... ، ص ۵۷۹.

^۵ جی مارکوارت ، ایرانشهر ، ص ۲۹ به نقل از دائره المعارف اسلام ، ص ۹۸ .

^۶ - بارتولد ، جغرافیای تاریخی ... ، ص ۱۸۷ ؛ لسترینج ، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی ، ص ۲۱۹

سپس به همین نام " شهرستانه " هم معروف شد.^۱ (در این زمان محلات مسکونی دو شهر فقط در ساحل چپ زاینده رود واقع بود.)

در دوره اسلامی ، اهمیت اصفهان برای اعراب را می توان در پاسخ هرمزان سردار ساسانی به عمر خلیفه دوم دریافت . عمر درباره طرح فتوحات بیشتر خود از هرمزان مشورت جست و او توصیه کرد که به اصفهان لشکر بکشد زیرا از دیدگاه سردار ساسانی ، اصفهان همچون سر در بدن یک پرنده بود که فتح آن موجب بریده شدن دو بال پرنده یعنی آذربایجان و فارس می شد .^۲ شهر جی در اواخر دوره ساسانیان توسط یکی از چهار پادوسپان امپراتوری اداره می شد^۳

شهر جی به روایتی در سال ۱۹ق. / ۶۴۰م و به روایت دیگر در ۲۳ق. / ۶۴۴م با جنگ فتح شد .^۴ پس از فتح ایران ، اصفهان بخشی از ایالت جبال محسوب می شد که سپس در قرن ششم هجری / دوازدهم میلادی به عراق عجم مشهور شد و در ادوار مختلف از نظر جغرافیای مالی و اداری در آن تغییراتی ایجاد شد . در دوره امویان مسجد جامعی در یهودیه توسط اعراب قبیله بنوتمیم ساخته شد که بعدها در دوره عباسیان بر وسعت و متعلقات آن افزوده شد . کتابخانه مسجد دارای کتب بیشماری بود که فقط فهرست اسامی کتب آن مشتمل بر سه جلد بود . این مسجد تا زمان بنای مسجد شاه عباس اول اهمیت مذهبی خود را حفظ کرده بود .^۵ در دوره خلفای راشدین و امویان اصفهان در حوزه فرمانروایی بصره و عراق بود . از این زمان به بعد اصفهان تاریخ پرفراز و نشیبی را از سر گذراند . آشوب های خوارج ، اسکان گروهی از اعراب توسط حجاج ثقفی در اطراف اصفهان و فعالیت های عبدالله بن معاویه علوی در سال ۱۲۷ق. / ۵-۷۴۴م. که مدت چند سال بر اصفهان مسلط بود ، فعالیت های خرمدینان در دوره معتصم خلیفه عباسی و لشکرکشی یعقوب لیث صفاری به اصفهان که برای مدت اندکی آنرا در اختیار خود گرفت ، از جمله فراز و نشیب های تاریخی شهر به شمار می رود . میزان مالیات اصفهان در دوره هارون الرشید به دوازده میلیون درهم می رسید .^۶

^۱ مقدسی ، احسن التقاسیم ... ، ص ۵۸۰ .

^۲ بلاذری ، فتوح البلدان ، ص ۶۴ ؛ مافروخی ، کتاب محاسن اصفهان ، ص ۶ ، بلعمی فارس و کرمان را به پاهای آن تشبیه کرده است : ترجمه تاریخ طبری ، ص ۳۲۶ .

^۳ نولدکه ، ایران در دوره عربها ، ص ۱۵۱ ؛ کریستن سن ، ایران در دوره ساسانیان ، ص ۸۷ .

^۴ طبری ، سال ۵۲۱ / ۶۴۱ م را دارد ، تاریخ طبری ، ج ۱ ، ص ۲۶۳۷ .

^۵ بارتولد ، جغرافیای تاریخی ... ، ص ۱۸۷ .

^۶ - قمی ، تاریخ قم ، ص ۳۱ .

قرن چهارم هجری که معاصر با شروع فعالیت زیاریان و آل بویه در ایران بود، دوره سختی برای اصفهان شروع شد. اصفهان برای چندین بار بین قدرت های حاکم دست به دست شد. این جریانات علاوه بر بلایای طبیعی همچون زمین لرزه و بیماری های واگیردار بود که جان بسیاری را می گرفت.^۱ با همه این اغتشاشات مکرر، اصفهان در دوره آل بویه تبدیل به یک شهر آباد و وسیع شد به طوریکه شهر یهودیه بزرگترین شهرهای ایالت جبال و به یک شهر تجاری با پارچه های خوب معروف بود.^۲ در دوره وزارت اسماعیل بن عباد وزیر آل بویه، محله طبرک (به فارسی به معنای تپه است) به شهر اضافه و قلعه ی آن ساخته شد. همچنین دیواری به دور شهر کشیده شد و اقامتگاههای مجلل رسمی و خصوصی برای شاهزادگان، حمام ها، باغها و بازارهای خوب ساخته شد.^۳

اصفهان در دوره سلجوقیان از جایگاه ویژه ای برخوردار شد. طغرل سلجوقی پس از غلبه بر سلطان مسعود غزنوی در ۴۳۴ه. به اصفهان لشکر کشید و سلطه دیالمه را از اصفهان برانداخت. طغرل مردم را تا سه سال از پرداخت مالیات معاف کرد و سیاست مداراگرایانه ی وی شهر را به سرعت ترقی داد. ناصر خسرو که در سال ۴۴۴ ه. اصفهان را دیده، از ثروت و تجارت اصفهان و صادرات ابریشم و منسوجات آن به سایر ایالات یاد می کند.^۴ در سرتاسر دوره سلجوقیان مساجد و بناهای عام المنفعه بسیاری در اصفهان ساخته شد و این شهر را به صورت یکی از مراکز عمده امپراطوری درآورد.^۵ در دوره ملکشاه اصفهان به بالاترین نقطه ترقی و شهرت در دوره سلجوقیان رسید و تبدیل به یک مرکز مهم تسنن شد. اهتمام نظام الملک در بهبود و گسترش اصفهان تأثیر زیادی داشت و مدرسه نظامیه از مدارس معروف نظامیه ها به شمار می آمد. در این دوره اصفهان از پرداخت برخی مالیات ها معاف بود.

با مرگ ملکشاه، پیشرفت اصفهان متوقف شد. با این همه به عنوان پایتخت امپراطوری آنقدر جاذبه داشت که تسلط بر آن برای هر مدعی قدرتی اهمیت داشته باشد. در همین دوران

^۱ سال ۲۳۹ ق. / ۹۵۰ م. زمین لرزه سختی در اصفهان روی داد که مردم بسیاری بر اثر آن کشته شدند. بیماری طاعون نیز در سال های ۳۲۴ ق.، ۳۴۴ ق.، ۴۲۳ ق.، که چهار هزار نفر بر اثر آن مردند (ابن اثیر، الکامل، ج ۹، ص ۲۹۰) و سال ۸۱۰ ق. در گرفت و عده زیادی تلف شدند. دایرة المعارف اسلام، ص ۹.

^۲ مقدسی، احسن التقاسیم...، ص ۵۷۹.

^۳ مافروخی، کتاب محاسن اصفهان، صص ۴۰ و ۸۳-۸۰.

^۴ ناصر خسرو، سفرنامه، به نقل از لسترنج: جغرافیای تاریخی...، ص ۲۲۰.

^۵ مافروخی، کتاب محاسن اصفهان، صص ۲-۱۰۱.

اسماعیلیان نزاری ایران نیز از فرصت برای گسترش فعالیت های خود در اصفهان سود جستند . اصفهان تا سال ۵۱۱ ق. ، مرگ سلطان محمد سلجوقی ، به عنوان مرکز امپراطوری باقی ماند و پس از آن که سنجر در خراسان به قدرت رسید ، مرکز ثقل قدرت به شرق منتقل شد . از این پس اصفهان و ایالات غربی مورد نزاع سلجوقیان عراق و اتابکان و سپس خوارزمشاهیان بود و درگیریهای فرقه ای نیز موجب از دست رفتن جان مردم و تخریب اموال و ابنیه می شد .^۱

در ۶۳۸ ق. / ۱-۱۲۴۰ م. اصفهان به تصرف مغولان در آمد .^۲ علاوه بر اغتشاشات و تحمیل انواع مالیات ها که بدنبال سلطه مغولان در اصفهان جریان داشت ، انتخاب پایتخت در محدوده آذربایجان نیز به ضرر و زیان اصفهان بود . گزارش یاقوت حموی در قرن هفتم هجری حاکی از راه یافتن خرابی به حال یهودیه و جی بود .^۳ تا قرن هشتم هجری / چهاردهم میلادی امتیازات طبیعی اصفهان این شهر را قادر ساخت تا بخشی از پیشرفت و آبادانی سابق خود را دوباره به دست آورد . فروپاشی حکومت ایلخانان در ایران آغاز دست به دست شدن مجدد اصفهان در میان حکومتهای کوچک و کوتاه مدت محلی همچون چوپانیان ، آل مظفر و در نهایت تیمور و جانشینان وی بود .

حملات تیمور به اصفهان نیز صدمات بسیاری وارد آورد . تیمور در حمله دوم خود به سرکوبی شورش مردم اصفهان که از احجاف و تعدیات محصلان مالیاتی وی به تنگ آمده و آنان را کشته بودند ، پرداخت . هفتاد هزار نفر سکنه قتل عام و چند مناره از سرها برپا شد .^۴ در دوره جانشینان تیمور و قره قویونلوها و آق قویونلوها آبادانی به اصفهان باز نگشت . با مقایسه گزارشات مافروخی مورخ قرن ششم و سیاحان ونیزی در قرن نهم که این دومی جمعیت را تنها پنجاه هزار نفر ذکر کرده اند^۵ ، به یک انحطاط بزرگ در جمعیت شهر از زمان مافروخی می رسیم .

اصفهان در دوره صفوی

شاه اسماعیل صفوی بخشی از اصفهان ، که همان یهودیه قرون قبل بود را در سال ۹۰۸ ق. / ۱۵۰۳ م. گرفت و در ازای کشته شدن بسیاری از اهالی شیعی آن که در دوره آق قویونلو رخ داد

^۱ ابن اثیر ، الکامل ، ج ۱۱ ، ص ۲۱۰ .

^۲ منهاج السراج جوزجانی ، طبقات ناصری ، صص ۳-۴۲۲ .

^۳ لسترنج ، جغرافیای تاریخی ... ، ص ۲۲۰ .

^۴ نظام الدین شامی ، ظفرنامه ، ج ۱ ، صص ۵-۱۰۴ ؛ به نقل از دایرة المعارف اسلام ، ص ۱۰۲ .

^۵ سفرنامه های ونیزیان در ایران ، صص ۸۸-۸۹ و ۱۵۲-۱۵۳ .

، در میان سنیان شهر حمام خون به راه انداخت و پنج هزار تن را کشت.^۱ هم شاه اسماعیل اول و هم شاه طهماسب اول به اصفهان توجه داشتند و هر دو در کتیبه هایی که در مسجد جامع نصب کردند نگارش حواله جات به نواحی اصفهان و تحمیل برخی مالیات را بر اصناف شهر ممنوع و همچنین اردو زدن سربازان را در داخل شهر ممنوع اعلام نمودند.^۲ هر دو شاه افراد بسیاری از خاندانهای اصفهانی را به مقامات بالایی رسانیدند و در عین حال چندین بنا که عمدتاً مسجد بود ، در شهر ساختند .

شهر اصفهان در دوره شاه طهماسب ، در سال ۹۳۹ ق. / ۱۵۳۴ م. به صورت زمین های خاصه درآمد که این وضعیت تا حد زیادی تا پایان دوره صفوی ، همچنان برقرار بود .^۳ فقط در دوره سلطان محمد خدابنده بود که اصفهان به عنوان تیول به حمزه میرزا ، پسر وی داده شد . در دوره شاه طهماسب اصفهان دو بار هرج و مرج و اغتشاش دوره جنگی را تجربه کرد. بار اول در طول جنگ داخلی بین سران قبایل تکلو و شاملو در سال ۹۳۷ ه. / ۱۵۳۰ م. بود^۴ و بار دیگر با شورش القاص میرزا برادر شاه طهماسب بود که در سال ۹۵۵ ه. / ۱۵۴۸-۹ م. با حمایت سلیمان قانونی ، سلطان عثمانی ، تا نزدیک اصفهان آمد . اما مردم اصفهان تحت هدایت شاه تقی الدین محمد میر میران (نقیب) و برادرش غیاث الدین محمد دروازه های شهر را بستند و مقاومت شدیدی کردند .^۵ این جریان با انصراف و رفتن القاص میرزا به شیراز پایان یافت .^۶

اما اوج شکوه و اقبال اصفهان در قرن یازدهم هجری در دوره شاه عباس اول بود . اصفهان به چند دلیل به پایتختی جدید انتخاب شد : قرار داشتن در موقعیت مرکزی تر ایران برای کنترل بر امور خلیج فارس در جنوب ؛ اجرای عملیات نظامی علیه ازبکان در مرزهای شمال شرق ؛ و کنترل عثمانی در غرب و شمال غرب کشور . به ویژه توجه به مسائل بازرگانی و تجاری و فعالیت های دیپلماتیک در ناحیه خلیج فارس طی سلطنت شاه عباس اول دلیل دیگر انتخاب پایتخت می توانست باشد . دور بودن از تهدیدات عثمانی دلیل مهم دیگر تغییر مرکزیت سیاسی و

^۱-Antonio Tenreiro , “ Itinerarios de Antonio Tenreiro , p.20-21 , cited by Masashi Haneda and Rudi Mathee : “ Isfahan VII. Safavid period ” ,& Encyclopaedia Iranica , Isfahan , Ed. Ehsan Yarshater , Newyourk , 2006 , V. XIII , P. 650.

^۲ لطف اله هنرفر ، گنجینه آثار تاریخی اصفهان ، صص ۷-۷۵ و ۹۰-۸۹ .

^۳ روهر بورن ، نظام ایالات در دوره صفویه ، ص ۱۱۸ .

^۴ حسن روملو ، احسن التواریخ ، صص ۱۰-۳۰۸ .

^۵ ثویدی ، ص ۱۰۱ .

^۶ روملو ، همان منبع ، صص ۳۸-۴۳۷ .

اداری کشور بود. برای این منظور لازم بود شهری وسیع با طرح و ساختاری جدید ایجاد شود. طراح اصلی برای اجرای این خواست شاه، شخصیت برجسته شیخ بهاء‌الدین محمد عاملی معروف به شیخ بهایی بود. سال ۱۰۰۶ه. / ۹۸-۱۵۹۷ه. شاه عباس حرمسرای سلطنتی را به اصفهان آورد و رسماً شهر را "مقر دولت" اعلام کرد. وی همچنین دستور ساخت بناهای باشکوه را صادر کرد.^۱

لم یزرع بودن دشت پهناوری که اصفهان در آن واقع بود، شیخ بهایی و شاه را واداشت تا با ایجاد شبکه‌های کامل آبیاری و ارتباطی و بنیاد نهادن شهر بازرگانی و پر رونق نجف آباد در ۲۵ کیلومتری غرب اصفهان برای تهیه آذوقه شهر، زیربنای زراعی استواری برای پایتخت جدید فراهم آورند. همچنین به دلیل آنکه آب زاینده رود برای آبیاری کافی نبود، شاه درصدد برآمد بخشی از آب رودخانه کوه‌رنگ را برای افزایش جریان زاینده رود منحرف سازد. این کار مستلزم شکافتن دیواره کوهستانی میان سرچشمه دو رودخانه زاینده و کوه‌رنگ بود. سابقه اجرای این طرح به شاه طهماسب اول صفوی باز می‌گشت. اما به دلایلی رها شد و شاه عباس اول و سپس عباس دوم آن را دوباره شروع کرد و به نتیجه‌ای نرسید.^۲ بعدها در دوره پهلوی این کار به پایان رسید.^۳

شاه عباس شهر عظیمی بنا کرد که سی و پنج ورست^۴ محیط دایره آن بود و همچون گذشته دارای دوازده باب بود. طرح شاه مستلزم خراب کردن شهر قدیمی نبود. بلکه شهر جدید صرفاً از جایی شروع می‌شد که اصفهان قدیمی پایان می‌یافت. مسجد جامع قدیمی عصر سلجوقی و بازارهای پررونق آن همچنان برجای ماندند حتی به شهر جدید نیز پیوند یافتند. اما مرکز داد و ستد به داخل میدان نقش جهان منتقل شد. مرکز شهر در قدیم و زمان عباس اول همان میدان معروف به میدان شاه بود که قصر سلطنتی، مسجد بزرگ و بازارهای عمده در آنجا واقع شدند.^۵

دو ویژگی کلیدی طرح اصلی شاه عباس برای اصفهان، چهارباغ و میدان نقش جهان بود. چهارباغ نام خیابان بزرگی بود که نامش از چهار تاکستانی گرفته شد که شاه برای ایجاد خیابان می

^۱ ملاجلال منجم، تاریخ عباسی یا روزگار ملاجلال، ص ۱۶۱؛ اسکندر بیگ، عالم آرای عباسی، ص ۷۲۴.

^۲ وحید قزوینی، عباسنامه، ص ۱۹۲.

^۳ سیوری، ایران عصر صفوی، ص ۶-۱۵۵؛ ملاجلال، تاریخ...، ص ۲۴۴؛ اسکندر بیگ، عالم آرا...، صص ۷۱-۱۱۷۰ و ۱۱۸۰.

^۴ ورست: واحد طول در روسیه برابر ۱۰۷ متر. فرهنگ اریانپور، ص ۶۰۹۶.

^۵ بارتولد، ص ۱۸۹.

بایست از صاحبانشان بخرد. طول خیابان چهارباغ که از نقطه ای نزدیک قصر چهلستون آغاز می شد، حدود چهار کیلومتر و عرض آن ۴۸ متر بود. چهارباغ همچون میدان نقش جهان، میعادگاه و مرکزی برای فعالیت های بازرگانی و اجتماعی بود. چهار ردیف موازی درخت چنار در تمامی طول آن کاشته شده بود. در مجاور خیابان قهوه خانه هایی ساخته شده بود که برای استراحت عموم بود که هنگام غروب در آن جمع می شدند و چای و قهوه می نوشیدند و قلیانی می کشیدند. در داخل باغهای دو طرف خیابان چهارباغ نیز اقامتگاههای درباریان و اهل حرم قرارداد شد و نیز عمارتی که گاه در اختیار سفرای خارجی و رجال دیگر قرار می گرفت. برخی از آنها در دوره عباس اول ساخته شد و بقیه مانند هشت بهشت بعدها ساخته شد.^۱

ویژگی کلیدی دوم شهر اصفهان، "میدان نقش جهان بود" که با طول و عرض تقریبی ۵۲۴ در ۱۵۸ متر در شرق منتهی الیه شمالی چهارباغ قرار داشت.^۲ در واقع میدان نقش جهان نام میدانی قدیمی بود که در همین مکان وجود داشت و شاه عباس آن میدان را تا حدود امروزی گسترش داد.^۳ گرداگرد کناره میدان، نهری به عرض ۳/۵ متر و عمق ۲ متر جریان داشت. در طول نهر درختان چنار کاشته شده بود.^۴ این میدان محل ملاقات شاه و شهروندان بود. روزها اغلب پوشیده از چادر دستفروشان بود. گرداگرد میدان یک ردیف دو طبقه مغازه بود که انبار مال التجاره بازرگانان محسوب می شد. افراد زیادی از ملیت های مختلف به این محل می آمدند و به کار تجارت می پرداختند. میدان شب ها به محل تردد جمعیت زیادی از بازیگران، شعبده بازان، خیمه شب بازان، نقالان و درویشان بدل می شد.^۵ شاه جشن ها و سلام عید نوروز را در این میدان برگزار می کرد. برگزاری بازی چوگان و رژه ارتش نیز از موارد دیگر بود.^۶ سفرنامه های سیاحان خارجی پر از توصیف این جشن هاست. حتی گاه مذاکرات تاریخی شاه با سفرا همچون مورد فیگوئروا سفیر اسپانیا نیز در این میدان بود.^۷

^۱شاردن، سفرنامه، صص ۹-۱۴۲۸؛ اسکندربیک، عالم آرا، صص ۵-۵۴۴؛ سیوری، ایران عصر صفوی، صص ۶-

۱۶۵؛ هنرفر، اصفهان، ص ۱۶۸.

^۲سیوری، ایران ...، ص ۱۵۶.

^۳هنرفر، اصفهان، ص ۱۳۳.

^۴شاردن، سفرنامه، صص ۱۴۲۴ و ۱۴۲۶.

^۵سیوری، ایران ...، صص ۷-۱۵۶.

^۶هنرفر، اصفهان، ص ۱۳۳.

^۷همانجا، صص ۱۳۳-۱۳۵.

دو شاهکار معماری صفویه نیز در اطراف میدان ساخته شدند: مسجد شیخ لطف الله که در سمت شرقی میدان واقع است در سال ۱۲-۱۰۱۱ق. / ۱۶۰۳ م. آغاز شد و در ۱۰۲۷ق. / ۱۶۱۸ م. پایان یافت. نام این مسجد از نام شیخ لطف الله، پدر یکی از زنان شاه گرفته شد که یکی از معروف ترین و عاظم زمان خود بود و وقف همو شد.^۱ مسجد شیخ لطف الله بر خلاف مسجد شاه، نمازخانه ای خصوصی بود که برای عبادت شخص شاه طراحی شده بود. این مسجد با طرحی ساده و تنها شامل گنبدی پهن است که بر روی تالاری مربع شکل قرار دارد و از عالیترین مواد و باذوق ترین صنعتگران برای ساخت این مسجد استفاده گردید.^۲؛ مسجد شاه یا جامع کبیر^۳ یا جامع عباسی (امام خمینی امروزی) که در منتهی الیه جنوبی میدان قرار دارد، دومین شاهکار معماری است که ساخت آن تحت نظارت شاه در ۱۰۲۰ق. / ۱۶۱۱ م. شروع شد ولی در سال ۹-۱۰۳۸ق. / ۱۶۲۹ م.، بعد از مرگ شاه عباس به اتمام رسید و اضافات و تعمیرات آن تا سال ۱۰۷۸ق. / ۱۶۶۷ م. ادامه یافت. مسجد شاه به عنوان یک بنای عمومی و به عنوان تأییدی از سوی شاه بر التزام این سلسله به تشیع در نظر می آمد.^۴ ایوان ورودی مسجد که یکی از زیباترین و گیراترین ایوان هایی است که در ایران و حتی در جهان بنا شده است، تقریباً ۲۷ متر ارتفاع دارد و گرداگرد طاق، حاشیه برجسته سه گانه ای به رنگ فیروزه ای قرار دارد و از زیر با طاقدیس های کاشی کاری شده رنگین و خط خوش و بسیار زیبای علیرضا عباسی مزین شده است.^۵ بعدها عباس دوم تزئینات بیشتری را برای مسجد بکار گرفت.^۶

سومین بنای اصلی مشرف به میدان، عالی قاپو بود که کارکرد اقامتگاه، جایگاه، تالار شرفیابی و راهروی دولتی متصل به حومه قصر را داشت. عالی قاپو همان عمارت کلاه فرنگی دوره تیموری بود که شاه عباس آنرا توسعه داد و تکمیل کرد و سه طبقه دیگر بر آن افزود. زیبایی این بنا در اتاق های کوچکی است که برای گردهمایی های غیر رسمی ساخته شده، در طرح استادانه و رنگ نقاشی های روی گچ دیوارها و سقف تصویر شده اثر رضا عباسی است. اتاق صوت با

^۱ سیوری، ایران ...، صص ۱۵۸-۱۵۹؛ هنرفر توضیح مفصلی درباره بیوگرافی شیخ لطف اله دارد. اصفهان، صص ۱۴۲-۱۴۳.

^۲ شاردن، سفرنامه، ص ۱۴۳۷؛ کیانی، تاریخ هنر معماری در دوره اسلامی، ص ۱۰۸.

^۳ اسکندر بیک، عالم ارا، ص ۸۳۱.

^۴ سیوری، ایران ...، صص ۹-۱۵۸.

^۵ شاردن، سفرنامه، صص ۳۵-۱۴۳۱؛ سیوری، ایران ...، ص ۱۵۹؛ هنرفر، اصفهان، صص ۴-۱۴۳؛ پیرنیا، سبک شناسی معماری

^۶ شاردن، سفرنامه، ص ۱۴۳۶.

انواع عالی تزئینات گچی به منظور گرفتن انعکاس صداهاى موسيقى نوازندگان طراحی شده بود.^۱ قسمت اصلی عالی قاپو تالار یا ایوان سرپوشیده تالار آن است که از آنجا عباس اول چوگان بازی و نمایش های میدان را تماشا می کرد.^۲

قیصریه یا بازار شاه واقع در منتهی الیه شمالی میدان، پایتخت جدید را به شهر قدیم مرتبط می کرد. بالای ورودی اصلی، نقاره خانه ها قرار داشت که هنگامی که شاه در اصفهان حضور داشت، در طلوع و غروب آفتاب نقاره زده می شد. همچنین نقاشی های مفصلی که جنگ شاه عباس را با ازبکان نشان می دهد و در تصویر دیگری مردان و زنان اروپایی را کشیده اند، بر دو طرف سردر وجود دارد.^۳ حمام های متعدد، کاروانسراها، تیمچه ها، مساجد و مدارس متعددی که ساخت آنان در سال ۱۰۱۲ ه. / ۱۶۰۳ م. تکمیل شده بود گرداگرد میدان قرار گرفته بودند. هر قسمت بازار به یک تجارت خاص اختصاص داشت؛ دروازه ها، امنیه و مأموران آتش نشانی خاص خود را داشت. بازار مساحتی حدود ۳۰ کیلومتر مربع را می پوشاند.^۴ فرایر فرانسوی که در ۸-۱۰۸۷/۱۶۷۷ از اصفهان دیدن کرده است مجموعه منظره بازار را "حیرت انگیزترین نمونه عظمت در بزرگداشت تجارت در تمام جهان" می خواند و آنرا می ستاید. بازرگانان و پیشه وران و صاحبان حرفه های دستی از تمام نقاط کشور رو رو به اصفهان آوردند و در آن ساکن شدند.^۵

قصر چهل ستون که توسط شاه عباس اول شروع شد و نهایتاً در ۱۰۵۸ به پایان رسید، عمارتی بود که در آن شاه سفرا را رسماً به حضور می پذیرفت، به سلام می نشست و مهمانی های رسمی را بر پا می کرد. شاه عباس اول و دوم ولی محمد خان فرمانروای ترکستان و پسرش را در این کاخ به حضور پذیرفتند.^۶

خیابان چهار باغ ۲/۵ کیلومتر در جنوب زاینده رود طول داشت و از دروازه شهر قدیمی تا باغ های سلطنتی هزار جریب که معروف به عباس آباد شد، در تپه جنوبی ادامه می یافت. در قسمت

^۱ هنرفر، اصفهان، صص ۱۴۹-۱۵۹.

^۲ سیوری، ایران ...، ص ۱۶۲.

^۳ شاردن، سفرنامه، ص ۱۴۳۸.

^۴ سیوری، ایران در عصر صفوی، ص ۱۶۲.

^۵ دایرة المعارف ایرانیکا، ص ۶۵۲.

^۶ شاردن در این مورد توضیحات مفصلی ارائه می دهد: سفرنامه، صص ۱-۱۴۵۰.

^۷ اسکندریک، عالم آرا، صص ۸-۸۳۷؛ هنرفر، اصفهان، صص ۵-۱۵۲.

پایینی خیابان چهار باغ مثل قسمت بالایی آن ، چند ردیف درخت کاشته شده و با آبراه های پر آب آراسته شده بود . در طرفین خیابان قصرها و خانه های شاهزادگان و اعیان قرار داشت و باغ های هزار جریب در انتهای جنوبی خیابان چهارباغ قرار داشت . این باغ ها دارای دو ویژگی اصلی باغ های ایرانی یعنی سایه و آب و میوه ها و درختان مختلف بود . حوض آب با فواره های متعدد بر زیبایی باغ می افزود .^۱ از کاخهای معروف اینجا ، عمارت هشت بهشت است که به خاطر طرح بنا و نقاشی هایش شهرت دارد .^۲ پادشاهان بعدی نیز کاخ هایی در حوالی زاینده رود ساختند : کاخ سعادت آباد که شبیه کاخی به همین نام در قزوین بود ، توسط عباس دوم^۳ ؛ کاخ فرح آباد توسط شاه سلطان حسین^۴ .

پل الله وردی خان (اسامی دیگر آن : پل جلفا ، پل چهارباغ) به نام غلام گرجی که در ۷-۱۰۰۶ ه. / ۱۵۹۸ م. به فرماندهی کل نیروهای مسلح صفوی برگزیده شد و آن مقام را تا زمان مرگش در ۱۰۲۲ ه. حفظ کرد ، نام گذاری شد . این پل بزرگ که در ۱۰۱۱ ه. ساخته شد و از زاینده رود عبور می کرد ، دارای ۱۴ متر عرض و تقریباً ۳۰۰ متر طول است . رواق سرپوشیده ای به عرض ۷۶ سانتی متر در هر یک از طرفین پل قرار دارد که از طریق خروجی های متعدد در دیوار داخلی آن به معبر اصلی پل می پیوندد و حدود نود روزنه دیوار خارجی رواق ، چشم اندازی زیبا از رودخانه فراهم می کند . این پل همچنین دارای دو پیاده روی یکی برای گردش در بالای پل و یکی در پایین پل دارد که از طریق رشته پلکان ها در برج های گرد واقع در گوشه های پل امکان پذیر است . این پل به " سی و سه پل " هم شهرت دارد زیرا تعداد طاق های اصلی آن سی و سه عدد است .^۵ کرزن آنرا " باشکوه ترین پل دنیا " خوانده است .^۶

پل خواجهو یا " پل بابا رکن " تقریباً یک کیلومتر پایین تر از سی و سه پل در سال ۱-۱۰۷۰ ه. / ۱۶۶۰ م. به دستور شاه عباس دوم ساخته شد . این پل با ۱۴۰ متر طول مطابق الگوی کلی پل الله وردی خان ساخته شد . نکته جالب توجه در این پل وجود ۶ غرفه نیم هشت گوش

^۱ شاردن ، سفرنامه ، صص ۴-۱۵۲۰ ؛ سیوری ، ایران در عصر صفوی ، صص ۱۷-۱۶۹ .

^۲ شاردن ، سفرنامه ، ص ۱۵۳۳ .

^۳ لوفت ، ایران در عهد شاه عباس دوم ، ص ۱۳۵ .

^۴ خاتون آبادی : وقایع السنین ، صص ۶۳-۵۶۲ ؛ دروهانیان ، ص ۱۴۶ ؛ هنر فر ، اصفهان ، صص ۲۵-۷۲۲ .

^۵ شاردن تعداد آنها را ۳۴ می داند . ص ۱۵۲۷ .

^۶ کرزن ، ایران و قضیه ایران ، ج ۲ ، ص ۴۵ .

است که با متون عرفانی به نظم و نثر ترین یافته بود. این دو پل هر دو شاهکارهایی از هنر پل سازی مهندسان صفویه هستند.^۱

در جنوب رودخانه محلات مختلفی که عمدتاً سکنه غیر مسلمان داشت، واقع بود. چهار محله در داخل دیوارهای شهر و یک محله در خارج دیوار قرار گرفته بود. جلفا مهم ترین این محلات بود که شاه عباس در ۳-۱۰۱۲ ه. / ۱۶۰۴ م. هزاران خانوار ارمنی را به زور از جلفا در ساحل رود ارس به اینجا آورده بود تا از تخصص بازرگانان ارمنی در امور تجاری بین المللی استفاده کند. شاه در ازای این کوچ اجباری، امتیازات ویژه ای از قبیل آزادی انجام مراسم مذهبی، کمک مالی به ساخت کلیسای سن ژوزف و حق نمایندگی آرامنه به یک کلانتر (شهردار) از ملیت خودشان به آنان اعطا کرد.^۲ همچنین شاه با دادن وام های بدون بهره به بازرگانان ارمنی موجب مشارکت مؤثر آنان در بازرگانی کشور و رونق تجاری داخلی و بویژه خارجی شد. توجه به آرامنه در دوره جانشینان عباس اول نیز ادامه یافت. عباس دوم کلیسای کاپوچی را در اصفهان ساخت.^۳ فرمانی هم مربوط به سال ۱۰۶۰ ق. به شماره ۱۶۷-۱۹ در کلیسای وانگ وجود دارد که نشانه توجه وی به آرامنه است.

اقلیت های دینی دیگر مانند هندیان، که به "بانیان" هم شهرت داشتند، یهودیان و زرتشتیان نیز در محلات حومه شهر اصفهان در جنوب زاینده رود زندگی می کردند و از آزادی انجام مراسم مذهبی برخوردار بودند. اقلیت های مذکور همچنین به عنوان دلال در زمینه کالاهای ادویه و جواهرات عمل می کردند.^۴ عاملین اروپایی کمپانی های خارجی همچون کمپانی هند شرقی انگلیس و هلند نیز در اصفهان اقامت داشتند. بر این افراد، روحانیون طریقت های مختلف کاتولیک از قبیل آگوستینی، کارملی، کاپوسن، یسوعیان، دومینیکن را که در خود شهر و حومه شهر مسکن می گزیدند، باید افزود.^۵

شاردن که ایران را طی سالهای ۷۰-۱۶۶۴ و بار دیگر ۷۷-۱۶۷۱ دیده است مجموعه شرایط اصفهان را با دقتی فراتر از سایر سیاحان اروپایی چنین وصف می کند: محیط شهر ۴۰ کیلومتر

^۱ سیوری، ایران در عصر صفوی، صص ۹-۱۶۷.

^۲ شاردن درباره جلفا توصیف مفصلی ارائه می دهد. صص ۹-۱۵۶۷. در زمان وی ۳۴۰۰ تا ۳۵۰۰ خانه در جلفا وجود داشت. ص ۱۵۶۹.

^۳ سبیلیا شوستر والسر، ایران صفوی از دیدگاه سفرنامه ها، ج ۱، ص ۲۲.

^۴ سیوری، ایران در عصر صفوی، صص ۲-۱۷۱.

^۵ همان جا، ص ۱۷۲.

بود. شهر دارای ۱۲ دروازه، ۱۶۲ مسجد، ۴۸ مدرسه، ۱۸۰۲ کاروانسرا، ۲۷۳ حمام عمومی و ۱۲ قبرستان بود.^۱ در محدوده ۱۰ فرسخی شهر ۱۵۰۰ دهکده وجود داشت و جمعیت اصفهان را مشابه لندن می‌داند که در آن زمان حدود ۶۰۰ تا ۷۰۰ هزار نفر جمعیت داشت.^۲ برآوردهای دیگر این رقم را تا یک میلیون نفر در دوره شاه صفی و حتی دوره شاه سلطان حسین معرفی می‌کند.^۳

شاه عباس اول پس از ساخت مجموعه بناهای اصفهان، همه املاک و ابنیه خاصه خود را که قیمت آنها بیش از یکصد هزار تومان شاهی عراقی بود و حاصل درآمد آنها به طور متوسط به هفت هزار تومان می‌رسید، با تمام خانوات، قیصریه و چهار بازار دور میدان نقش جهان و حمامات شهر وقف چهارده معصوم علیهم السلام کرد و تولیت وقف مذکور را مادام‌العمر به خود و پادشاهان جانشین خود اختصاص داد، به شرطی که به ضوابط مندرج در وقف نامه عمل نمایند و ثواب آنرا به ارواح مقدسه حضرت چهارده معصوم هدیه کرد. طبق این وقف نامه، نصف حاصل اجاره موقوفات مذکور برای ارتزاق سادات عالی درجات حسینی اختصاص داده شد که ساکن شهر مدینه و شیعه بوده و هیچ مواجب، سیورغال و حقوقی نداشته باشند. در بخش دیگری از این وقف نامه، درآمد حاصل از بخشی دیگر از موقوفات که شامل خانه‌ها و مستغلات و املاک و همانند آنها در اصفهان و جاهای دیگر بود، برای پرداخت به سادات بنی فاطمه و "ارتزاق و مدد معاش فقرا و مساکین اهل ایمان و مستحقین که تشیع ایشان معلوم و ظاهر باشد"، اختصاص یافته بود. این وقف نامه در تاریخ ۱۰۱۳ ه. ق. ۱۶۰۴ م توسط شیخ بهایی تحریر شد. در ادامه آن چند وقف نامه دیگر هم به پیوست آمده است که طبق آن شاه عباس تمامی اسبان و گوسفندان و گاوان متعلق به خود را در راه حق وقف کرده است.^۴

اصفهان تا پایان حکومت سلسله صفوی در ۱۱۳۵ ه. ق. به عنوان پایتخت باقی ماند. شورش افغانها و بدنبال آن تسلط آنان بر اصفهان و بخشهایی از ایران که تا سال ۱۱۴۲ به طول انجامید، اگر چه به عمر سلسله صفویه پایان بخشید، اما اصفهان تا زمان تاجگذاری نادرشاه در ۱۱۴۸ ه. ق. عنوان پایتختی خود را ظاهراً حفظ کرد.

^۱ شاردن، سفرنامه، ص ۱۵۸۴.

^۲ سیوری، ایران در عصر صفوی، ص ۷۲؛ شاردن، سفرنامه، صص ۱-۱۳۹۰.

^۳ لاکهارت: انقراض...، صص ۷-۴۷۶.

^۴ صفت گل، ساختار نهاد و اندیشه دینی ایران در عصر صفوی، ص ۳۲۳.

با این همه ، از نظر اداری ، اصفهان پایتختی در مفهوم امروزی که حکمران در آنجا مقیم باشد ، نبود . تبریز و قزوین هنوز هم دارالسلطنه خطاب می شد . شاه عباس اول در کل دوره سلطنتش ، به طور متوسط ، کمتر از دو ماه از سال را در اصفهان گذراند و از سال ۱۰۲۸ ه . / ۱۶۱۹ م . کمتر از سه ماه از سال را در مازندران بود .^۱ اصفهان در تمام دوره صفوی جزء ایالاتی بود که به طور مستقیم اداره می شد . بخش های مختلف اداری ، دارای اداراتی در اصفهان بودند .^۲ شهر و نواحی همجوار آن تحت نظر اداره خاصه اداره می شد و برخی به صورت وقف درآمد بودند .^۳ " وزیر دیوان خاصه " مسؤول اداره زمین های خاصه و اداره مالی شهر بود . شهر اصفهان توسط مقام " حاکم " به عنوان حکمران محلی اداره می شد که سابقه آن به دوره قبل از صفوی باز می گردد . منصب " داروغه " مقام اداری عمده دیگری بود که سیاحان اروپایی آنرا معادل شهردار خوانده اند و توسط شاه منصوب می شد .^۴ داروغه مسؤول اجرای قانون و امنیت عمومی بود . از دوره شاه عباس افراد برجسته گرجی به این مقام منصوب می شدند .^۵ " کلانتر " مقام اداری دیگری بود که از قرن شانزدهم / یازدهم هجری نماینده مردم محل بود . شاه نامزد این مقام را با مشورت مردم انتخاب می کرد و این مقام واسطه بین مسؤولان و مقامات شهر بود . یکی از وظایف مهم وی دفاع از منافع مردم در برابر استبداد بود .^۶

وضعیت اجتماعی اصفهان از سال ۱۰۷۵ ه . به بعد رو به بحران رفت . دو سال قبل ، شهر دچار قحطی شده و مردم جلوی دولتخانه گرد آمدند و خواستار اقدام جدی علیه احتکار شدند . در ۱۰۷۹ ه . ، این بار قحطی روی داد .^۷ علت اصلی خشکسالی بود اما احتکار غله توسط نانوایان و بازرگانان وضعیت را بدتر کرد و هنگامی که شاه سلیمان تاجگذاری کرد و دربار و درباریان قبل از تدارک کافی آذوقه به شهر بازگشتند ، وضعیت رو به بحرانی شدن گذاشت . اواخر دهه هشتاد محرومیت و فقر اقتصادی اهالی اصفهان موجب بروز شورش نان شد و بیش از هفتاد هزار نفر از قحطی شدید ، فقط در شهر اصفهان مردند .

^۱Melville , from Qars to Qandahar , pp. 213-214 .

^۲برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به میرزا رفیعا ، دستور الملوک ، تصحیح محمدتقی دانش پژوه ، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی ، دانشگاه تهران ، ج ۱۵ ، ص ۶-۵ و ج ۱۶ ، ص ۴-۱ .

^۳عبدالحسین سپنتا ، تاریخچه اوقاف اصفهان ، صص ۳۵ و ۴۴-۵ و ۵۱ و ۲-۱۱۱ .

^۴کمپفر ، سفرنامه ، ص ۱۶۳ .

^۵خوزانی اصفهانی ، برگ ۴۰ ب ، ۱۴۸ ، به نقل از دایرة المعارف ایرانیکا ، ص ۶۵۳ .

^۶سانسون ، سفرنامه ، ص ۲۹ ؛ میرزا رفیعا ، همان منبع ، ص ۷۳ .

^۷کمپفر ، سفرنامه ، ص ۵۲ .

در اوائل قرن دوازدهم / هجدهم نامنی و قحطی بر سراسر ایران سایه افکند . انحصاری شدن غله توسط خواجه های حرم و روحانیون بلند مرتبه ، موجب افزایش قیمت در شهر و شورش عمومی ۱۱۲۸ ه . / ۲۰ فوریه ۱۷۱۵ م . شد . این وضعیت همچنان تا زمان حمله افغان و محاصره اصفهان رو به وخامت بود .^۱

۶ دائرةالمعارف ایرانیکا، ذیل اصفهان، ص ۶۵۵

فصل ۳

اوقاف

تاریخچه وقف

نهاد وقف، نهادی بسیار مؤثر در تاریخ اقتصاد ایران و در ساخت اقتصادی نهاد دینی بوده است و هر گونه تحولی که در آن صورت می‌گرفت، تاثیراتی را نیز در این دو باقی می‌گذاشت. وقف در لغت به معنی ایستادن و پابندگی و در اصطلاح ننگه داشتن اصل مال و رها کردن منافع برای مصرف در کارهایی است که سود همگانی دارد. برخی سرچشمه این تعریف را در حدیثی از پیامبر گرامی (ص) می‌دانند که فرمودند: اصل مال را ننگه دارید و منافع آن را جاری سازید. علمای شیعه وقف را عقدی می‌دانند که ثمره آن حبس اصل و رها کردن منفعت برای اهداف معین است.^۱

وقف دارای انواع است: وقف خاص که مصارف آن مخصوص دسته و طبقه معینی باشد؛ وقف عام که مصارف آن مخصوص دسته و طبقه معینی نباشد، مانند وقف بر مساجد؛ وقف ذری که واقف مال را وقف فرزندان خود کند. به این دسته آخر غلامی هم می‌گویند. اهل سنت نوع سوم را به دلایل متعدد جایز نمی‌دانند.^۲ در هر حال شرط اصلی وقف در دیدگاه اسلام، جهت خدایی آن است. موقوفات به اماکن مقدس و مذهبی و یا اماکن ارزشمند در تمام جوامع و برای تمام ادیان الهی و غیر الهی وجود داشته است. در ایران نیز از دوران باستان چنین بوده است. "اشوداد" به معنای در راه دین بخشیدن بود و دو اندیشه نیک و زراعت و دامداری، مولد و موجد این کار بود. در اوستا به داد و دهش توصیه شده بود.

در دوره اسلامی نیز ابتدا دیوانی موسوم به "دیوان البر و الصدقات" متعهد رسیدگی به امور اوقاف بود. بتدریج اداره امور اوقاف مستقل گشت و دیوانی تحت عنوان "دیوان اوقاف" برای آن تاسیس شد. ظاهراً دیوان اوقاف نخستین بار در دولت فاطمی مصر و به نام "دیوان الاحباس" پدید آمد که به کار اوقاف خاصه (مربوط به موقوفات سلاطین و پادشاهان) و عامه (مردم معمولی) رسیدگی می‌کرد. حبس در این جا به معنی وقف است.^۳ دیوان اوقاف در تمام دوره اسلامی وجود داشته است که به دلیل وجود حساسیت بر چگونگی هزینه عواید آن از سوی متولیان وقف به ویژه نوع اولادی که ترفندی برای حفظ اموال و درآمد خانواده واقف محسوب می‌شد، حکومت مرکزی بر آن نظارت می‌کرد. در

^۱ محقق حلی، شرایع الاسلام، ج ۲، کتاب وقف؛ شیخ محمد حسن نجفی، جواهر الکلام، ج ۲۸، ص ۲.

^۲ مصطفی سلیمی فر، نگاهی به وقف و آثار اقتصادی و اجتماعی آن، ص ۴۷.

^۳ عبدالحسین نوایی - نزهت احمدی، ساختار نهاد وقف در عصر صفوی، فصلنامه علوم انسانی دانشگاه الزهرا (س)،

صص ۲۴ - ۲۳.

دوره سلجوقیان وقف گسترش بسیاری یافت و موقوفه‌های زیادی به وجود آمد. به ویژه در دوره سلطنت آل‌ارسلان و ملک‌شاه، خواجه نظام الملک وزیر معروف موقوفات زیادی به خصوص برای احداث مدارس نظامیه به وجود آورد. همچنین ناامنی‌های اجتماعی از عوامل موثر دیگر در گسترش وقف کردن املاک در این دوره بود.^۱ با این همه حاکمان اواخر سلجوقیان هرگاه می‌خواستند وقفنامه‌ها را در آب شسته و موقوفات را به نفع دیوان ضبط می‌کردند.

در دوره مغولان بسیاری از اراضی وقفی مصادره شد و در حالی که اراضی وقفی قابل مصادره نبود، بارها این کار تکرار شد. با این حال مالکان می‌توانستند با تبدیل املاکشان به املاک وقفی و متولی شدن خود از حیطه نظارت و کنترل دولت و حکومت خارج شوند.^۲ در دوره غازان خان تشکیلات اوقاف بصورت دایره‌ای وسیع بنام حکومت اوقاف در بین سازمانهای دولتی نمودار شد و تحت نظارت مستقیم قاضی القضاات قرار گرفت که معمولاً رئیس اوقاف هم می‌نامیدند و از بین روحانیون و با حکم سلطان انتخاب می‌شد و وظیفه این دیوان نظارت بر وقفنامه‌ها و اسناد مربوط به آن و حل و فصل دعاوی و شکایات مربوطه بود و کارگزاران آن شامل نواب حاکم اوقاف، متولیان، متصرفان و مباشران و ناظران بودند.^۳

صفویان خود تا قبل از قدرت‌یابی، بخش عمده‌ای از اقتدار مالی و نفوذ سیاسی و اجتماعی خود را از طریق موقوفات بسیاری که وقف خانقاه اردبیل می‌شد، به دست آورده بودند. از نمونه‌های مهم موقوفات در قبل از دوره صفویان می‌توان از موقوفات رشیدی و غازانی و علیشاهی در آذربایجان یاد کرد.^۴ پس از روی کار آمدن صفویان نیز پادشاهان صفوی خود موقوفاتی را بر خانقاه اردبیل وقف کردند و از واقفان عمده شدند و این پادشاه بود که متولی این خانقاه را تعیین می‌کرد. دوره صفویه یکی از دوره‌های شکوفایی وقف با رنگ و شکل شیعی در ایران است و اهمیت نهاد وقف در این دوره تا حدی بود که کمپفر سیاح آلمانی، شناخت درست وضع دربار ایران را به شناخت آن موقوفات کرده است. به نظر وی وقف اموال در ایران یک همچشمی و رقابت میان بزرگان و اشراف بوده است.^۵

^۱ مصطفی سلیمی فر، نگاهی به وقف و آثار اقتصادی و اجتماعی آن، صص ۷-۷۶.

^۲ برت فراگنر، "اوضاع اجتماعی و اقتصادی داخلی"، تاریخ ایران دوره تیموریان، صص ۲۳۶.

^۳ شیرین بیانی، دین و دولت در ایران عهد مغول، ج ۲، صص ۵۴۵.

^۴ صفت گل، ساختار نهاد و اندیشه دینی در ایران عصر صفوی، صص ۳۲۱.

^۵ کمپفر، سفرنامه، صص ۱۳۹.

وقف در دوره صفوی

تشکیل حکومت صفوی با سیاست ایجاد اقتدار و تمرکز گرایی از یک سو و انتخاب مذهب شیعه به عنوان پوشش اندیشه‌ای حکومت از سوی دیگر، موجب استقرار و استواری تدریجی ساختار دینی هم پای ساختار سیاسی گردید. اما نکته حائز اهمیت این است که کلیه نهادهای دولتی، از جمله نهاد دینی وظیفه پشتیبانی و حمایت از اهداف حکومت را بر عهده داشتند. به عبارت دیگر در تمام قرن دهم هجری / شانزدهم میلادی، تلاش‌های همه جانبه دولت برای استقرار سیاسی خود، ایجاد اقتدار و تمرکز در قلمرو تحت کنترل خویش سبب شد تا از تمام نهادهای موجود برای نیل به اهداف خود استفاده کند. بدین معنی که سیاست نظامی‌گری حکومت در اوایل دوره صفوی، عاملی مهم در جهت کشیده شدن نهادهای صفوی به سوی اهداف نظامی و جنگی بود. پس از آن هر قدر دولت از شرایط جنگی فاصله می‌گرفت و بیشتر جنبه دفاعی در برابر همسایگان متجاوز شرق و غرب به خود می‌یافت، نهادهای دولت و به ویژه نهاد دینی در جهت استقرار داخلی و تغییر کارکرد حرکت می‌کرد.

نکته مهم دیگر آنست که نهاد دینی در دوره صفوی تا حد زیادی ابداع این دولت و نتیجه سیاست‌های مذهبی آن بود. نهاد دینی برای استمرار وجود خود و فعالیت‌هایش نیازمند به پشتیبانی همه جانبه معنوی و مادی حکومت صفوی داشت. این حمایت به ویژه از نظر اقتصادی و در اختیار نهادن منابع برای ادامه فعالیت نهاد و ساختار دینی دوره صفوی ضروری به نظر می‌رسد. بر این مبنا بود که دولت صفوی ضمن برقراری "موجب" و "وظیفه" به صورت پرداخت نقدی و غیر نقدی برای اعضای ساختار دیوانی دینی، درآمد موقوفات را نیز برای آنان قرار داد. در واقع حکومت صفوی نیز خیلی سریع به اهمیت مشارکت نهاد دینی پی برد و با درک ضرورت درصدد تاسیس و فعال سازی موسسات وابسته به ساختار دینی بر آمد.

درآمد سرشار موقوفات بخشی مهم از منابع درآمد اقتصادی اعضای دینی بود. اگر چه همه موقوفاتی که به وجود آمدند، لزوماً بهره‌دهی مالی نداشتند، ولی بخش اعظم این موقوفات درآمد بالایی داشتند و قسمت زیادی از این دسته اخیر نیز، به طور رسمی و طبق شرایط وقف یا از دیدگاه دیوانی در اختیار اعضای دینی که در پیوند با موقوفات بودند، قرار می‌گرفت.^۱

^۱ صفت گل، ساختار نهاد و اندیشه دینی در ایران عصر صفوی، ص ۳۰۶.

نهاد وقف در شکل غیر شیعی آن در ساختار سیاسی و سلسله ای و اجتماعی ایران پیش از صفویان وجود داشت. به عبارت بهتر صفویان وارث سلسله های پیش از خود بودند؛ اما وقف در طول دوره صفوی ساختار شکلی شیعی یافت. اگرچه وقف در زمینه شیعی آن نیز پیش از صفویان وجود داشت و در متون فقهی نیز بدان پرداخته می شد. اما روند نهاد وقف و کارکردهای آن در دوره صفوی وابسته به تحولات در ساختار سیاسی این دوره بود. بدین ترتیب که نهاد وقف تا حد زیادی در جهت اهداف حکومت صفوی حرکت می کرد و در مراحل مختلف حیات این سلسله روندی متفاوت به خود گرفت. نهاد وقف، نهادی بسیار موثر در تاریخ اقتصادی ایران و ساخت اقتصادی نهاد دینی بوده است و تحولات وقف نیز تاثیر زیادی بر ساختار دینی و سایر نهادهای جامعه گذاشته است.

همان طور که پیشتر ذکر شد، وقف در دوره صفوی بر اساس سیاست مذهبی و شیوه کشورداری داخلی و سیاست خارجی این سلسله از توسعه روزافزونی برخوردار شد و این مهم ترین جنبه متفاوتی بود که در نهاد وقف در دوره صفوی به نسبت دوران پیشین روی داد. با اینهمه وقف در سرتاسر دوره طولانی مدت حکومت صفویان از روند یکسانی برخوردار نبود. به همین دلیل می توان بر اساس برخی نقاط عطف آن را به چهار قسمت تقسیم کرد:

دوره نخست که شامل قرن دهم است سده پیدایی و استقرار نهاد وقف صفوی است؛ دوره دوم که دوره شاه عباس اول و دوره شکوفایی بخشی از نهاد وقف محسوب می شود؛ دوره سوم، دوره پس از عباس اول تا شاه سلیمان است که دوره استمرار حیات وقف به حساب می آید و با کمی اغماض می توان این دوره را تا عصر شاه سلطان حسین امتداد داد؛ در دوره چهارم، با سقوط اصفهان دوره آشفتگی نهاد وقف آغاز می شود.

دوره نخست: دوره پیدایی و استقرار نهاد وقف صفوی. از دوره شاه اسماعیل اول (۹۳۰ - ۹۱۳) نخستین پادشاه صفوی، اطلاع زیادی درباره انجام وقف و موقوفات در دست نیست. احتمالاً اشتغال شاه اسماعیل به امور نظامی و جنگهای متعدد برای استقرار سلسله صفوی مانع توجه کافی وی به ایجاد بناها و مدارس و مساجد بود. هر چند باز سازی "بقعه هارون ولایت" و بنای "مسجد علی" در اصفهان در دوره وی صورت گرفته است^۱. همچنین شاه اسماعیل پس از فتح عراق به زیارت مرقد امام علی (ع) و سایر ائمه و شهدا شتافت و با اختصاص املاک برخی از نواحی عراق عرب به اماکن متبرکه (ائمه) باعث رونق

^۱ لطف اله هنرفر، گنجینه آثار تاریخی اصفهان، صص ۱ - ۳۶۰ و ۴ - ۳۷۲.

امور آنها شد. اقدام دیگر شاه اسماعیل در عراق دستور به حفر نهری عظیم از رود فرات به نجف اشرف بود که به گزارش ایلچی نظام شاه تا دوره وی در این شهر جاری بوده و ساکنان نجف از آب آن بهره مند می شدند.^۱

اقدام دیگر شاه اسماعیل ساخت دارالعلم هایی در شهرهای اصفهان و شیراز و سایر ایالات بود تا در آنها علوم مذهبی تدریس شود و برای تأمین هزینه چنین مراکزی درآمد موقوفات قبور مساجد و تکایا و زوایا را اختصاص داد. چرا که بایزید عثمانی در نامه ای به شاه اسماعیل گوشزد نمود که وی نگذارد برخی نادانیهای صفویه با اغوای جمعی از مغرضین که میخواهند موقوفات قبور و مساجد و زوایا را ملک خود قرار داده و تصرف کنند، خراب نمایند.^۲

تاجلو بیگم همسر وی نیز در سال ۹۲۵ه. گنبد حرم حضرت معصومه را باز سازی و ایوان شمالی حرم را بنا کرد و در سال ۹۲۹ ه. چندین روستا را برای اداره آن وقف نمود. وی همچنین در سال ۹۳۳ ه. به باز سازی پلی بر رودخانه قزل اوزون معروف به "پل دختر" واقع در میان زنجان و میانه پرداخت. بنای عمارت گنبد عالی در اردبیل معروف به جنت سرا نیز از آثار این زن نیکوکار است. تاجلو بیگم از توجه به سادات تنگدست نیز غافل نماند و محصول روستای حسن آباد ورامین را وقف آنان نمود.^۳ دختر شاه اسماعیل بنام شاهزاده سلطانم نیز که زن تحصیلکرده ای بود و املاک نفیس در شیروان و ارسباران و تبریز و قزوین و ساوج بلاغ و شهریار و ری و اصفهان و گرمرو و استرآباد بهم رسانیده بود، که آنها را وقف چهارده معصوم کرده و تولیت آن را به شاه اسماعیل و پس از او به شاه زمان واگذار کرد که صرف سادات فاطمی ذکور و انثی شود که سیورغال و شوهر نداشته باشند.^۴ علاوه بر شاه و درباریان نزدیک او، دیگر اقشار جامعه نیز در امور وقف نقش مهمی داشتند که نمونه هایی از وقف نامه های آنان در دست است.^۵

^۲ خورشاه بن قباد الحسینی، تاریخ ایلچی نظام شاه، ، ص ۳۶۰؛ در مورد حفر این نهر و درآمد و موقوفات آن نگاه کنید به

حسن بیگ روملو، احسن التواریخ، جلد دوم، ص ۱۰۳۲.

^۱ تاج بخش، تاریخ صفویه، ص ۷۳.

^۳ خورشاه بن قباد الحسینی: تاریخ ایلچی نظام شاه، صص ۹-۲۷.

^۳ جعفریان، صفویه از ظهور تا سقوط، صص ۱۲۰-۱۱۷.

^۵ ستوده، از آستارا تا استرآباد، ج ۶، صص ۳۰۸-۲۶۸.

اما در دوره تثبیت حکومت صفوی و نهاد دینی که در دوره حکومت طولانی مدت شاه تهماسب اول صورت پذیرفت، به وقف نیز توجه شد و نهاد وقف شکل گرفت. در واقع شاه تهماسب اول خود واقفی بزرگ بود و زنان و فرزندان وی نیز موقوفات بسیاری را به صورت مدرسه، رباط، پل، مسجد، حمام، اشیاء تزیینی برای اماکن مقدسه و غیره وقف نمودند. تخصیص موقوفات به مدارس و مساجد که اعضای دینی به تحصیل و تدریس در آن می‌پرداختند موجب رونق و شکوفایی علوم دینی از این دوره به بعد شد. هر مدرسه و مسجد بسته به جایگاه اجتماعی بانی آن دارای موقوفاتی شد که گاه بسیار زیاد بودند و از همین منبع درآمد بود که "موجب" یا حقوق مدرسین، پیش‌نمازان، شهریه طلاب و کمک هزینه‌های تحصیلی آنان و نیز هزینه‌های مختلف و گوناگون نگهداری ساختمان پرداخت می‌شد. از سوی دیگر، اعضای دینی که متولی این موقوفات می‌شدند یک عشر آن را به عنوان "تولیت" دریافت می‌کردند که بیشترین میزان درآمد تولیت از زمینهای وقفی به دست می‌آمد که مستقیماً به شخصیت‌های مذهبی سپرده می‌شد. به خصوص که پس از گذشت چندی و در پی تغییر و تحولاتی که صورت می‌گرفت گاه به صورت ملک شخصی بعضی از متولیان در آمده، در اختیار خاندان‌های علما باقی می‌ماند. به همین دلیل نیز بود که در سالهای پایانی صفویان، این شبکه عظیم و گسترده ساختار دینی می‌توانست به حیات خویش به طور موفق ادامه دهد و آثار علمی و طلبه فراوان پرورش دهد.^۱

همچنین در دوره تهماسب اول، شهرهای مذهبی چون قم و عراق عرب نیز مورد توجه قرار گرفتند و دارای موقوفات شدند. در عراق عرب، شاه برای جلب رضایت محقق کرکی املاک و رقبات بسیاری را بر خاندان وی وقف نمود تا از درآمد آن جهت گسترش تشیع استفاده شود.^۲ این نوع اعطای زمین که از آن به "سیورغال" نام برده می‌شود و معمولاً متضمن پاره‌ای از معافیت‌های مالیاتی نیز بود، موجب تامین اقتصادی اعضای رده بالای ساختار دینی می‌شد. پیش از آن نیز شاه اسماعیل اول هر ساله مبلغ هفتاد هزار دینار شرعی برای محقق کرکی به عتبات عالیات می‌فرستاد تا به مصرف تحصیلی او و گروهی از طلاب برسد.^۳ توجه به مورد موقوفات فوق نشان می‌دهد که شاه صفوی که بر سر عراق عرب و عتبات با عثمانی درگیری‌ها داشته، به این منطقه پر اهمیت مذهبی، اقتصادی و سوق‌الجیشی

^۱ صفت گل، ساختار نهاد ...، صص ۹ - ۳۱۸.

^۲ آفندی، ریاض‌العلماء، ج ۳، صص ۴۴ - ۵۳۸ متن فرمان به طور کامل آمده است.

^۳ خوانساری، روضات الجنات، ج ۵، ص ۱۷۰.

دلبستگی خاصی داشت و در صدد اعمال نفوذ و استیلا بر آن بوده است. علاوه بر عراق و عتبات عالیات آستانه حضرت عبدالعظیم در ری نیز مشمول مقدار زیادی موقوفات شد.^۱

در قزوین نیز که در نیمه دوم سلطنت تهماسب پایتخت گردیده بود، موقوفات قابل توجهی بر آستانه شاهزاده حسین صورت گرفت. علاوه بر شاه، شاهزادگان و از جمله "شاه بیگی بیگم" همسر شاه اسماعیل اول نیز موقوفاتی را بر این آستانه اعطا کردند.^۲ تهماسب موقوفاتی را نیز در اصفهان وقف حضرت صاحب الزمان کرد و در مشهد گنبد مبارک امام رضا (ع) را مطلا نموده و میل طلا بر سر گنبد مسجد صاحب آباد دارالسلطنه تبریز نصب نمود. او درآمد اوقاف را صرف ترویج شریعت و تنظیم علما و احترام سادات کرد و سعی داشت تا براساس شروط واقفین، مباشرین درآمد مقرر اوقاف را به مصرف شرعی برسانند.^۳ در قم نیز شاه تهماسب در سال ۹۴۹هـ. / ۱۵۴۲م. املاکی را وقف مشاهده متبرکه نمود و مبالغ بسیاری برای مخارج ساخت و ساز و نگه‌داری عمارات آنجا از خزانه عامره اعطا کرد و سیورغالاتی نیز تعیین نمود.

از زنان واقفه این دوره می‌توان از خدمعلی سلطان خانم همسر شاه تهماسب اول و مادر اسماعیل میرزا نام برد که رباط خشکروود در نزدیکی قزوین ساخت اوست.^۴ زینب بیگم دختر چهارم شاه تهماسب که به روایت صاحب عالم آرای عباسی بسیار عاقله و رحمه العالمین معرفی شده که خیرات و مبرات از او به ظهور می‌رسیده است.^۵ وی که تا دوره شاه صفی زنده بود، املاک و رقبات و خانه و مستغلات مکتسبی خود را که قریب دو هزار تومان می‌شد، وقف حضرات چهارده معصوم (ع) کرد و تولیت آنها را به وکلاء سلاطین هر عصر تفویض کرد.^۶ در سفرنامه پیتر و دلاواله هم از اقدامات خیر خواهانه زینب بیگم و هم از نفوذ و اعتبار وی یاد شده است.^۷ از مجموعه اسناد وقفی که از دوره صفویه باقی مانده، دو سند مربوط به زینب بیگم می‌باشد که موقوفاتی را برای نیازمندان و هزینه های جاری مدرسه نیم

^۱ هدایتی، آستانه ری، صص ۹۳ - ۷۷.

^۲ قمی، خلاصه التواریخ، ج ۱، صص ۹۰ - ۲۸۹.

^۳ حسینی استرآبادی، تاریخ سلطانی، صص ۴ - ۵۳.

^۴ اسکندربیک، عالم‌آرا، ج ۱، ص ۴۹۰.

^۵ همانجا، صص ۱۳۵ و ۳۷۲.

^۶ حسینی استرآبادی، همانجا، ص ۵۶.

^۷ دلاواله، سفرنامه، ص ۳۴۶.

آورد اختصاص داده است^۱. یکی دیگر از زنان واقف عصر شاه طهماسب صفوی، خواهر شاه طهماسب موسوم به سلطانم بود که در سال ۲ - ۹۶۱ هـ - ق املاک نفیسی که در شیروان، ارسبار، تبریز، قزوین، ری، گرمرو، اصفهان و استرآباد به هم رسانیده بود را وقف چهارده معصوم کرد و سمت متولی آنها را به پادشاه وقت واگذار کرد^۲. دختر دیگر شاه طهماسب، شاهزاده پری خان خانم هم از زنان خیر این دوره بوده است^۳. در همین دوره موقوفات دیگری از سوی اشخاصی غیر از شاه و خاندان سلطنتی و خاندان‌های درباری، وقف شد.

بر اساس همین تقسیم بندی که در موقوفات فوق صورت می‌گرفت، مقامات خاصی برای اداره امور اوقاف و سیورغالات تعیین شد. بخشی از وظایف "مقام صدر" که سپس به دو شعبه "صدر خاصه" مخصوص موقوفات سلطنتی و "صدر ممالک" مخصوص موقوفات غیر سلطنتی، تقسیم شد، ضبط و ربط موقوفات ایالات بود^۴.

دوره رشد و شکوفایی وقف. برجسته‌ترین نمونه از وقفیات این دوره، اوقاف شاه‌عباس اول صفوی است که بزرگترین مجموعه وقفی محسوب می‌شود. وی در سال بیست و یکم سلطنت، تمام املاک و مستغلات خاصه خود را که در تملک شرعی خویش داشت و به ارزش بیش از یکصد هزار تومان شاهی عراق و حاصل درآمد آن نزدیک به هفت هزار تومان در سال می‌شد، وقف چهارده معصوم علیه‌السلام نمود. وی حاصل املاک را به مبلغ حداقل محسوب و به چهارده قسمت تقسیم کرد. چنانکه هر قسمت به ترتیب از قسمت بعد زیادتر باشد و به همین ترتیب هم، بر پیامبر اکرم (ص) تا امام دوازدهم (عج) وقف نمود. وی همچنین دستور داد تا چهارده مهر به نام هر یک از چهارده معصوم بسازند چنانکه نشان خاتم هر یک عیناً موافق با نشان خاتم امام در زمان حیاتش باشد^۵. شاه‌عباس همچنین خانات عالیه، قیصریه و چهار بازار دور میدان نقش جهان و حمامات اصفهان را نیز که همگی در زمان او ساخته شده بود بر این موقوفات افزود و تولیت این موقوفات را تا زمان حیات خویش به خود و پس از آن نیز به پادشاهان جانشین خود اختصاص داد.

۶ نزهت احمدی، زنان واقف در پایتخت صفوی (مجموعه مقالات همایش اصفهان و صفویه) جلد اول، صص ۱۶-۲۰

۷ رر برن، نظام ایالات در دوره صفویه، ص ۱۷۴.

۸ سید سعید میرمحمد صادق، سرگذشت شاه محمد خدا بنده صفوی (تلخیص کتاب نفاوه الآثار) صفحه ۱۵.

۹ راجر سیوری، "یادداشت‌هایی بر نحوه اداره ولایات در اوایل شاهنشاهی صفوی"، مجموعه مقالات تحقیقاتی در تاریخ ایران عصر صفوی، ص ۱۷۶.

۱۰ وحید قزوینی، تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۱۶۹.

شرایط وقف و عمل به آن بر اساس شروط وقفیه معتبری که به قلم شیخ بهایی نوشته شده، مقرر گردید و در سال ۱۰۱۳هـ. / ۱۶۰۴م. نوشته شد. چگونگی مصرف درآمد اوقاف نیز به رأی متولی آنها منوط گردید که بعد از وضع حق التولیه به مصلحت وقت و مقتضیات به مصارف شاه و دستمزد خدمه، مجاورین، زوار و طلاب و غیره می‌رسید^۱. همچنین نیمی از حاصل اجاره موقوفات یعنی تمامی و جملگی کاروانسرای واقع در صدر میدان نقش جهان با قیصریه متصل به آن و کل بازار دور میدان مذکور و حمام شاهی، برای ارتزاق و معاش سادات بنی حسین در شهر مدینه مشروط به حائز بودن شرایطی اختصاص داده شد^۲ و درآمد نیم دیگر موقوفات که شامل خانه‌ها، مستغلات و املاک در اصفهان و جاهای دیگر بود برای پرداخت به سادات بنی فاطمه و نیز فقرا و مساکین که تشیع ایشان معلوم باشد، مقرر گردید.

۳

در چند وقفنامه دیگر نیز تمامی اسبان و دام متعلق به شاه عباس برای سواری کسانی که در راه دین جهاد کنند، وقف گردید. به علاوه "جمع جواهر و مرصع آلات و نقره‌آلات" بر آستانه نجف اشرف و جمیع "طلاآلات و سینه آلات" بر خانقاه اردبیل وقف شد و ثواب کل موقوفات نیز بر خاندان صفویه از "شاه تهماسب و شاهزادگانی که از ایشان بی حرمتی و خیانتی به خاندان پدر خود سر نزده باشد" نثار گردید^۴. در همین سال مقدار زیادی اموال و جواهر و کتب و ظروف وقف آستانه رضوی مشهد شد. این عمل شاه عباس اول با اهدافی چند صورت پذیرفت: جلوه دادن خود به عنوان یک پادشاه مؤمن و بانی امور خیریه که احتمالاً تا حدودی از اعتقادات مذهبی وی سرچشمه می‌گرفت. به علاوه دیدگاه عمومی درباره مشروعیت مال سلطان را تقویت می‌کرد. از سوی دیگر با تعیین خود به عنوان ناظر و متولی موقوفات هم بر درآمد آن نظارت داشت و هم با وقف اموال و املاک شخصی از شک و شبهه عموم درباره کسب مال حرام بر کنار می‌ماند. چنانکه اسکندر بیک منشی، مورخ رسمی دربار وی، سابقه این نیکوکاری را جز از سوی پادشاهانی که بعد از بخشش اموال خود قصد

^۱ اسکندربیک، تاریخ عالم‌آرای عباسی، ج ۲، صص ۶۱ - ۷۶۰؛ شاملو، قصص الخاقانی، ج ۱، صص ۱۹۷ - ۱۸۶ متن کامل وقفنامه را دارد.

^۲ شاملو، قصص الخاقانی، ج ۱، ص ۱۸۹؛ عبدالحسین سپنتا، تاریخچه اوقاف اصفهان، صص ۷ - ۶۶.

^۳ حسینی استرآبادی، تاریخ سلطانی، ص ۱۳۶.

^۴ شاملو، قصص الخاقانی، ج ۱، صص ۶ - ۱۹۳؛ سپنتا، تاریخچه اوقاف اصفهان، صص ۷۲ - ۶۹؛ فلسفی، زندگانی شاه عباس اول، ج ۱، صص ۱۳، ۵۷ و ۱۷۸.

کناره‌گیری از سلطنت و در پیش گرفتن زندگی زاهدانه را داشتند، ندانسته است^۱. علاوه بر اینها، اختصاص درآمد موقوفات به سادات حوزه‌های مذهبی مهمی چون مدینه و نجف اشرف، احتمالاً حاکی از تمایل دیرینه حکومت صفوی در ایجاد نظارت و سلطه بر عتبات و حجاز بود که پیشینه آن به زمان شاه تهماسب اول باز می‌گشت.

موقوفات شاه عباس برای چهارده معصوم فقط به اصفهان محدود نبود در فرمان دیگری سادات مرعشی قزوین، سیورغالی از محال وقفی حضرات چهارده معصوم در قزوین داشته‌اند^۲. مجموعه موقوفات دوره شاه عباس اول به ویژه موقوفات چهارده معصوم چنان چشمگیر و فراوان بود که برای اداره آن منصبی موسوم به "وزیر موقوفات چهارده معصوم" تأسیس شد^۳. این وزیر وظیفه داشت که همه املاک و مستغلات و دکانها و خانه‌ها و محال موقوفات چهارده معصوم (ص) را هر سال ضبط و نسق نموده، بر آبادانی و رونق آنها بیفزاید. این وزیر درآمد موقوفات مذکور را توسط صدر خاصه، به حضور شاه می‌آورد تا به فرمان شاه به افراد مشخصی داده شود. این وزیر از نظر اهمیت در دوره شاه عباس با وزیر اعظم برابری می‌کرد^۴. زیر دست این وزیر، یک مستوفی مخصوص این موقوفات نیز کار می‌کرد و هر دو نفر تحت نظارت صدر خاصه قرار داشتند^۵.

از زنان معروف درباری در این دوره که موقوفاتی داشتند می‌توان از خوا بیگم دختر شاه عباس اول نام برد که کاروانسرای بزرگی در اصفهان بنا کرد که به نام خود وی شهرت یافت^۶. جان آغا خانم همسر شاه نیز عمارتی در یزد ساخت و املاک وقف آن کرد.

در شهرهایی چون کرمان از گنجعلی خان حاکم، وقفنامه ای ۱۷ متری باز مانده که شامل ریز ارقام موقوفات بسیار اوست^۷.

^۱ اسکندر بیک منشی، عالم آرا، ص ۷۶۲.

^۲ صفت گل، ساختار نهاد و ...، ص ۳۲۴.

^۳ نصیری، القاب و مواجب دوره سلاطین صفوی، صص ۴۸ - ۴۹.

^۴ نصیری روایتی دارد مبنی بر اینکه روزی وزیر موقوفات چهارده معصوم با وزیر اعظم در حضور اشرف گفتگو نموده، به او می‌گوید که اگر تو وزیر یک معصومی، من وزیر چهارده معصومم. القاب و مواجب ...، ص ۴۹.

^۵ همان، صص ۷ - ۶۶.

^۶ رجبی، مشاهیر زنان پارسی، ص ۷۷.

^۷ میر محمد سعید مشیزی، تذکره صفویه کرمان، صص ۱۶-۱۳.

دوره استمرار روند وقف. شالوده‌هایی که شاه عباس اول برای نهاد وقف ایجاد کرد تا عهد شاه سلیمان دوام یافت و بر تعداد و شماره و اندازه موقوفات افزوده گشت. درآمد موقوفات چهارده معصوم در دوره عباس دوم نزدیک به سیزده چهارده هزار تومان می شد که نزدیک به هفتصد تومان آن را هرساله برای سادات بنی‌الحسین ساکن مدینه می فرستادند.^۱ درباریان و بزرگان و اشخاص غیر درباری نیز هر یک موقوفاتی بنا نهادند. موقوفات خلیفه سلطان و خاندان وی از چشمگیرترین این موارد است. خلیفه سلطان از دانشمندان و بزرگان دینی عصر شاه عباس اول بود که به منصب اعتماد الدوله عباس اول و دوم رسیده بود. موقوفات مفصل خلیفه سلطان نیز به موقوفات چهارده معصوم شهرت داشته است.^۲ از بناهایی هم که از توجه ویژه برخوردار شدند، می توان از مقبره شیخ صفی در اردبیل نام برد که گزارش موقوفات و درآمد آن در منابع این دوره آمده است.^۳

از ویژگی‌های وقف در دوره سلطنت عباس دوم (۱۰۵۴ - ۱۰۷۴) وقف عمدتاً کتاب و به ویژه قرآن است که بیشتر هم بر آستانه قم وقف شده است.^۴ رواج وقف بر اولاد به ویژه ذکور از ویژگی‌های دیگر این دوره بود.^۵ که مورد وقف املاک آقا میر روح الله حسینی استرآبادی بر اولاد ذکور وی از آن جمله است.^۶ در این دوره درآمد موقوفات چهارده معصوم نسبت به زمان ایجاد آن، تقریباً دو برابر شده بود. اداره درآمد حاصل از موقوفات تا این زمان با صدور بود که حاکی از تفویض اختیار این کار از شاهان صفوی به صدر یا صدور بود. اما از دوره شاه عباس دوم، خود وی اداره آن را به دست گرفت. در این دوره مقام صدارت برای مدت هجده ماه بلا تصدی ماند که ظاهراً با هدف کاهش نفوذ صدر صورت پذیرفته بود.^۷ شاه پس از چندی وزارت موقوفات را بوجود آورد.^۸ تعداد زیادی مدارس و مساجد در اصفهان و شهرهای دیگر وقف شد.^۹ مدرسه شفیعیه^{۱۰} و مدرسه آقا کافور خواجه حرامسرای

^۱ باستانی پاریزی، سیاست و اقتصاد عصر صفوی، ص ۷۴.

^۲ صفت گل، ساختار نهاد و ...، ص ۳۲۴؛ خوانساری، روضات الجنات، ج ۳، ص ۱۴۵۶.

^۳ آدام اولناریوس، سفرنامه، ص ۱۲۴.

^۴ نصراله فلسفی، زندگی شاه عباس اول، ج ۲، ص ۱۸۴.

^۵ صفت گل، ساختار نهاد و ...، ص ۳۲۵.

^۶ منوچهر ستوده، از آستارا تا استرآباد، ج ۳، صص ۹-۳۴۵.

^۷ میرزا سمیعا، تذکره الملوک، صص ۴-۷۳.

^۸ سپنتا، همان منبع، ص ۱۱۴.

^۹ هنرفر، گنجینه آثار تاریخی اصفهان، صص ۶۲۱-۵۴۷.

^{۱۰} ساخت ۱۰۶۷ هـ. / ۱۶۵۷ م.

شاه عباس دوم نمونه آن است که درآمد آن به طلبه علوم دینی اثنی عشریه ساکن در مدرسه و بیوتات جنب مدرسه اختصاص داده شده بود^۱. دو مدرسه "جده کوچک" و "جده بزرگ"، اولی توسط دلارام خانم همسر عباس اول و جده بزرگ عباس دوم و دومی توسط حوری خانم جده شاه عباس دوم بنا و وقف طلبه علوم دینی شده بود.

در دوره شاه سلیمان به لحاظ آنکه ساختار نهاد وقف ویژگی‌هایی یافت و بر مبنای بستر سیاسی عمل می‌کرد، مهم است. اداره موقوفات به دو مقام صدر خاصه و عامه که از بستگان شاه بودند، سپرده شد. صدر "عامه" یا "صدرالممالک" متصدی اداره کلیه املاکی بود که در سراسر کشور توسط اشخاص وقف امور دینی می‌شد و صدر "خاصه" اداره موقوفات متعلق به شاه را بر عهده داشت. اهمیت مقام صدر خاصه بیشتر از صدر عامه بود و در مجالس رسمی دربار پایی دست صدر خاصه می‌نشست^۲.

در این دوره انواع موقوفات رواج داشت که مهمترین موقوفات، زمینهای وقفی بود که جنبه تقدس به خود گرفته بود. زمین‌های وقفی پس از زمینهای سلطنتی و دولتی، سومین دسته بزرگ املاک در ایران بشمار می‌آمدند. پس از زمین، دکان، کاروانسرا، قنات، آسیاب، حمام و مانند آنها بود. با این همه دوره شاه سلیمان در مقایسه با دوره شاهان قبل از موقوفات زیادی برخوردار نیست. موقوفات سلطنتی یعنی آنهایی که اعضای خاندان سلطنت وقف می‌کردند، محدود به وقف نسخه‌هایی از قرآن و کتب دیگر به آستانه قم بود. موقوفات درباری که از سوی درباریان انجام می‌شد، بخشی به صورت وقف کتاب بر آستانه قم و بخشی به صورت مدرسه بود که برجسته‌ترین موارد اوقاف درباری، موقوفات شیخ علی خان زنگنه اعتمادالدوله در همدان و کرمانشاه^۳ و امام‌ویردی بیگ والی فارس در شیراز بود. نکته قابل ذکر در وقفنامه‌هایی که در مورد مدارس موجود است، عمدتاً واقف از پرداخت درآمد

^۱ همان، صص ۲ - ۵۹۱ و ۶۰۸ - ۶۰۶؛ شاردن: سفرنامه، ج ۴، صص ۷۴ - ۱۴۷۳؛ لوفت، ایران در عهد شاه عباس دوم، ص ۱۳۷؛ مجتبی ایمانیه، خواجه‌ها و خواجه‌سراها در اصفهان دوره صفوی، مجموعه مقالات همایش اصفهان و صفویه، ج ۲، صص ۷۸-۹.

^۲ آسانسون، سفرنامه، صص ۳-۲۱؛ درباره مقام و وظایف صدر و تابعین وی در فصل مربوط به دیوانسالاری توضیح کافی ارائه شده است.

^۳ نعمت‌اله قاسمی، موقوفات شیخ علی خان زنگنه، صص ۴۷-۵۰.

وقف به مدرسان و طلباب حکمت و فلسفه و تصوف منع می‌شد^۱. از اوقاف مردم عادی نیز اطلاع زیادی در دست نیست.

بر خلاف دوره شاه سلیمان که گرایشی به ایجاد موقوفات بزرگ نداشت، دوره شاه سلطان حسین دوره احیاء و شکوفایی مجدد ساختار اوقاف صفوی به شمار می‌رود. با اینهمه مقام صدر که اینک وظایف او را شیخ الاسلام انجام می‌داد، کنترل بیش از پیش بر موقوفات داشت^۲. در پایان دوره سلطنت سلطان حسین و با ایجاد مقام ملامبازی عملا و رسماً مقام صدر حذف شد.

طی دوره سلطنت سی ساله سلطان حسین موقوفات رونق گرفت. اوقاف "مدرسه سلطانی"، مرکز علمی با شکوه این دوره از بزرگترین مجموعه‌های وقفی این دوره و بهترین نمونه اوقاف سلطنتی است. این مدرسه در عین حال مسجد نیز بود، در زمینی واقع در کنار خیابان چهار باغ اصفهان ساخته شد و موقوفات زیادی به آن اختصاص داده شد که حاکی از درآمد سرشار مدرسه و اهمیت آن به عنوان یکی از مهمترین مدارس عهد صفوی است. در این مدرسه نیز مدرسّی که مشمول درآمد موقوفات مدرسه بود، می‌بایست از "مباحثه کتب حکمت صرف و تصوف" خودداری کند^۳. شاه سلطان حسین همچنین موقوفاتی را در سال ۱۱۲۴ه. / ۱۷۱۲م. در فارس برای اولاد ذکور و اناث خویش وقف کرد^۴. اما مشهورترین نمونه از اوقاف سلطنتی، مربوط به مدرسه مریم بیگم در سال ۱۱۱۵ه. / ۱۷۳۰م. است. در وقفنامه این مدرسه نیز همان منع عدم تحصیل علوم عقلیه و حکمت برای طلاب قید شده است^۵.

مواردی از اوقاف درباری همچون موقوفات آقا کمال، خواجه متنفذ این دوره، بر مدرسه حسینیّه در ۱۱۰۷ه. / ۱۶۹۵م. و موقوفات امیر مهدیا معروف به حکیم الملک اردستانی بر مدرسه کاسه‌گران اصفهان در ۱۱۰۴ه. / ۱۶۹۳م. در این دوره برجسته است. به علاوه زنان

^۱ منوچهر ستوده، "سواد طومار وقفنامه‌ی مدرسه بزرگ همدان از موقوفات شیخ علی خان زنگنه وزیر شاه سلیمان"، مجله تاریخ، شماره اول، از ج اول، ص ۱۷۰ به نقل از صفت گل: ساختار نهاد و اندیشه دینی...، ص ۳۳۱.

^۲ کمپفر، سفرنامه، صص ۲-۱۲۱.

^۳ سپنتا، تاریخچه اوقاف اصفهان، ص ۱۶۹.

^۴ همانجا، صص ۹-۲۵۸.

^۵ همانجا، صص ۳۰۲-۳۱۶؛ هنرفر: گنجینه آثار تاریخی اصفهان، صص ۶۶۲-۶۶۷.

نیز از گروه‌های سلطنتی و مردمی علاقمند به ایجاد موقوفاتی به نام خود در حوزه مدارس دینی و گسترش دانش بودند.^۱

سقوط وقف . سقوط اصفهان و فروپاشی نظام سیاسی و بالتبع اداری و دینی نهاد وقف را دچار نابسامانی کرد . به ویژه سلطه افغانان سنی مذهب و نگرش تحقیر آمیز نسبت به شیعه ، بحرانی شدید به وجود آورد . آنان املاک و اراضی وقف را جزو خالصه و تحت تصرف خود در آوردند و وقف‌نامه‌ها از بین رفت . بسیاری از اراضی موقوفه به اراضی بایر تبدیل شد و دکان‌ها و مستغلات و کاروانسراهای وقفی خراب گردید^۲ . پس از آن نیز تا زمان تاجگذاری نادر ، بخش‌هایی از ایران که در حوزه اقتدار شاه تهماسب دوم قرار داشت ، به اوقاف آن توجه شد . نادر خود نیز با هدف جلب رضایت و حمایت نهاد دینی موقوفاتی را برای آستانه امام رضا (ع) در مشهد و نیز آرامگاهی که برای خود ساخته بود ، وقف کرد . همچنین شمار زیادی کتاب وقف آستانه مشهد نمود^۳ .

کارکردهای وقف وانگیزه واقفان

عمده‌ترین کارکرد وقف در دوره صفوی ، کمک به گسترش آیین تشیع بود . با رسمیت یافتن مذهب تشیع نهاد وقف در خدمت آیین جدید قرار گرفت و خود را با نیازها و احتیاجات آن منطبق کرد در حالی که اساس ساختار و سازمان وقف ریشه در قبل از این دوره داشت . همچنانکه پیشتر ذکر شد اعطای مبالغ سالانه از سوی شاه اسماعیل اول به محقق کرکی و نیز اعطای موقوفات در عراق عرب از طرف شاه تهماسب اول به محقق مذکور به منظور فوق صورت گرفته بود .

شکوفایی ساختار آموزشی و حوزه‌های علمی دینی یکی دیگر از کارکردهای وقف در این دوره بود . اختصاص موقوفات بسیار برای ساخت مدارس و مساجد که خود حوزه علمی دینی محسوب می‌شدند و نیز نگه‌داری و حفظ ساختمان آنها ، حقوق اساتید ، هزینه تحصیلی طلاب و کارمندان مختلف مدارس و حوزه‌ها در دوره صفوی رواج فراوان یافت و نمونه‌های

^۱ نزهت احمدی ، " چهار وقفنامه از چهار مدرسه اصفهان در دوره صفوی " ، صص ۱۲۸ - ۱۲۹ .

^۲ انصاری ، تاریخ اصفهان و ری ، ص ۳۵ .

^۳ میرزا مهدی خان استرآبادی : جهانگشای نادری ، صص ۳۵۶ - ۳۴۶ ؛ مروی : عالم‌آرای نادری ، صص ۴۴۵ - ۴۶۴ .

بسیاری از سوی پادشاهان به خاندان سلطنتی، درباریان و مردم عادی وجود دارد. این امر به ویژه در شهرهای بزرگ همچون اصفهان که رابطه‌ای نیرومند میان مسجد و مدرسه و نهادهای ساختار سیاسی وجود داشت، مدارس و مساجد بسیاری تأسیس شد. از عهد عباس اول دستاورد تأسیس مدارس و مساجد جدید به صورت ظهور سلسله مراتب ساختار جدید دینی و ظهور خاندان‌های علمی در کنار آن جلوه‌گر شد. این خاندان‌های علمی تأثیر بسیار مهمی در حیات سیاسی و اجتماعی بر جای می‌گذاشتند. به طوری که تازه واردان و کسانی که ریشه در شهرهای بزرگ نداشتند، با ورود به حلقه درس هر یک از اعضای بلند مرتبه این خاندانهای بزرگ، دوران آموزشی و سپس دستیابی به قدرت را آغاز می‌کردند. از مهم‌ترین خاندان‌های پیرو ساختار دینی در این دوران که در پرورش خاندان‌های علمی نیمه دوم قرن ۱۱ ه. / ۱۷ م. به بعد نقش عمده داشتند، خاندان ملاصدرا، میرفندرسکی و میرداماد بودند.^۱

برگزاری مراسم اعیاد و عزاداری مذهبی از محل درآمد وقف در این دوره رواج بسیاری یافت. به ویژه عزاداری در ماههای محرم و صفر، اربعین، ۲۸ صفر، ۲۱ ماه رمضان، روضه خوانی سیدالشهداء (ع) بیشتر مورد نظر بود که همگی در جهت اشاعه فرهنگ و شعائر آیین تشیع اثنی عشری ساخته شده بود. موقوفه حاج مهدی خان سرکار خاصه شریفه در وقفنامه‌ای که در سال ۱۱۲۹ ه. نگاشته است، دستورالعمل مفصلی برای این منظور داده است.^۲

توجه به بقاع متبرکه و زیارتگاهها همیشه مورد توجه واقفان بود و موقوفات بسیاری چه به صورت جزئی و چه با درآمد سرشار به این اماکن اختصاص می‌یافت. حرم امام رضا (ع) و حضرت معصومه (س) به علت قرار گرفتن در داخل مرزهای ایران مورد توجه بسیار قرار داشت. چنانکه شاه عباس اول آب چشمه‌ای را در خراسان از صاحبان آن خرید و دستور داد آب آن را با آب رودخانه طوس به صورت نهري به آستانه رضوی آوردند و از میان صحن آستانه گذراندند و هر خانه‌ای را که در کنار این نهر قرار گرفته بود، از صاحبش به قیمت بالا خرید.^۳ با این همه حرم سایر امامان شیعی به ویژه حضرت علی (ع) و امام حسین (ع) هم مورد توجه واقفان قرار داشتند که در کنار آن بخشی از درآمد موقوفات این اماکن برای مصارف زائران و مجاوران حرم، روضه خوانی و نیز تامین مخارج سفر کسانی که قادر به

^۱ صفت گل، ساختار نهاد ...، صص ۲۰۴ - ۲۰۵.

^۲ آنزهرت احمدی: "کارکرد موقوفات در گسترش مراسم مذهبی دوره صفوی"، مجله پژوهش‌های تاریخی، صص ۱۰ - ۱۲.

^۳ نصراله فلسفی، زندگانی شاه عباس اول، ج ۳، صص ۸۸۱ - ۸۷۷.

تامین مخارج سفر زیارتی خود به عتبات عالیات و مشهد نبودند، از تاثیرات دیگر وقف بود. همچنین مواردی از وقفنامه در آستان قدس وجود دارد که برخی از درآمد موقوفه را به زوار جبل عامل و بحرین و جزایر که به ایران می‌آمدند اختصاص می‌داد.^۱

مزار امامزادگان و مزارهای شریفه، سفره خانه‌ها، سقاخانه‌ها و دارالشفاهای نیز از توجه واقفان دور نبودند و رونق یافتند. ساخت آب انبار، حمام، پل و بناهای عام المنفعه‌ای از این دست نیز از درآمد موقوفات در دوره صفوی بنا بر نیازهای جامعه صورت می‌گرفته است.

بدون تردید انجام عمل خیر برای نزدیک شدن به خدا و کسب ثواب اخروی از مهم‌ترین انگیزه‌های واقفان مختلف موقوفات عصر صفوی بود. اما در کنار آن اعتبار دنیوی نیز به دست می‌آمد و حتی در اقبال و گروه‌های خاص و در دوره‌هایی نیز بر اعتبار و ثواب اخروی برتری داشته است چنانکه کمپفر المانی که در دوره شاه سلیمان صفوی به ایران سفر کرده بود، وقف اموال در ایران را یک هم‌چشمی و رقابت میان بزرگان و اشراف دانسته است.^۲

ترس و وحشت یکی دیگر از انگیزه‌های واقفان بود که با توجه به پایگاه اجتماعی خود به وقف اموال دست می‌زدند. در راس این گروه شاه بود که از افکار عمومی از بابت غضب غیر شرعی اموال عمومی در هراس بود. بعد از شاه، بیشتر زنان درباری بودند که اموالی اندوخته و ازدواج نکرده و یا صاحب فرزندی نبودند و یا فرزندشان توسط شاه بر اثر ترس از شورش یا ادعای تاج و تخت کور و معدوم شده بودند.^۳ دیوانسالاران گروه بعدی بودند که بر اثر ترس از حسادت و سعایت بدخواهان به موقعیت خود و مصادره اموال شان توسط شاه، به وقف اموال و سپردن تولیت و نظارت آنها به فرزندانشان دست می‌زدند. هر چند این سیاست هم‌گهگاه ممکن بود به نتیجه دلخواه منجر نشود. شاردن توضیحات مفصلی در این باره ارائه کرده است.^۴ مردمان عادی متمول با انگیزه‌های مشابه نیز در گروه بعدی قرار داشتند.

نجات یافتن از ناامنی‌ها و مصادره اموال و املاک یکی دیگر از انگیزه‌های واقفان به روی آوری به وقف بود. گذشته از خاندان سلطنتی که بر وسعت زمین‌های وقفی می‌افزودند، صاحبان املاک خصوصی نیز متمایل به وقف املاک خود بودند. علت این امر آن بود که

^۱ فلسفی، زندگانی شاه عباس اول، ج ۳، ص ۸۷۷ - ۸۶۰.

^۲ کمپفر، سفرنامه، ص ۱۳۹.

^۳ شاردن، سفرنامه، ج ۷، ص ۳۲۴.

^۴ همان جا، ج ۸، ص ۲۳۵.

زمین‌های وقفی به اندازه سایر زمین‌ها غصب نمی‌شد و مالکان با وقف کردن زمین‌های خود تا حدی موفق به حفظ آن می‌شدند. زیرا عموماً تولیت آن را به خود یا خانواده‌شان اختصاص می‌دادند و به این طریق خانواده آنها حتی پس از مرگ صاحب املاک نیز به استفاده از عایدات موقوفات می‌پرداختند و به دلیل قداستی که زمین‌های وقفی پیدا کرده بود تا حدی از خطر مصادره اموال و هم‌چنین پرداخت مالیات و دیوان در امان می‌ماندند.^۱

بعضی از افراد هم که ملک خود را از راه‌های شرعی به دست نیاورده بودند، از ترس از دست رفتن، آن را وقف می‌کردند و چون شغل تولیت انواع اوقاف مثل اعقاب مقدسه شغل پر درآمدی بود و عده‌ای می‌خواستند این مناصب را حفظ نموده، به ثروت عظیمی دست یابند. با این همه قسمتی از عواید موقوفات صرف مقاصد خیریه می‌شد که از این طریق عامه مردم نیز از آن بهره می‌بردند.^۲

^۱ سیوری، ایران عصر صفوی، ص ۱۸۳.

^۲ فاضل، شاه عباس دوم و زمان او، ص ۱۳۲.

فصل ۴

آموزش و پرورش

آموزش و پرورش در دوره ی صفویه وارد فضای کاملاً جدیدی شد. این فضا که متأثر از سیاست مذهبی حکومت جدید و تعصبات شیعی سلاطین آن در اهتمام به گسترش علوم و آموزش بر اساس دین بود، بر حیات و رشد و ترقی انواع علوم و آموزش در این دوره تأثیرات مختلفی گذارد. برخی از آنها که موافق با سیاست های جدید حکومت نبودند ، کم رنگ و حتی متوقف و ممنوع شدند و بر خلاف برخی دیگر از فضای رشد بیشتری نسبت به موقعیت سابق خود برخوردار گردیدند . در این فصل ابتدا نگاه مختصری به آموزش و پرورش در ایران

تا قبل از دوره ی صفوی خواهد شد تا بتوان به شناخت بهتری درباره ی تغییرات حاصله در دوره ی مورد بحث دست یافت . سپس به طور مفصل به کیفیت تعلیم و تربیت ، مواد آموزشی و مراکز آموزشی پرداخته خواهد شد .

مسأله تعلیم و تربیت در تمام دوره ها و جوامع همواره از اهمیت خاصی برخوردار بوده است . احتمالاً قدیمی ترین سند مکتوبی که تا کنون به دست آمده و به مقررات مربوط به تعلیم و تربیت کودکان و نوجوانان از طریق کارآموزی و تقلید اشاره می کند ، ستون مجموعه قوانین حمورابی است ^۱ . برنامه ی تعلیم و تربیت در ایران باستان شامل سه بخش : تربیت دینی و اخلاقی ، تربیت بدنی و تعلیم خواندن و نوشتن و حساب برای طبقات خاص بود . بخش سوم ویژه ی فرزندان بزرگان و نجبا و موبدان بود که آنان را برای تصدی مشاغل دولتی و نظامی آماده می کرد . هدف عمده ی تربیت در دوران باستان بر مفید بارآمدن کودک به عنوان عضوی از جامعه تکیه داشت . سن آغاز به تحصیل را بین پنج تا هفت سالگی ذکر کرده اند . این کار تا پانزده سالگی ادامه داشت و از این سن که در آیین زرتشتی سن بلوغ بود ، نوجوان به آموزش تکالیف مذهبی می پرداخت . آموزش دختران به ویژه دختران طبقه ی خاص نیز تا حدودی مرسوم بود .

ورود اسلام به ایران مقدمه ی تغییر و تحولات شگرف و همه جانبه ای در زندگی اجتماعی ، فرهنگی ، سیاسی و مذهبی مردم ایران بود . همچنین دین جدید بر بینش و نگرش آنان نسبت به جهان هستی تأثیراتی نهاد . در این عرصه ی جدید ، اسلام و توحید محور تمام فعالیت ها از جمله آموزش و پرورش قرار گرفت . هدف افراد بر مبنای خداجویی و حرکت به سوی الله تعیین شد و آموزش و تعلیم و تعلم به عنوان یک فریضه مذهبی شناخته شد . در این دوره با توجه به رواج اسلام به عنوان دین غالب و برتر ، تکالیف دینی اسلام آموزش داده می شد و چون مذهب تسنن ، مذهب رسمی حکومت - های مستقر در ایران تا زمان صفوی بود ، تکالیف و اعتقادات دینی و نیز اخلاقی از دیدگاه این مذهب توجیه و تفسیر می شد . سایر بخش های تربیت دوره ی باستان یعنی تربیت بدنی و خواندن و نوشتن کماکان به صورت سابق بر جا بود .

در دوره ی اسلامی بر اساس تقدسی که برای یادگیری وجود داشت ، مسجد که به عنوان محل اجتماع مسلمانان برای انجام امور مختلف بود ، به اولین پایگاه آموزشی نیز تبدیل شد . با

^۱ الماسی ، تاریخ آموزش و پرورش اسلام و ایران ، ص ۱۳ .

افزایش تعداد طالبان علم و تحصیل و مسأله‌ی حفظ حرمت مسجد و تردیدی که در رعایت آن از سوی کودکان وجود داشت، سبب شد که محفل آموزش و کلاس درس به اماکن دیگری تحت عناوین مکتب خانه‌ها و مدارس منتقل شود و هر یک از آنها بر حسب درجه‌ی اهمیت خود از امکانات و تجهیزات آموزشی برخوردار گردند. (در مورد اماکن آموزشی در انتهای همین فصل توضیح داده خواهد شد.)

مشهورترین مدارس در ایران در عصر سلجوقیان و با وزارت خواجه نظام الملک وزیر مقتدر آل ارسلان و ملک‌شاه پدید آمد. خواجه نظام الملک وزیری دانشمند و فاضل بود که در طول دوران تصدی سی ساله مقام وزارت، مدارس باشکوهی را در بغداد، نیشابور، بلخ، هرات و بسیاری از شهرهای ایران پی انداخت و آنها را به نام خود "نظامیه" مشهور ساخت. اما نکته مهم در شکل‌گیری این مدارس، گرایش شدید حکومت سلجوقی به مذهب اهل سنت و مقابله با مذهب شیعه و فرقه‌ی اسماعیلیه بود. چون سلجوقیان برای حمایت از مذهب تسنن که در دوره‌ی حکومت قبلی، آل بویه، تضعیف شده بود، به آموزش دینی و فرهنگی از طریق مدارس نظامیه روی آوردند.

مدارس نظامیه که معتبرترین آنها به ویژه نظامیه‌ی بغداد در حکم دانشگاه و مراکز عالیه امروزی بود، بر اساس گرایش مذهبی خواجه نظام الملک به شاخه‌ی شافعی اهل سنت تنها شاگردان شافعی را می‌پذیرفتند و دروس خاصی را مطابق با سیاست‌های و اداری معین خواجه تعلیم می‌دادند. این مدارس از موقوفاتی که بدانها اختصاص داده شده بود، دارای درآمد خوبی بودند و به همین دلیل از کتابخانه‌های مجهز اساتید دانشمند و معتبر و دارالشفاء برخوردار بودند.^۱ کسانی چون امام محمد غزالی و امام الحرمین جوینی در نظامیه بغداد تدریس می‌کردند. نظامیه‌ها هم به دلیل جنبه‌های علمی و هم توجه خاص به برنامه‌های مذهبی و مجالس وعظ و مناظره و مجادلات مذهبی مورد توجه اقشار وسیعی از علما و سیاستمداران و صاحبان مشاغل قرار گرفت و پس از آن به عنوان الگویی برای ساخت مدرسه قرار گرفت. شیوه‌های تدریس، سازمان‌داری و آموزشی و نظم و انضباط نظامیه‌ها الگویی برای شرق و غرب گردید.^۲ اما نظامیه‌ها به دلیل برخی جنبه‌های منفی همچون بی‌توجهی به سایر رشته‌های علمی همچون ریاضیات، فلسفه و طب، مبارزه با فلسفه و آزادی افکار،

^۱ اصفهانی - عمادالدین، تاریخ آل سلجوق، ص ۵۷.

^۲ الماسی، تاریخ آموزش و پرورش اسلام و ایران، ص ۳۲۳-۵.

انحصار دانش به یک گروه خاص مذهبی و بهره گیری های سیاسی از آن ، تشدید مجادلات مذهبی و ایجاد تفرقه و تشتت میان جوامع اسلامی دارای معایبی شدند و پس از آن نیز هر گاه حکومتی با اهداف مشابه سلجوقیان به اقدامات آموزشی و فرهنگی روی آورد ، به این معایب دچار گردید .

در زمینه ی مبانی تئوری تعلیم و تربیت تا دوره ی صفوی نیز ، برخی دانشمندان و نویسندگان برجسته نظراتی را ارائه دادند که مجموعاً در فضای دوره ی صفوی تأثیراتی داشتند

الات ابن سینا در قرن چهارم هجری با عناوین " تدابیر المنازل " و کتاب های "قانون" و "ما" و " قابوسنامه " عنصر المعالی (کاووس بن اسکندر زیاری) که آن را خطاب به فرزند گیلان شاه در سال ۴۵۷ق. نگاشت و در آن از پرورش فرزند ، جستن دانش و افزونی و فروتنی سخن گفته است از این دسته است . امام محمد غزالی عالم و دانشمند اواخر پنجم هجری نیز در آثار فارسی خود " کیمیای سعادت " و " نصیحة الملوک " و سه رساله بان عربی موسوم به " ایها الود " ، " الادب فی الدین " و " فاتحة العلوم " افکار خود را این زمینه بیان کرده است . خواجه نصیر الدین طوسی نیز در قرن هفتم ق. در کتاب " ق ناصری " تربیت کودک را به منزله ی سعادت مند ساختن وی دانسته است . سعدی شیرین سخن نیز در " گلستان " خود سخنان نغزی را در باب تربیت نگاشته است . نین چند تن از نویسندگان دیگر نزدیک به دوره ی صفویه هم اظهار نظراتی کرده اند : سی (متوفی ۷۳۸ ق) در " کتاب جام جم " ؛ عبدالرحمن جامی (متوفی ۸۹۸ ق.) در ای " بهارستان " و هفت اورنگ " ؛ جمال الدین دوانی (متوفی ۹۱۰ق.) در " اخلاق سی " ؛ حسین واعظ کاشفی (متوفی ۹۱۰ ق) در دو اثر " اخلاق محسنی " و روضه لاء .

از مجموع نظرات دانشمندان فوق می توان دریافت که منظور از تربیت کودک نیل به چهار منظور بوده است : معتقد ساختن کودک به خدا و شریعت اسلام ؛ آراستگی به اخلاق و عادات نیکو ؛ آموختن هنر و پیشه و راه امرار معاش ؛ بهداشت و تندرستی .

تعلیم و تربیت در عصر صفوی

صفویان با شروع حکومت خود فضایی سیاسی و مذهبی جدید را بر کشور ایران حاکم ساختند. ادعای سلاطین صفوی مبنی بر جانشینی امام دوازدهم (عج) که به منظور تقویت مشروعیت خود در برابر توده‌ی مردم و هم دولت سنی مذهب عثمانی ابراز می‌شد و همچنین دعوت از علمای شیعی از بحرین و جبل عامل لبنان، به ویژه، مجموعاً فضایی کاملاً متفاوت با گذشته را در پیش روی آموزش و پرورش گشود. ورود علمای مذکور که در واقع معلول لزوم آموزش مذهبی به مردم ایران بود، سبب گردید تا حوزه‌های علمی بسیاری در اکثر شهرهای بزرگ برپا شوند و زبان عربی در حوزه‌های تعلیم و تربیت نفوذ و شیوع گسترده‌تر یابد. سیاست ترویج شیعه و شیعه‌سازی مردم ایران موجب رونق بسیار علوم دینی و در محاق قرار گرفتن علوم غیر دینی شد.

با این مقدمه، اهداف اصلی آموزش بر دو محور قرار گرفت: مسلمان‌بار آوردن افراد و معتقد کردن کودکان و جوانان و سالمندان به مذهب شیعه. در واقع چهار منظور که در گذشته برای آموزش و پرورش وجود داشت یعنی دیانت، اخلاق، تندرستی و خواندن و نوشتن و آموختن علم حساب یا کسب معاش برقرار ماند ولی تغییرات محتوایی چندی پیدا کرد.

در مورد دیانت صراحتاً دستور صادر شد که اعتقاد و ایمان به مذهب جعفری مهم‌ترین هدف تعلیم و تربیت است. بر این مبنا ساخت و ساز مدارس شیعی رواج گرفت و در مقابل، مدارس اهل سنت تعطیل و حتی بناهای آن‌ها نیز تخریب گردید.^۱ در دومین منظور که تربیت اخلاقی و مربوط به آداب معاشرت بود نیز تغییراتی ایجاد شد. در این دوره بر اساس احادیث و اخبار دستور العمل‌هایی صادر شد. ظاهراً سومین بخش آموزش که تربیت بدنی بود، چندان تقویت نمی‌شد. اولتاریوس ذکر می‌کند که دیگر کودکان را زیاد به فراگیری تیراندازی و سواری تشویق نمی‌کنند، بلکه به محض آنکه خواندن و نوشتن را که چهارمین بخش آموزش بود، فرا می‌گرفتند، آنان را عموماً به کار وادار می‌کردند و فقط عده‌ای را که مایل به ادامه‌ی تحصیل و مطالعات خود بودند، آزاد می‌گذارند.^۲

نظام و اماکن آموزشی

^۱ تاج بخش، تاریخ صفویه، ص ۲۹۴.

^۲ اولتاریوس، سفرنامه، ص ۶۷۴.

علاوه بر آموزه های دینی ، فرهنگ عمومی جامعه ایران در دوره ی صفوی نیز مشوق تحصیل و کسب علم بوده است . دست یابی به علم و هنر برترین آرمان های ایرانیان بود و مدرسه رفتن حتی در سنین بالا امری ناپسند نبود . حتی اشراف و اعیان نیز به داشتن عنوان طلبه به معنای جوینده دانش افتخار می کردند .^۱ از اینرو ، کودکان را از همان خردسالی که سنین آنرا بین پنج تا هفت سالگی گزارش کرده اند و احادیث نیز آنرا از هفت سالگی توصیه کرده است^۲ ، برای آشنایی مقدماتی با خواندن و نوشتن به مکتب می فرستادند .

مسجد: همان طور که در ابتدای این فصل توضیح داده شد نخستین مکان آموزشی عبادتگاهها بودند . این امر به دلیل انحصاری بودن سواد در دست مغان و موبدان در دوره ی قبل از اسلام بود . در دوره ی اسلامی مسجد به عنوان اولین پایگاه اجتماع مسلمانان این کارکرد را بر عهده گرفت . وجود احادیث نبوی همچون " اطلب العلم ولو بالسنین " و " اطلب العلم من المهد الی اللحد " بر اهمیت یادگیری و کسب علم و دانش افزود و بتدریج بر تعداد یادگیرندگان اضافه شد . افزایش جمعیت و تردید در رعایت حرمت و پاکیزگی مسجد از سوی نوآموزان^۳ سبب شد که مکانی خاص به نام مدرسه ساخته شود . با این همه علوم دینی بیش از هر علوم دیگری با نام مسجد پیوند داشت و گاه نام مسجد و مدرسه به جای یکدیگر برده می شد . مساجد بزرگ و درجه اول گاه چند حلقه درس را همزمان در خود داشت و هر حلقه نیز به موضوعی معین مانند تفسیر ، فقه و غیره اختصاص داشت .^۴ اهمیت حلقه درس به استاد مربوط بود . ساعات درس معمولا محدود به ساعاتی بود که مسجد از نمازگزاران خالی می شد . کلاس درس در شبستان ، رواق و ایوان مسجد قرار داشت . این مساجد معمولا موقوفاتی داشتند که از درآمد آن به مدرسین و طلاب حقوقی داده می شد و گاه برخی دارای حجره هایی برای سکونت طلاب بودند .^۵

مکتب خانه ها : تعلیم و تربیت سنتی به سه شکل مکتب خانه ، حوزه های علمیه و تدریس خصوصی در منازل وجود داشت . مکتبها بیشتر به آموزش احکام مذهبی ، خواندن قرآن و صرف ونحو عربی می پرداختند و شاگردان را برای زندگی و دادوستد و ارتباط متقابل و

^۱ شاردن ، سفرنامه ، ص ۹۱۶ .

^۲ محمد تقی مجلسی ، حلیه المتقین ، ص ۳۰۶ .

^۳ عاملی ، جامع عباسی ، ص ۳۷ .

^۴ صفا ، تاریخ آموزش و پرورش در ایران ، ص ۸ .

^۵ صدیق ، تاریخ فرهنگ ایران ، ص ۲۸۴ .

حداقل سواد برای زندگی در جامعه تجهیز می نمودند و از سوی دیگر نظام پیش نیاز مدارس علمیه محسوب می شدند.^۱ بدین ترتیب، مکتب خانه ها یکی از رایج ترین و ابتدایی ترین اما کن آموزشی بود که تعداد زیادی از آن در هر شهر و در سر هر کوی و گذر و محله ای وجود داشت. مکتب ممکن بود در داخل مساجد و یا در خانه معلم مکتب، یا دکه های بازار یا سرگذرها باشد. برای ورود به مکتب هیچ گونه محدودیت طبقاتی و یا اجباری وجود نداشت و معمولا کودکان اقشار متوسط و پایین جامعه می توانستند در آنجا درس بخوانند. تنها شرط ورود این بود که کودک از عهده ی شست و شو و طهارت خود برآید. اطفال خانواده های ثروتمند و طبقه بالای جامعه معمولا در خانه های خودشان توسط معلم سرخانه آموزش می دیدند.^۲ مکتب دارها عمدتا معلمانی بودند که خود از معلومات و سواد کافی برخوردار نبودند و یا حتی قادر نبودند معلومات محدود خود را به روشی درست به کودکان منتقل کنند.^۳

کودکان از ۶-۵ سالگی وارد مکتب خانه ها می شدند. به دلیل حرمت و تقدسی که قرآن مجید برای مسلمانان دارد، یادگیری قرائت قرآن مجید به عنوان نخستین برنامه ی آموزشی برای کودکان در نظر گرفته می شد. نظام آموزشی در مکتب خانه ها انفرادی بود. معلم ابتدا به شاگردان بزرگتر درس می داد و سپس آنها را به عنوان "خلیفه" برای آموختن کودکان خردسال تعیین می کرد. شاگرد پس از آنکه درس را فرا می گرفت بر جای خود روی زمین می نشست و در حالیکه کتاب را بر روی رحل گذاشته بود، آنرا با صدای بلند می خواند و خود را به جلو و عقب یا چپ و راست حرکت می داد. مکتب دار که "معلم"، "مودب" یا ادیب خوانده می شد، معتقد بود که تکرار درس با صدای بلند توأم با حرکت دادن بدن موجب تمرکز بیشتر کودک بر درس می شود. مکتب دار در همان حین که بر کل شاگردان نظارت داشت به کار خود نیز که غالبا کتابت و استنساخ یا رونویسی، دعا نویسی و تحریرات شرعی بود، مشغول می شد و در فرصتی مناسب یک شاگردان را برای پس دادن درس نزد خود می خواند.^۴ کودکان پس از یادگیری قرائت قرآن مجید هدیه ای یا مبلغی پول را بسته به بضاعت مالی خانواده اش برای مکتب دار می آورد. ارزش این هدایا متناسب با میزان پیشرفت شاگرد در تحصیل بود. در واقع این هدایا بخشی از دستمزد مکتب داران را تأمین می

^۱ ضابطی، پژوهشی در نظام طلبگی، ص ۲۴.

^۲ تاورنیه، سفرنامه، ص ۵۹۲.

^۳ ترابی، اسنادی از مدارس دختران از مشروطیت تا پهلوی، ص ۴۵.

^۴ شاردن، سفرنامه، ص ۹۳۵.

کرد. زیرا حکومت هیچ دخالتی در ایجاد مکتب خانه ها نمی کرد و حقوق و دستمزد مکتب دار و هزینه ها از طریق فوق و همچنین ماهیانه ی جزئی که والدین می پرداختند، به دست می آمد. اگرچه کودکان فقیر به رغم آنکه نمی توانستند دستمزد و یا هدیه ای تقدیم معلم کنند، اجازه داشتند در مکتب درس بخوانند و گاه در انجام کارهای خصوصی به وی کمک دهند.

کودک پس از یادگیری قرآن و حفظ سوره های کوچک قرآن به شکل " عمه جزء " به فراگیری رسالات و کتابهای دیگر می پرداخت. مطالب جدید ممکن بود از کتابهایی چون گلستان و بوستان سعدی، دیوان حافظ، دیوان جودی، موش و گربه ی عبید زاکانی، خاور نامه، پندنامه ی عطار، صد کلمه از سخنان حضرت علی (ع) و ترجمه ی آن به فارسی به کودک آموخته شود. همچنین در دوره ی صفویه کتابهای مثنوی نان و حلوی شیخ بهایی و حلیه المتقین علامه مجلسی هم تدریس می شد.^۱ در برخی مکتب خانه ها علاوه بر قرائت قرآن و تعلیمات ابتدایی خواندن و نوشتن، مقدمات حساب و ریاضی و اندکی صرف و نحو نیز آموزش داده می شد. شاگردان مستعد خوشنویسی را در زمان لازم از مکتبدار یاد می گرفتند.^۲

حفظ کردن مطالب و حافظه مهم ترین وسیله یادگیری بود. با آنکه فهم کتابهای فوق الذکر ممکن بود بیش از توان و سن و سال کودک باشد، به هیچ وجه فهم یا ذوق کودک در نظر گرفته نمی شد. حتی گاه انتخاب نوع کتاب برای تدریس، بنا بر میل و اراده ی خانواده ی کودک صورت می گرفت. در صورتی که پیشرفت و یادگیری مورد انتظار در طفل مشاهده نمی شد، مکتب دار با تازیانه و ترکه و فلک کرده کودک را تنبیه می کرد.^۳ کودکان تا حدود سن ۱۲ سالگی به آموزش مکتب خانه ای مشغول بودند و پس از آن می توانستند وارد مدرسه شوند.

به طور کلی محتوای آموزش در مکتب خانه شامل موارد زیر بود:

۱- آموزش خواندن و نوشتن از طریق حفظ کردن الفبا به روش ریتمیک.

۲- آموزش مقدماتی زبان عربی به روش موزون.

^۱ ایمانیه، تاریخ فرهنگ اصفهان از صدر اسلام تا کنون، ص ۳۸.

^۲ صفا، آموزش و پرورش در ایران، ۳-۲۲؛ تاج بخش، تاریخ صفویه، ج ۲، ص ۲۲۸.

^۳ شاردن، سفرنامه، ص ۹۳۵.

۳- آموزش فرایض دینی ، از طریق تمرین .

۴- دوره قرآن در هفت روز.

۵ - آموزش مبانی اخلاق ، از طریق خواندن کتاب « صد کلمه » حضرت امیر که منتخب از نهج البلاغه ، منسوب به علی بن ابیطالب (ع) به عربی و ترجمه آن به فارسی است^۱

۶- ایجاد انگیزه برای خواندن کتاب و تقویت خواندن به وسیله مطالعه کتاب .

۷- آموزش مقدمات حساب (سیاق بازار) و هندسه .

۸- خط نویسی از طریق تمرین با الگو و خط درشت و نستعلیق .

۹- صحیفه شاهی از کمال الدین حسین بن علی واعظ کاشفی ، در این کتاب درس ، منتخباتی است از مخزن الانشاء که آنرا مؤلف برای شاهزاده ابوالحسن میرزا تهیه و فراهم کرده است .^۲

۱۰- امثله ، منسوب به میرسید شریف جرجانی که رساله ای است در علم و صرف زبان عربی و برای نوآموزان این زبان .

۱۱- حلیه المتقین ، از ملا محمدباقر مجلسی ، کتابی است در آداب مذهبی به فارسی که به واسطه سادگی بیان و کسب تحریر مورد توجه مردم واقع گردیده و در آنها تأثیر عمیق نموده است .

مدرسه : مدرسه در فرهنگ اسلامی به معنای اخص خود به جایگاهی اطلاق می گردد که برای نشر آموزه ها و علوم اسلامی و شاخه های وابسته به آن با حمایت مالی دولتی و یا خصوصی ایجاد گردیده و در کنار وقف که منبع درآمد بوده تسهیلات دیگری از جمله تأمین مسکن و ارائه کمک هزینه و مدد معاش برای مدرسین و طلبه ها نیز در نظر گرفته می شده است . با شکل گیری مدارس ، آموزش به خصوص در سطوح عالی و تخصصی جایگزین آموزش در مساجد شد ، البته این به منزله ختم تعلیم و تربیت در مساجد نبود .

مدرسه در عرف دوره ی صفوی نیز به آموزشگاه های علوم دینی اطلاق می شد . مدارس معمولاً در مراکز بازار و یا محلات نزدیک به مرکز شهر ویا محلات مسکونی با هدف افزایش

^۱ گلشنی ، تشکیلات آموزشی ایران دوره صفویه (مکتب خانه) ، ص ۵۸ .

^۲ همان جا ، ص ۹۱ .

اعتبار و منزلت اجتماعی محله توسط اعیان و بزرگان صورت می پذیرفت ، ساخته می شد . احتمالاً رابطه ی استواری که میان بازاریان و علمای دینی وجود داشت ، نقش مهمی در قرارگرفتن مدارس در بازار ایفا می کرد . وسعت شهر و جمعیت آن و همچنین اهمیت سیاسی و اقتصادی آن مثل اصفهان و یا خصلت مذهبی آن ، مثل شهر مشهد و قم ، در اعتبار و اهمیت و تعداد مدارس نقش مؤثری داشت . برای نمونه مدرسه ی نواب در مشهد که در عهد شاه سلیمان صفوی به سال ۱۰۸۶ق. توسط میرزا صالح نصیب رضوی ساخته شد ، از شهرت خاصی برخوردار بود . در دوره ی مورد بحث مدارس باشکوهی از سوی سلاطین صفوی و اعضای خاندان سلطنتی و بزرگان و وزراء به تبعیت از پادشاه ساخته می شد . معروف ترین این مدارس در شهرهای بزرگ نظیر اصفهان، قزوین ، شیراز، کاشان ، قم و تبریز ساخته شد. از معروفترین مدارس این دوره می توان از اینها نام برد : مدرسه هارون ولایت متعلق به دوره ی شاه اسماعیل اول ، مدرسه ی ملاعبدالله مهم ترین آموزشگاه علوم دینی از دوره ی شاه عباس اول ، مدرسه ی ساروتقی وزیر شاه صفی ، مدرسه ی شیخ لطف الله ، مدرسه سلطانی یا چهارباغ مشهور به مدرسه ی مادر شاه که در ۱۱۱۸ق. ساخته شد.^۱ از زنان خیر خاندان صفوی نیز مدرسی برجای ماند : مدرسه ی مریم بیگم عمه شاه سلطان حسین در محله حسن آباد اصفهان ،^۲ مدرسه ی شاهزاده بیگم دختر شاه عباس اول در اصفهان^۳ ، مدرسه ی پری خان خانم دختر شاه تهماسب اول که تا مدتها طلاب علوم دینی در آن درس می خواندند.^۴

مدرسه مکانی بود که دانش آموز یا به اصطلاح آن دوره " طلبه " در آنجا هم درس می خواند و هم زندگی می کرد . زیرا بسیاری از طلبه ها از راههای دور به مدرسی که عمدتاً در شهرها واقع و از شهرت و اعتبار علمی برخوردار بودند ، می آمدند . به همین دلیل مدارس دارای فضاهای کلاس درس و اتاق هایی برای سکونت طلبه ها بود . اتاق ها یا حجره ها بدون اثاثه و لوازم زندگی به طور رایگان به طلاب داده می شد . مدارس بزرگ و معتبر گاه تا شصت بنای مسکونی داشتند . هر بنا شامل دو اتاق و یک راهرو بود . رایگان بودن این اتاق ها هم به دلیل بضاعت مالی پایین شاگردان بود و هم وجود درآمد و عایدات خوب مدارس . زیرا هر مدرسه دارای موقوفاتی بود که از درآمد آنها اداره می شد . رایگان بودن منزل باعث می شد که

^۱ هنرفر، گنجینه ی آثار تاریخی اصفهان، ص ۷۱۹؛ تبریزی، فوائد الفوائد، ص ۲۹۰ .

^۲ هنرفر ، همان منبع ، ص ۶۶۶-۷ .

^۳ همان جا ، ص ۵۹۴ و ۷۵۳ .

^۴ رجبی ، مشاهیر زنان پارسی ، ص ۴۵ .

برخی از شاگردان سالها در آنجا ساکن شوند و درس بخوانند . شاردن از اشخاصی یاد می کند شصت سال عمر خود را در یک حجره با زن و فرزند گذرانده اند .

متن زیر داخل کادر قرار گیرد

وظایف کودکان به هنگام تعلیم و شاگردی

معلمان دوره صفوی سخت گیری های زیادی داشتند . برای نمونه شرح حال سید نعمت الهه الجزایری که توسط خود وی در انوارالنعمانیه نوشته شده و تنکابنی مولف قصص العلماء نیز آن را نقل کرده است ، حاکی است که وی در پنج سالگی برای تعلیم خط و کتابت به نزد معلم رفت و در پنج و نیم سالگی اشعار بسیار زیادی را حفظ کرد و قرآن را هم تمام کرد .

او برای آموزش صرف و نحو نزد معلمی رفت که نابینا بود و ناچار بود از او مراقبت هم بکند و به عنوان راهنما برای او باشد . معلم بعدی او را مجبور کرد برای چهار پایانش علوفه ببرد و برای کرم های ابریشمش برگ توت تهیه نماید . وی پس از تحصیلات اولیه به هویزه نزد برادرش رفت و در این سفر که از طریق کشتی و با مشقات بسیار همراه بود ، سختی های سفر یک طلبه فقیر را تجربه کرد . سرانجام نزد استادش رسید تا شرح جامی و جاربردی بر شافعیه را نزد وی تلمذ کند ، اما استادش خدمت بسیاری از او می خواست . نعمت الهه و همشاگردی هایش را مجبور می کرد تا برای خانه ای که می خواست بسازد ، سنگ جمع کنند و ماهی و دیگر خوردنیها را از شهر مجاور برای او بیاورند . استاد به آنها اجازه نمی داد از یادداشت هایش نسخه برداری کنند و شاگردان ناچار بودند در مواقع مقتضی یادداشت ها را بدزدند و از آنها رونویسی کنند . سید نعمت الهه می نویسد : " این احوال او با ما بود و با این حال راضی بودیم به نهایت رضا که او را خدمت نماییم تا از برکات انفاس شریفه اش مستفیض شویم " .

سید نعمت الهه به دلیل آنکه پولی بابت تهیه غذا نداشت ، هر روز که تا ظهر در مدرسه می ماند آنقدر گرسنه می شد که چون به منزل می رفت پوست خربزه خورده شده صاحبخانه اش را از روی زمین بر می داشت و می شست و می خورد . سید نعمت الهه در یازده سالگی به مدرسه منصوبیه شیراز رفت . در اینجا هم روزگارش سخت و معاش روزانه اش اندک بود . او با اجرت کتابت روزگار می گذراند و تقریباً همه شب را به کار کردن در اتاق سپری می کرد . اغلب اوقات نه نفت برای چراغ و نه نان برای خوردن داشت و ناچار بود زیر نور مهتاب در

حالی که از گرسنگی ضعف کرده بود، کار کند. در صبح‌های زمستان به هنگام نوشتن از انگشتانش خون جاری می‌شد. دو یا سه سال بدین منوال گذشت و با وجود ضعف چشمی که دچار شده بود، شروع به تالیف کتابهایی چون شرح کافیه، مفتاح اللیب در شرح تهذیب شیخ بهاء الدین محمد نمود. آنگاه بر آن شد که دایره مطالعات خود را از صرف و نحو عربی فراتر برده و در حوزه درس اساتید معروف بغداد، احساء و بحرین حاضر شود.

او مدت نه سال در شیراز اقامت گزید و اکثر اوقاتش چنان در تنگدستی گذشت که اغلب در تمام روز چیزی جز آب نمی‌خورد. اوائل شب را غالباً در منزل دوستی که در خارج از شهر مسکن داشت می‌گذراند تا از نور چراغش برای مطالعه استفاده نماید. بعد از آنجا حرکت می‌کرد و کورمال کورمال از بازارهای تاریک و خالی می‌گذشت تا به مسجدی که در فاصله دوری قرار داشت و می‌بایست قبل از طلوع آفتاب در آنجا موعظه کند، برسد. او سپس به خواهش والدینش برای مدت کوتاهی به زادگاهش رفت و در آنجا ازدواج کرد. اما وقتی به زیارت مرد دانشمندی رفت، آن مرد او را نکوهش کرد که چرا تحصیلات خود را در علم حدیث به پایان نرسانده در نتیجه پدر و مادرش و همسرش را که سه هفته از ازدواجشان بیشتر نمی‌گذشت، رها کرد و به شیراز بازگشت. اما اندکی بعد مدرسه منصوریه آتش گرفت و در اثر آن بخش اعظم کتابخانه سوخت. این مصیبت بزرگ و مشکلات دیگر او را وادار به ترک شیراز و رفتن به اصفهان کرد.

در آغاز اقامتش در اصفهان باز دچار همان تنگدستی و بی‌چیزی بود. ولی بخت یارش بود و با مرد روحانی بزرگ و مقتدری که محمد باقر مجلسی نام داشت، آشنا شد و طرف توجه او قرار گرفت. چهار سال در خدمت او فقه و حدیث آموخت و در خانه او اقامت گرفت و اسباب معاشش فراهم شد. به دلیل مساعدت این حامی مقتدر، سید نعمت اله به عنوان مدرس در مدرسه ای نوساز شروع به کار کرد و هشت سال در آن مقام بود. ولی سرانجام به علت ضعف چشم و ناتوانی چشم‌پزشکان در مداوای او، تصمیم به مسافرت گرفت. به سامره، کاظمین و دیگر اماکن مقدسه عراق رفت و سپس از راه شوشتر به اصفهان بازگشت. ده سال بعد این شرح حال را (۱۰۸۹ ق. ۹ - ۱۶۶۸) را در گوشه عزلت و انزوا می‌نوشت.

او تا سال ۱۱۳۰ / ۱۷۱۸ در قید حیات بود.^۱ براون شیوه زندگی او را به زندگی یک محصل اروپایی در قرون وسطی شبیه می‌داند.^۲ *****

اهمیت مدرسه به اساتید برجسته و کلاس های درس آن بود. معلم مدرسه "مدرس" نامیده می شد که گاه یک یا دو دستیار موسوم به "خلیفه" یا "معید" وی را در کار تدریس و تعلیم یاری می دادند. در میان مدرسین سلسله مراتبی برقرار بود: "مدرس" بالاترین پایگاه علمی از نظر نفوذ و دانش بود و معادل استاد امروزی بود. شهرت هر مدرس را از میزان احاطه ی وی بر یک یا بیش از یک علم و نیز تعداد دانش آموزانی که از اطراف و اکناف کشور در کلاس درس وی جمع می شدند، دریافت.^۳ مدرسین محترمی چون محمدتقی و محمدباقر مجلسی گاه چندصد شاگرد در حلقه ی درس آنان می نشستند، به طوری که مدرس ناگزیر بود برای رسانیدن صدای خود به همه از دو "معید" کمک بگیرد. معیدان که در حکم استادیار امروزی بودند در دو طرف استاد می ایستادند و بیانات او را با صدای بلند تکرار و پس از پایان درس اشکالات طلاب را مرتفع می کردند. مدرس در این دوره بر کرسی می نشست تا همه ی شاگردان که بر کرسی می نشستند بتوانند او را ببینند. در صورتی که مدرس با امتیازات برجسته برای تدریس پیدا نمی شد شخصی را موقتا به سمت "نایب مدرس" که معادل دانشیار امروزی است، تعیین می کردند. انتخاب مدرس، بسته به نوع و ارزش علمی مدرسه، با توافق واقف با صدر تعیین می شد.

کلاس درس معمولا همان اتاق مدرس یا ایوان مدرسه بود. دانش آموزان پس از ورود نزد استاد دو زانوی ادب بر زمین می گذاردند و پس از خواندن چند سطر از کتاب به شرح و توضیح وی گوش می سپردند. این کار تا یکی دو ساعت ادامه داشت. دانش آموز سپس در صورتی که مدرس به او اجازه ی مرخصی می داد، کلاس را به قصد مجلس درس استادی دیگر در همان مدرسه و یا جایی دیگر ترک می گفت. به طور کلی دروس مدارس بر پایه علوم عقلی و نقلی استوار بوده است، مگر آن که واقف در وقف نامه محدودیت موضوع درسی را ذکر می کرد.^۴

^۱ سید نعمت اله جزایری، انوار النعمانیه، ج ۴، صص ۳۰۲-۳۲۵؛ تنکابنی، قصص العلماء، صص ۴۲۸ به بعد؛ براون، تاریخ ادبیات ایران، ج ۴، صص ۳۰۱-۳۰۳.

^۲ مدرس تبریزی، ریحانه الادب، ج ۳، ص ۱۱۵؛ تلخیص از قصص العلماء، ص ۴۳۶ - ۴۶۵.

^۳ همان، ۹۴۱.

^۴ صفت گل، ساختار نهاد دینی ...، ص ۳۳۸-۹.

به تدریج مدارس در پرتو سنت حسنه وقف صاحب عایدات و درآمد خوبی شدند.^۱ مدارس وقفی نه فقط در شهرها که در شهرهای کوچک و روستاها نیز ساخته می شد.^۲ معمولاً سازندگان این مدارس خود متولی جمع آوری عایدات و نحوه ی تقسیم آن بودند و پس از مرگ نیز اختیارات فوق به جانشین وی منتقل می گردید. در صورتی که بر حسب اتفاق اموال و دارایی بانی مدارس توسط شاه مصادره می شد، "صدر" به عنوان یک مقام حکومتی بر اداره ی مدرسه نظارت می کرد. در اواخر دوره ی صفوی که مقام "ملاباشی" به جای صدر به وجود آمد، این منصب و اختیارات آنرا به عهده گرفت.

انتخاب مدیر و مدرسان مدرسه از جمله اختیارات متولی بود. در بیشتر وقف نامه های این دوره بر مذهب اعتقادی مدرس و طلاب تأکید شده است. شاردن از تعداد ۵۷ مدرسه ی طلبه نشین فقط در اصفهان یاد می کند که توسط پادشاهان صفوی ساخته شده بود. این مدارس مدیر و مدرسانی داشتند که به اراده و میل سلطان وقت تعیین می شدند. همچنین تهیه ی کتاب و ایجاد کتابخانه با توجه به انواع علومی که در آنجا تدریس می شد بر عهده ی متولی مدرسه بود.

خانه: یکی از جایگاه های آموزش بود که معمولاً دولتمندان و توانگران کودکان خود را در خانه تربیت می کردند و به فراخور توان مالی یک یا چند معلم سرخانه یا ادیب را به خدمت می گرفتند. در صورتی که معلم خوش محضر می بود او را برای للگی و یا تربیت اخلاق و روح کودک در خانه خود نگه می داشتند و با او همچون یکی از اعضای خانواده رفتار می کردند.

خانه همچنین برای آموزش دختران نیز بهترین مکان محسوب می شد. این امر به ویژه در خانه کسانی که خود اهل علم و دانش بودند، رواج کامل داشت. زبیده، صدریه و بدریه، سه دختر ملاصدرای شیرازی که از زنان عالم، فقیه، محدث و دانشمند عصر صفوی محسوب می شدند و یا آمنه بیگم دختر مجلسی اول و همچنین برادرزاده اش همگی در خانه و نزد کسان و نزدیکان خود به درجه ی استادی رسیدند.

^۱کمپفر: سفرنامه، ۱۴.

^۲شاردن: سفرنامه، ۹۳۹.

خانه همچنین برای مدرسانی که به دلیلی مایل نبودند و یا نمی توانستند در مدرسه به تدریس بپردازند ، محلی برای آموزش بود . برخی از بزرگان دانشمند که احتمالاً به دلیلی مغضوب شاه واقع شده یا به گناهی از دربار رانده و بیکار شده بودند ، در خانه به تدریس می پرداختند . اینان در برابر تعلیم به طلاب فقیر پولی دریافت نمی کردند و گاه با دادن کتاب و نوشت افزار و حتی غذا و جامه ی نو به آنها کمک مالی می دادند .^۱

کاخ : کاخ محلی خاص برای آموزش فرزندان اعضای خاندان سلطنتی و بزرگان بود . معمولاً به دلیل آنکه این کودکان در بزرگسالی می بایست عهده دار اداره ی امور مهم گردند ، علاوه بر خواندن و نوشتن و تحصیل علوم ، تربیت اخلاقی و روحی آنان نیز اهمیت داشت . به همین دلیل این کودکان با توجه به طرز فکر و تمایل پدران خود مطالب درسی خاصی را می آموختند . آموزش در کاخ ها به دو شکل انفرادی و دسته جمعی رایج بود . مربی و معلم ولیعهد و شاهزادگان معمولاً از خواجه های حرم انتخاب می شد .^۲ الله های شاهزادگان بیشتر آداب دین داری می آموختند تا از آنان فردی مؤمن و معتقد به اصول عقاید بسازد .^۳ تربیت شاهزادگان در حرمسرای کاخ از زمان شاه عباس اول به بعد به دلیل سوء ظن شاه به فرزندان ذکور خود و تمایل به نگهداری آنان در حرمسرا ، قوت بیشتری گرفت .

کتابخانه : کتابخانه ها به دلیل داشتن کتاب ، یکی از مهم ترین ابزار آموزشی ، جزء لاینفک هر مدرسه و مسجدی بودند و ضمناً خود یکی از مراکز مهم تعلیم و آموزش هم به شمار می آمدند و چون از دیرباز معمولاً مسئول و سرپرست کتابخانه ها را از میان افراد عالم و دانشمند انتخاب می کردند ،^۴ از اینرو رفت و آمد محققان و دانشمندان به کتابخانه ، سبب تجمع آنان می شد و این مکان را به مراکزی برای تبادل افکار و اطلاعات تبدیل می کرد .

کتابخانه ها به چهار دسته تقسیم می شدند : کتابخانه شخصی ، کتابخانه مساجد ، کتابخانه عمومی و کتابخانه نیمه عمومی . مسلمانان از نیمه ی قرن دوم هجری به جمع آوری کتب

^۱ شاردن ، سفرنامه ، ص ۹۴۰.

^۲ سانسون ، سفرنامه ، ص ۱۱۳.

^۳ کمپفر ، سفرنامه ، ۲۸.

^۴ خواجه نصیر الدین طوسی که مدتی در قلاع اسماعیلیان می زیست سمت کتابداری کتابخانه ی قلعه ی الموت معروف به " سیدنا " را بر عهده داشت . فرشاد ، تاریخ علم... ، ص ۸۳۱ .

علاقه نشان دادند، اما کتابخانه های عمومی متعلق به قرن چهارم است.^۱ نمونه هایی از آن را می شد در کتابخانه ی بقعه ی شیخ صفی الدین اردبیلی، کتابخانه ی آستان قدس رضوی^۲ و کتابخانه ی حرم حضرت عبدالعظیم (ع) در ری ملاحظه کرد. این کتابخانه ها یکی از مراکز معتبر علوم دینی بودند. برخی از کتابخانه های دولتی هم به دلیل مختص بودن به دانشمندان برای عموم قابل استفاده نبودند مانند کتابخانه ی مدرسه ی چهارباغ اصفهان که شاه عباس اول پس از وقف کتاب برای آن، طی وقف نامه ای ضوابط و قواعد استفاده از کتابخانه را مشخص کرده بود.^۳ بیشتر کتابخانه های نیمه عمومی توسط امرا، پادشاهان و حکام با مصالح سیاسی و فرهنگی آنها برپا می شد.^۴ در این دسته به محققان کمکهای مالی می شد و زمینه ی پژوهش را بر آنان تأمین می کرد.^۵ برخی دیگر از کتابخانه ها شخصی بودند که توسط علما و دانشمندان برپا می شد و برای تشویق محققان به پژوهش، به آنان پاداش مالی داده می شد. مکان این نوع کتابخانه ها در منازل افراد بانی، مدارس یا کاخ ها بود. به وجود آمدن این کتابخانه ها نیاز به علاقه، صرف عمر و پول بسیار داشت و با توجه به آنکه معمولاً دانشمندان و علما اکثراً از طبقه ی متوسط برمی خاسته اند، ثروت چندانی نداشتند. این کتابخانه ها پس از مرگ بانی آن، مشروط به آنکه به وارث لایقی تعلق می گرفت، ممکن بود همچنان باقی بمانند. از کتابخانه های شخصی این دوران می توان از کتابخانه ی حکیم الملک ایلچی در عهد شاه سلیمان^۶ و کتابخانه ی علامه مجلسی یاد کرد. علامه مجلسی کسانی را مأمور کرد تا به نقاط مختلف رفته کتاب خریداری نمایند و یا از نسخ کمیاب نسخه هایی را تهیه کنند. از دلایل شهرت این کتابخانه که تا حدود هفتاد سال پس از وی همچنان پا برجا بود، اهدای کتاب بسیاری از علمای مشهور به آن بود. خود مجلسی در وصیت نامه اش به نام این افراد اشاره کرده است.^۷ سید نعمت الله جزائری از شاگردان مجلسی برای مطالعه به کتابخانه استاد خود مراجعات مکرر داشت.

^۱ یوسف العیش، کتابخانه های عمومی و نیمه عمومی عربی در قرون وسطی، ص ۹۸.

^۲ نوش آفرین انصاری، وقف نامه ها و تاریخ کتابخانه و کتابداری، ۹۸.

^۳ سپنتا، تاریخچه ی اوقاف اصفهان، ص ۱۶۷.

^۴ احمد شلبی، تاریخ آموزش در اسلام، ص ۱۶۰.

^۵ مهدی نخستین، تاریخ سرچشمه های اسلامی آموزش و پرورش غرب، ص ۸۰.

^۶ سلطان زاده، تاریخ مدارس ایران، ص ۹۳.

^۷ محمدباقر مجلسی، "وصیت نامه"، میراث اسلامی ایران، ص ۷۴۶.

نخستین کتابخانه ی بزرگ دوره ی صفوی را شاه اسماعیل اول تأسیس نمود. وی پس از فتح هرات جمعی از هنرمندان را با خود به تبریز برد. کمال الدین بهزاد که یکی از هنرمندان مکتب هرات بود از سوی شاه به سمت کتابدار این کتابخانه گماشته شد و مکتب تبریز که به دست کمال الدین بهزاد و هنرمندان مشهور دیگر چون میرک تبریزی، مانی نقاش شیرازی، شاه محمود رهی مشهدی و غیره به وجود آمد، آثار هنری ارزنده ای را در نقاشی و خوشنویسی پدید آورد.

در کتابخانه ی شاه عباس اول نیز که یکی از مجموعه های بزرگ عهد صفویه بود هنرمندان و خوشنویسان بنامی چون علیرضا عباس تبریزی، علیرضا اصفهانی و آقا رضا عباسی و صادق بیگ افشار و غیره کار می کردند. این دو شخص اخیر هر یک مدتی مقام ریاست کتابخانه را نیز بر عهده داشتند. تعداد کتابخانه های عصر صفویه بسیار زیاد است.^۱

خانقاه: خانقاه (زاویه، رباط، لنگر، تکیه) به مفهوم مکانی است برای اجتماع متصوفان برای رسیدن به خدمت پیر خود. برخی اوقات از خانقاه به عنوان یکی از سازمان های تعلیم در اسلام و ایران بعد از اسلام نام برده می شود زیرا که نه تنها به این دلیل که در آغاز تشکیل در خانقاه ها، عالی ترین درس علم یا عرفان داده می شد، بلکه یکی از سازمان های عمده مسئول پرورش و انتشار علوم در جهان اسلام بوده است.^۲ خانقاه ها بیشترین رونق خود را در ایران پس از حمله ی مغول داشته اند. به دلیل به هم ریختن سازمان های حکومتی و تعطیل شدن برخی مدارس، تدریس مقداری از علوم رسمی به کانون خانقاهی منتقل شد. خانقاه در ایران از سده هفتم تا دهم از یک طرف به عنوان یک عبادتگاه محترم و از طرف دیگر محلی برای درس و بحث و مطالعه و ذخائر فرهنگی بود.^۳

مریدان به دنبال کشف حقیقت تحت ارشادات پیر طریقت مراحل را طی می کرد و چون نقطه نظرات پیران هر طریقتی متفاوت بود در نتیجه هر یک خانقاهی خاص خود داشتند. بدین ترتیب خانقاههای متعدد به وجود آمد که هر کدام به منزله دبستانی به شمار می رفت. در هر خانقاهی سه دسته مردم وجود داشتند: یک پیر یا مراد یا قطب که سمت پیشوایی و رهبری داشت؛ مریدان یا سالکان که خود بر اساس قراردادن در مراحل سلوک به طبقات مختلف

^۱ فرشاد، تاریخ علم در ایران، ص ۸۳۷.

^۲ نصر، عالم و تمدن در اسلام، ص ۸۱.

^۳ ابن بزاز، صفوه الصفا، ص ۸۸۳.

تقسیم می شدند؛ و خدام یا کسانی که بدون اجر و مزد و برای ثواب اخروی به خانقاه ها خدمت می کردند.

هدف کلی خانقاهها پرورش افرادی در خدمت شیخ بزرگ بود. روش تربیتی بر اساس فقر یا درویشی و یا ترک مادیات و گذشتن از همه چیز برای رسیدن به حقیقت بود. خانقاه ها دارای نوعی سازمان آموزشی منظم بودند که غیر مکتوب محسوب می شد. بدین طریق که متقاضیان پیوستن به خانقاه ابتدا تحت آموزش قرار می گرفتند و به خدمت اهل صحبت و سپس اهل خلوت وارد می شدند. این سه مرحله هر یک خود دارای چندین مرحله بود. تربیت خانقاهی بر خلاف مدارس، تربیتی عملی بود و شیخ یا پیر همان مدرس عالی مقامی بود که با شرایط خاصی که برای سلوک و طی طریق الی الله به عنوان مواد درسی تعیین می کرد، شاگردان را تربیت می نمود. شاگردانی که موفق به طی مدارج عالی سلوک می شدند با تشریفات خاص اجازه اجتهاد را از طرف شیخ دریافت می نمودند.

پیرانی که در خانقاه ها به امر تدریس توانایی و اجازه داشتند به چهار دسته تقسیم می شدند: پیر ارشاد که همان شیخ بزرگ و پیر حقیقی بود؛ پیر صحبت؛ پیر تربیت که او را پدر طریقت نیز می نامیدند؛ و پیر تکبیر.^۱ سماع دسته جمعی و سفر رفتن از اصول طریقت بود. صوفی با سفر به پختگی می رسید و می توانست با مشایخ دیگر آشنا و از معارف آنان بهره مند گردد. زیارت قبور پیامبر (ص) و ائمه بزرگان مذهب یکی دیگر از روشهای پیران برای تربیت شاگردان بود. بر خلاف سایر اماکن آموزشی، به جز خانه، خانقاه محلی بود که زنان را نیز برای تحصیل و سیر و سلوک می پذیرفت. ساختمان خانقاه دارای چند بخش بود و هزینه های آن از محل عواید موقوفات و گاه کمک های مردمی تأمین می شد. در دوره ی صفوی عمده ی طریقت های تصوف رنگ شیعی یافتند و پیرامون مرقد امام هشتم (ع) متمرکز بودند.

بیمارستان: علم پزشکی و داروسازی به عنوان دو نیاز مبرم همواره با انسان ها همراه بود و به ویژه در ایام جنگ ضرورت آن بیشتر احساس می شد. از این رو بیمارستان به عنوان محلی برای مداوای بیماران و مجروحان جنگی بود. تربیت پزشک و پرستار و داروساز نیز در تمام دوران از ضروریات بود. از اینرو شاگردان علم طب درس تئوری را در مساجد و مدارس و دروس عملی را در بیمارستان می گذراندند و از کتابخانه ی تخصصی آن که در درون یا

^۱. صفا، تاریخ آموزش و پرورش در ایران، ص ۷-۵۵.

کنار بیمارستان ساخته می شد برای نگارش رسالات و پایان نامه های خود استفاده می کردند . گاه بیمارستان ها در کنار مسجد و مدرسه ساخته می شد . بیمارستان ها همچنین ممکن بود ثابت و یا سیار باشند . بیمارستانهای سیار به همراه لشکریان به این سو و آن سو حرکت می کرده اند و نیز در موارد بروز امراض مسری بسیج می شده اند . بیمارستان های ثابت خود به دو گروه مردانه و زنانه با تجهیزات و کارمند مجزای مرد و زن تقسیم می شدند . هر بیمارستان نیز معمولاً دارای بخش های جداگانه ی امراض داخلی ، جراحی ، شکسته بندی و چشم پزشکی بود . هر بیمارستان دارای داروخانه ای خاص خود موسوم به " شربت خانه " بود . که رئیس داروخانه را " مهتر داروخانه " و دستیاران وی را " شربت دار " می گفتند.^۱

نخستین بیمارستان دوره ی اسلامی توسط ولید بن عبدالملک در سال ۸۸ق. / ۷۰۶ م. بنا گردید .^۲ در دوره ی صفوی مدرسه ی طب به مفهوم امروزی وجود نداشت و دروس علم طب در همه مدارس تدریس می شد . دانشجویانی که دارای شغل پزشکی بودند ، پس از پایان تحصیلات عمومی در جستجوی استاد در رشته تخصصی برمی آمدند . استادان پزشکی و بویژه جراحی بسیار کم بود و بعلاوه کتبی که در زمینه ی پزشکی وجود داشت چندان پیشرفته نبود . شاردن ذکر می کند که در این دوره هنوز از کتابهایی که پانصد سال قبل نوشته شده ، استفاده می کنند . در دوره ی صفوی هیچ کتاب پزشکی باارزشی نوشته نشد و بیشتر آثار این دوره شامل جزوه ها و رسالات کوچک درباره ی مطالب خاص و یا تغییر کتابهای بزرگ بود و این نشانه ی انحطاط علم پزشکی بود . نه عقیده ی جدیدی ابراز شد و نه نظریه های قبلی تکمیل شد . بزرگترین کار پزشکان انجام اعمالی بود که اجدادشان انجام می دادند . پزشکی در این دوره همچنین با خرافات و اعتقادات به ستاره بینی مخلوط بود و این افکار در تحصیل کرده های علم پزشکی نیز تأثیر داشت . (در این باره در فصل مربوط به علوم عقلی - پزشکی توضیحات مفصل خواهد آمد)

رصدخانه : یکی دیگر از اماکن آموزشی رصدخانه بود که بخشی از کارکرد آن تعلیم علم نجوم و علوم وابسته به آن بود . مهم ترین رصدخانه ها که عموماً در دوران قبل از صفوی ساخته شده بودند ، مشهورترین ریاضیدانان عصر خویش را در خود جمع داشت . اطلاعات گرانبگداری که ایرانیان از حرکت ستارگان و تغییر احوال و اجرام آسمانی به دست آورده بودند

^۱ . فرشاد ، تاریخ علم در ایران ، ص ۸۵۲ .

^۲ . غنیمه ، دانشگاه های بزرگ اسلامی ، ص ۱۶۸ .

و نیز پایه گذاری سنت ستاره شناسی ریاضی توسط آنان یقیناً بدون استفاده از وسایل مشاهداتی و اندازه گیری ، به خوبی مقدور نمی گشت .^۱ در رصدخانه ها آلات نجومی گوناگونی به کار می رفت و ساخت آنها نیاز به آموزش داشت . در دوره ی صفوی هر منجمی می بایستی خود تمام ابزار و آلات مورد نیاز را بسازد .^۲ همچنین رصدخانه ها به عنوان یک مرکز فرهنگی دانشمندان بسیاری را برای امر پژوهش و تهیه و تنظیم زیج در خود گرد می آورد . اگر چه معتبرترین رصدخانه ها در دوران قبل از صفوی ساخته و برپا بودند ، ولی در دوره ی مورد بحث نیز به دلیل اعتقادی که به تأثیر حرکت ستارگان در زندگی روزمره افراد عادی وجود داشت ، رصدخانه هایی با اعتبار کمتر برپا بود . در واقع از قرن دهم ق. به بعد سنت ساخت رصدخانه هایی همچون رصدخانه ی مراغه و سمرقند و پژوهش های نجومی متروک ماند و جریان خود را در مرزهای غرب ایران دنبال کرد .

شیوه ی آموزش و منابع درسی

شیوه ی آموزش به صورت گروهی بود و دانش آموزان پس از آن که پیشرفت قابل ملاحظه ای در درس پیدا می کردند به بحث و جدل درباره ی موضوعات درسی می پرداختند . این شیوه که در یادگیری و تکرار مطالب درسی بسیار مؤثر بود و امروزه نیز در حوزه های علمیه رایج است ، توسط دانش آموزان در محضر استاد یا گاه بدون حضور او انجام می شد . بدین ترتیب که دانش آموزان در دسته های حداکثر سه یا چهار نفری یکی از مسائل درسی را مطرح می کردند و با بهره گیری از سه علم : منطق برای برهان و استدلال ، تاریخ برای استناداتی که در آنها رجوع به گذشته الزامی بود؛ و جدل به مفهوم بهره گیری از مسلمات فکری و معتقدات طرف مناظره در جهت کشف حقیقت ، نکات مهم درس را توضیح می دادند و به فهم بهتری از درس نائل می آمدند . استاد هم بدین ترتیب بر میزان و پیشرفت علمی دانش آموزان آگاهی می یافت و طلاب منظم و ساعی را می شناخت . بدین ترتیب استاد می توانست به طلبه اجازه دهد که در جلسات درس دیگر وی که در سطح بالاتری قرار داشت شرکت کند . در واقع امتحان گرفتن به طور رسمی ، آنگونه که امروزه مرسوم است ، در آن زمان وجود نداشت .

^۱ فرشاد ، تاریخ علم در ایران ، ص ۸۳۹ .

^۲ شاردن ، سفرنامه ، ص ۹۹۹ .

دانش آموزان پس از آنکه به مرحله ای می رسیدند که می توانستند مطالب را استنباط کنند و یا حواشی و تعلیقات بر کتابی بنویسند و یا شرح و تألیفاتی داشته باشند و کتابی را تدریس یا روایت کنند، انگاه مدرس به خط خود در پشت آن کتاب "اجازه ی روایت یا قرائت" می داد. این "اجازه" در حکم دانش نامه ای بود که امروزه به فارغ التحصیلان یک رشته درسی داده می شود. شاگرد از آن پس می توانست به عنوان استاد، موضوع مورد بحث را به دیگران تعلیم دهد و خود نیز به دیگران اجازه نامه بدهد.^۱

منابع درسی و کتابهایی که در دوره ی صفوی در مدارس با رشته های دینی تدریس می شد عبارت بود از چهار کتاب در باب فقه شیعه که در قرون قبل نوشته شده بود: "کافی" نوشته ی کلینی رازی، "من لا یحضره الفقیه" اثر ابن بابویه، "الاستبصار" و "تهذیب الاحکام" به قلم طوسی. سه کتاب دیگر هم که در دوره ی صفوی در باب فقه و اصول و احادیث شیعه به عربی نوشته شد و در مدرسه تدریس می شد، عبارت بود از "وسایل" اثر حرّعاملی؛ "وافی نوشته ملامحسن فیض؛ "بحارالانوار" نوشته محمدتقی مجلسی.^۲ این هفت کتاب به عنوان کتب اساسی شیعه در علوم دینی هستند.

در مورد روابط استاد و دانش آموزان نیز رسالاتی در دوره ی صفویه نوشته شد. "آداب المتعلمین" که مؤلف آن گمنام است به زبان عربی درباره ی تعلیم و تربیت، ماهیت علم و چگونگی رفتار طلبه با استاد نگاشته شد. این رساله در دوازده فصل در آخر کتاب جامع المقدمات برای مبتدیان چاپ می شد.^۳ همچنین علامه محمد باقر مجلسی نیز نکات مهمی را درباره ی تعلیم و تربیت به استناد قرآن و احادیث و اخبار در بحارالانوار آورده است و بخشی از آنها را در دو کتاب دیگر خود "عین الحیات" و "حلیه المتقین" تکرار کرده است. شیخ

^۱ نصر، علم و تمدن در اسلام، ص ۶۶. متن تعداد زیادی اجازه نامه در کتب رجال مانند جلد پنجم بحارالانوار، قصص العلماء تنکابنی و ریاض العلماء افندی اصفهانی موجود است.

^۲ براون، تاریخ ادبیات، ج ۵، ص ۳۱۱.

^۳ الماسی، تاریخ آموزش و پرورش اسلام و ایران، ص ۳۸۸.

زین الدین حرّ عاملی (شهید ثانی) نیز کتاب " منیة المرید فی آداب المفید و المستفید " را در سال ۹۵۴هـ. تألیف کرد.^۱

ابزار آموزش: به دلیل رواج علوم مذهبی و نگاشته شدن بسیاری از کتابها به عربی دانستن زبان عربی برای خواندن و نوشتن لازم بود. اگر چه در اواخر دوره ی صفوی به دلیل مشکلی که برای عامه ی مردم در فهم اینگونه کتابها وجود داشت، سیر نگارش کتابها به زبان فارسی و ساده شروع شد که بهترین نمونه های آن را در آثار علامه مجلسی می توان یافت.

کاغذ اگرچه در بیشتر شهرهای ایران ساخته می شد، ولی شاگردان قادر نبودند به مقدار زیاد آن را در دسترس داشته باشند. کاغذ از پارچه های کهنه پنبه ای یا ابریشمین درست می شد که با اندودن قشر نازکی از صابون روی آن به صورت کاملاً صاف و براق درآورده می شد. کاغذ در رنگها و انواع مختلف وجود داشت که بهترین نوع کاغذ به رنگ سپید و نقره ای بود. به دلیل اهمیت و کمبود کاغذ، اسراف کردن، سوزاندن و پاره کردن و دورانداختن آن کاری غیراخلاقی تلقی می شد.^۲

رنگ مرکب معمولاً سیاه بود که آن را با ترکیبی خاص درست می کردند. انواع مرکب به رنگهای سرخ، آبی و آب زر هم وجود داشت. بهترین نوع از هندوستان وارد می گردید.^۳ برای نوشتن از قلم هایی از جنس نی استفاده می شد. این نی ها از محلی به نام دورق واقع در ساحل خلیج فارس آورده می شد که از بهترین و زیباترین نی ها در جهان بود و به سرتاسر مشرق زمین هم صادر می شد.^۴ شاگردان این دوره با هشت نوع خط برای نوشتن سر و کار داشتند. نسخ، تعلیق، نستعلیق، ثلث، شکسته، سیاه قلم، کبار، کوفی و رقعه. شاردن از تبحر خارق العاده ی ایرانیان در استفاده از نی و کاغذ و دوات به هنگام نوشتن یاد می کند و خط فارسی را آیتِ ظرافت و زیبایی و بی مانند توصیف کرده است.^۵

تعلیم و تربیت دختران و زنان

^۱ضمیری، تاریخ آموزش و پرورش در ایران، ص ۶-۹۵.

^۲شاردن، سفرنامه، ص ۹۶۰؛ اولناریوس، سفرنامه، ص ۶۷۵.

^۳اولناریوس، سفرنامه، ص ۶۷۵.

^۴شاردن، سفرنامه، ص ۹۶۱.

^۵همان جا، ص ۹۶۲.

در مورد آموزش دختران و زنان در عصر صفویه اطلاعات چندانی در دسترس نیست . هرچند زنانی بوده اند که خود بانی مدرسه سازی در عصر صفویه اند. احتمالاً دختران هم در کنار پسران در مکتب خانه درس می خوانده اند یا در خانه هایی که مکتب دار زن داشته ، تحت آموزش قرار می گرفته اند . اسکندر بیگ منشی در تاریخ عالم آرای عباسی خود ، اشاره ای به فرمان شاه طهماسب مبنی بر آموزش چهل تن دختر و چهل تن پسر یتیم دارد که می تواند شمه ای از توجه به تعلیم و تربیت دختران باشد . اسکندر بیگ منشی می نویسد :

" به جهت مولود هر یک از حضرات ، چهارده معصوم علیه السلام ، مبلغی معین نذر فرموده بودند و هر ساله وجه مولودی را به یک طبقه از سادات عظام محال تعیین التشیع می دادند که در میان ایشان قسمت می شد و اکثر بلاد سواد اعظم و شهرهای معتبر ، نان تصدق تعیین فرموده به فقرا ، محتاجان ذکور و اناث بینوای آن شهر دادند و در بلاد شیعه به تخصیص مشهد مقدس معلی در سبزوار و استرآباد و قم و کاشان و یزد و تبریز و اردبیل ، چهل نفر از ایتام ذکور و چهل نفر از اناث ملبوس مایحتاج فرموده و معلم و معلمه شیعه مذهب پرهیزگار و خدمتکاران صلاحیت شعاع قرار داده ، تربیت می کردند و در هنگام بلوغ هر کدام را با دیگری تزویج داده غیربالغی در عوض می آوردند " .^۱

سانسون هم در زمینه محتوای آموزش زنان دربار در حرمسرا می گوید : "به خانم ها اسب سواری می آموزند و خانم ها اسب سواری می کنند . زن های شاه در حرمسرا تیراندازی با تیر و کمان و یا تفنگ را یاد می گیرند به آنها شکار کردن و به دنبال گوزن دویدن و اسب تاختن را می آموزند . علاوه بر این خانم ها به نقاشی کردن ، آواز خواندن ، رقصیدن ، ساز زدن می پردازند . نواختن آلات مختلف موسیقی را نیز یاد می گیرند همچنین به آنها ادبیات ، تاریخ و ریاضیات را درس می دهند " .^۲ زنان در حرمسرا شاهی به هنرها و علوم مختلفی چون نقاشی ، آواز خواندن ، ساز زدن ، تیراندازی و ... می پرداختند . دختران و زنانی که در خانواده های اهل علم و دانش و هنر رشد می نمودند از فرصت بهره گیری بیشتر از این علوم و فنون برخوردار بودند و به راحتی می توانستند بدون هیچ محدودیتی به مراتب علمی و هنری بالایی

^۱ اسکندر بیگ ، عالم آرای عباسی ، ص ۱۲۳ .

^۲ سانسون ، سفرنامه ، ص ۱۹۹ .

دست یابند . زنانی مانند : آمنه بیگم مجلسی و بدریه و صدریه دختران ملا صدرای شیرازی و... در کتب تاریخی به عنوان زنان عالم ، فاضل، عارف ، شاعر ، هنرمند و ... ذکر شده اند .

بنا بر شواهد و نوشته های تاریخی زنان بسیاری چه در حرمسرا و چه در بیرون از آن تحت آموزش و تعلیم علوم و فنون مختلفی قرار گرفته و حتی مدارج علمی بسیار بالایی را نیز به دست آورده اند . شاردن به وجود آموزش های علمی و تخصصی برای زنان و اقرار به کمال و سطح علمی بالای برخی از زنان و مهارت فکر آنها اشاره دارد. وی از زن طیبی در دربار سخن می گوید که به همراه شوهرش طیب حرم شاه عباس دوم بوده است .^۱

^۱شاردن ، سفرنامه ، ج ۷ ، ص ۱۳۲ .

فصل ۵

علوم

تا قرن ۱۰ ق. / ۱۶ م. علوم ایرانی همچنان از میراث گذشته بهره می‌برد. این میراث در یک نگاه مختصر تا دوره باستان به عقب بر می‌گردد. نخستین رگه های علوم ایرانی با مهاجرت فرهنگی مغ‌های ایرانی به بابل و سپس آناتولی و اروپا و ترکیب معارف ایرانی با دانش‌های سومری و بابلی در ستاره‌شناسی پدید آمد. ارتباطات فرهنگی ایران با یونان، چین، هند و روم در دوره هخامنشیان و ساسانیان بر تکامل و ترکیب دانش ایرانی افزود و با ترجمه کتب هندی و یونانی به پهلوی و بعدها به سریانی - عربی عصر باروری علمی به وجود آمد^۱. حوزه های فرهنگی شرقی و غربی در مراکزی چون جندی شاپور و حران با یکدیگر تلاقی کردند و اندیشمندان متعددی به دیدار یکدیگر توفیق یافتند.

ایران در دوره اسلامی از این منبع غنی فرهنگی بهره فراوانی گرفت. پس از یک دوره آشفتگی در دوره امویان که برای علم اهمیتی قائل نبودند، در عهد عباسیان علم جان تازه ای گرفت. خاندان‌های ایرانی برمکیان، ابن بختیشوع و نوبختی در پایه گذاری سنت علوم اسلامی سهمی داشتند و با جمع آوری کتب علمی از اطراف و تشویق دانشمندان به ترجمه آنها گام مهمی برداشتند. این روند با نهضت ترجمه دارالحکمه مامون، خلیفه عباسی تکامل یافت. دارالحکمه به عنوان یک مرکز معتبر اسلامی باعث رشد فلسفه، ستاره‌شناسی، علوم ریاضی و طبیعی شد و با ترجمه کتب علمی و فلسفی، تفکرات جدیدی را در حوزه علوم به ویژه در کلام، عرفان و فلسفه وارد ساخت.

بدین ترتیب علوم به دو دسته معقول یا عقلی و منقول یا نقلی تقسیم شد:

علوم عقلی بر مبنای تعقل و استدلال در عرصه علوم طبیعی، ریاضی، اخلاق، منطق، سیاست و غیره قرار داشت؛

و علوم نقلی خود به دو دسته جزئی‌تر تقسیم می‌شد؛ "علوم شرعی" مانند قرائت قرآن مجید، حدیث، فقه، کلام، علم تفسیر؛ "علوم ادبی" شامل علوم خطی، نحو، معانی بیان، بدیع، قافیه، علم لغت اشتقاق و صرف^۲.

^۱ فرشاد، تاریخ علم در ایران، صص ۵ - ۷۳.

^۲ صفا، تاریخ ادبیات، ج ۱، صفحات مختلف.

علوم نقلی

علوم دینی

تحصیل در آموزشگاههای عصر صفوی به دو مرحله ابتدایی و عالی تقسیم می شد. در مرحله ابتدایی، خواندن و نوشتن قرآن و آشنایی با بعضی متون ادبی مرسوم بود. در مرحله عالی که در مدارس صورت می گرفت، در درجه نخست علوم دینی و در مراتب بعدی علوم ادبی، عقلی و غیره تدریس می شد.

سیاست های مذهبی حکومت صفویه مبنی بر محور قرار دادن تعلیم و تربیت دینی سبب تمرکز و رونق علوم دینی یا شرعی گردید. امکانات و عایدات ویژه ای در قالب وقف به مدارس و حوزه های علوم دینی و طلاب اختصاص یافت که به نوبه خود موجب رویکرد بسیاری از عالمان دینی و محصلان به تحصیل علوم مذهبی و عربی گردید.

علوم دینی یا علوم شرعی بنا بر نظر شهید ثانی در کتاب "منیه المرید" به چهار قسم تقسیم می شود:

علم کلام، علم کتاب (قرآن مجید)، علم حدیث؛ علم فقه و احکام شرعیه مقدس اسلام.^۱ به نظر می رسد که به دلیل رونق دروس دیگر آموزشی همچون تفسیر و اخبار آل محمد (ص) در سراسر عصر صفوی که در کنار فقه، از حداکثر رونق برخوردار بودند؛ می بایستی این دو قسم را نیز به علوم دینی افزود.^۲

علم کلام از خداوند سبحان و صفات او، به ویژه عدل الهی، از پیامبران به ویژه خاتم پیامبران، از زندگی و پاداش و جزای روز قیامت، امامت و جانشینی و غیره بحث می کند.^۳ شهید ثانی علم کلام را اساس و قاعده علوم شرعیه می دانست زیرا با این علم آرای صحیح

۱ - عاملی - زین الدین بن علی (شهید ثانی) منیه المرید، ص ۳۰۹.

۲ - زرین کوب - عبدالحسین، روزگاران، ص ۶ - ۷۱۵.

۳ - علیرضا مبصر: مبادی فقه، ص ۱۰.

درباره موضوعات فوق الذکر از آرای ناصحیح و حق از باطل شناخته می شود^۱. به عبارت دیگر اصول دین و مذهب در دانش موسوم به علم کلام مورد بحث و بررسی قرار می گیرد و با برهان های عقلی به اثبات می رسد. دانش کلام را از آن رو که به برهانی کردن اصول دین و مذهب می پردازد، علم اصول نیز گفته اند^۲؛

علم کتاب که منظور قرآن کریم است، شامل پانصد آیه در قرآن مجید درباره احکام شرعی است و کسی که بخواهد احکام را استنباط نماید، ناگزیر از مراجعه به آن آیات است؛ علم حدیث پس از قرآن کریم، از نظر قدر و منزلت برتر از سایر علوم دانسته شده زیرا موضوع آن عبارت است از گفتار یا کردار و حتی حرکات و سکنات و خواب و بیداری که به پیغمبر (ص) و ائمه معصومین (ع) نسبت داده می شود؛ اما علم فقه از مقدس ترین و گسترده ترین علوم اسلامی است که در همه ادوار در سطح وسیع تحصیل و تدریس می شده است و علمای بسیاری که از نوابغ دین اند، کتب مهمی درباره فقه نگاشته اند. به همین دلیل این شاخه از علوم دینی همواره شاگردان بسیاری را در حلقه درس اساتید بزرگ خود پرورانیده است. اکنون به توضیح هر یک از شاخه های علوم دینی می پردازیم.

فقه

فقه در لغت به معنی فهم عمیق، فطانت، زیرکی، بصیرت، علم و آگاهی است. چنانکه در قرآن کریم کلمه فقه به همین معنی در موارد زیادی به کار رفته است^۳. پیامبر اکرم (ص) نیز حدیثی به این مضمون دارد که هر کس چهل حدیث بر امت من حفظ کند خداوند او را فقیه و عالم محشور کند^۴.

متداولترین تعریف فقه در اصطلاح فقیهان عبارت است از "علم به حکم شرعی از ادله تفصیلی آنها" است. بدین معنی که فقه صرفاً دانستن احکام نیست، بلکه

^۱ - عاملی: منیه المرید، ص ۳۰۹ به بعد.

^۲ - دائره المعارف شیعه، ص ۲۴۵ ذیل دین و مذهب.

^۳ - قرآن کریم، سوره توبه، آیه ۱۲۲؛ انعام، آیه ۶۵ و ۹۸؛ اعراف، آیه ۱۷۸ و ...

^۴ - خصال، ص ۵۴۱ و ثواب الاعمال، ص ۱۶۲ به نقل از مبصر: مبادی فقه، صص ۱۳ - ۱۲.

دانستن استدلالی احکام است^۱. فقیه نیز به کسی گفته می شود که به احکام شرعی از روی ادله تفصیلی آنها آگاهی دارد^۲.

در فقه از مسائلی بحث می شود که همه شئون زندگی بشر را در بر می گیرد. فقه با واقعیت زندگی مردم ارتباط داشته و وقایع داخلی و خارجی را مورد نظر قرار می دهد. این علم رابطه ای مستقیم با وظیفه و مسئولیت مردم دارد و چون وظایف مردم در زمانهای مختلف تغییر کرده و دگرگون می شود، بنابراین علم فقه نیز با پیشرفت امور اجتماعی و اقتصادی و حتی سیاسی زندگی تکامل و تطور می پذیرد. بدین ترتیب عوامل زیر در رشد و پویایی فقه در طول تاریخ اسلام موثر بوده است: پیشرفت زمان؛ پیشرفت و تکامل مرحله ای مسائل فقهی؛ محیط های علمی که در آن شخصیت های فرهنگی و فقهی بزرگی رشد کرده اند و جابجایی مکانی مکاتب فقهی به ترتیب از مکه به مدینه و سپس به کوفه، به قم و ری، به بغداد و سپس به نجف اشرف نیز تاثیر زیادی بر آن داشت؛ قابلیت های فردی فقهاء از جهت نبوغ فکری، دور اندیشی و آرمانهای فردی نیز در هر مرحله تاثیر بسیاری در تکامل علم فقه داشته است؛ تربیت شاگردان نوآور؛ و تحولات سیاسی و بینش متفاوت حکومت ها در برخورد با فقها بر جریان فقه تاثیر می گذاشت. چنانکه در دوره صفویه به دلیل حمایت های حکومت، رشد فقه شیعی و تحول کمی و کیفی در آثار فقهی صورت گرفت^۳.

علم فقه در زمان پیامبر (ص) و ائمه اطهار (ع)، پژوهندگان بسیار و رونق چشمگیر داشت و به ویژه در عصر امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) به اوج خود رسید. در این دوران واژه فقه بیشتر به معنی بصیرت در دین و آگاهی از آن اعم از اعتقادات و احکام عملی و دیگر معارف اسلامی بود ولی به تدریج شمول خود را از دست داد و از قرن دوم هجری به بعد به اصطلاح امروز خود که استنباط عمیق احکام عملی اسلامی از منابع و مدارک مربوطه است، نزدیک شد^۴. همان طور که گفته شد هر

۱- عاملی، منیه المرید، ص ۳۲۲؛ عظیمی، تاریخ فقه و فقها، ص ۳۰.

۲- گرجی، تاریخ فقه و فقها، ص ۱۱.

۳- عظیمی، تاریخ فقه و فقها، ص ۵-۳۴.

۴- یداله نصیریان: اصول فقه ۱، پیام نور، تهران، ۱۳۸۶، ص ۲.

فقیه و مجتهدی برای استنباط بر احکام شرعی به منابع محکم نیازمند است. این منابع چهار تا هستند: کتاب که همان قرآن کریم است، سنت یا گفتار و کردار و تقریر رسول اکرم (ص) و ائمه اطهار، اجماع و عقل (اهل سنت به جای عقل که مورد اعتقاد شیعه است، قیاس را دلیل می‌شمرند). بدین ترتیب در کنار فقه، علم اصول فقه نیز پدید آمد که به تعریفی، اصول فقه، علم به قواعدی است که برای استنباط احکام شرعی فرعی مورد استفاده قرار می‌گیرد^۱.

مباحث علم اصول در طی سیزده قرن که از تاسیس آن می‌گذرد تحول و تکامل شگرفی را از سر گذرانده است. به طور کلی تاریخ فقه به دو دوره تشریح یا دوره صدور احکام و دوره تفریع^۲ یا دوره استخراج و استنباط احکام تقسیم می‌شود. دوره تشریح به دوره ای گفته می‌شود که حکمی از سوی خداوند و یا به وسیله پیامبر اسلام (ص)، از زمان بعثت تا رحلت ایشان وضع شود و اجتهاد و استنباط در آن دخالتی نداشته باشد. دوره تفریع به دوره ای گفته می‌شود که احکام فقهی به استناد ادله شرعی یا اجتهاد وضع می‌شود. از دوره دوم است که تقسیمات دیگری بر اساس نگرش مذهب شیعه و اهل سنت پدید آمد. زیرا دوره اول که "عهد تأسیس فقه" نام گرفته به فضل آنچه بر رسول الله وحی گردید، نیاز به اجتهاد نبود. تطور دوره تفریع یا استخراج احکام از دیدگاه شیعه با دیدگاه اهل سنت متفاوت است.

از دیدگاه شیعه، دوره اول عصر تفسیر و تبیین است که به عهدنامه اختصاص دارد. پیش از آن یعنی نیمه اول قرن اول هجری که زمان حیات پیامبر (ص) بود، به دلیل امکان مراجعه به پیامبر و استفتاء از ایشان، نیاز شدید به رای و قیاس و اجتهاد شخصی نبوده است. در عین حال به دلیل عدم دسترسی همگان به ایشان در همه جا و همه وقت

^۱ - دائره المعارف تشیع، اصول فقه، ص ۲۴۶.

^۲ - تفریع یعنی شاخه زدن و از اصل به فرع رفتن است. در فقه به دسته ای از احکام برگرفته شده از ریشه های اصلی فروع گفته می‌شود. عظیمی، تاریخ فقه و فقها، ص ۵۱.

^۳ - عظیمی، تاریخ فقه و فقها، ص ۴۱ - ۳۹.

، احادیثی هست که حاکی از انتصاب عاملان و والیان از سوی ایشان است که اجازه داشتند در مواردی که حکمی در کتاب و سنت نبوده، رای شخصی ارائه دهند^۱.

بنابراین حداکثر در نیمه دوم قرن اول هجری در دوره حیات ائمه معصومین، با حضرت علی (ع) و بویژه در عصر ائمه صادقین علیهما السلام، علم اصول فقه شیعه یا امامیه آغاز می شود. فقه امامیه میراث فکری فقهی است که ریشه های آن تا به عصر رسالت ادامه دارد و از جمله امتیازات مهم آن وسعت منابع حدیثی به فضل بهره مندی از عطای وافر عترت طاهره است که از عصر رسول الله تا به سال ۲۶۰ ق. استمرار داشته است. بنابراین فقه امامیه با دو امر ذیل ممتاز می گردد: وسعت و شمول منبع؛ پاکیزگی و صفای مصدر. به این فقه، مذهب فقه جعفری هم می گویند که چون عمدتاً بر احادیث منقول از امام صادق (ع) است، به این نام مشهور گشته است و بر چهار اصل کتاب، سنت، عقل و اجماع مبتنی است^۲. دو مکتب فقه اسماعیلیه و زیدیه نیز با امامیه مجموعاً مکاتب فقهی شیعه محسوب می شوند. اما هر گاه صحبت از فقه شیعه می شود منظور فقه امامیه است.

ادوار فقه شیعه را صاحب نظران متعدد و گوناگون نوشته اند اما در مجموع به لحاظ مفتوح بودن باب اجتهاد در همه دوره ها، حرکت جریان فقهی با سرعت و کندی، به سوی جلو و در جهت ارتقاء بر آن بوده است.

رایج ترین طبقه بندی، ادوار فقه شیعی را در ۹ عصر بررسی می کنند که بر ترتیب دوره اول: عصر تبیین احکام و رواج حدیث که از رحلت پیامبر اسلام (ص) به سال ۱۱ قمری شروع شده و تا آغاز غیبت صغری به طول انجامیده است. فقهای شیعه، دوران ائمه اطهار را دوران فتح باب علم و سد باب اجتهاد می دانستند. مهمترین منابع احکام فقهی، قرآن کریم و عترت بودند. در طی این دوره کتاب هایی در زمینه علم اصول تألیف گردید که به جز ائمه اطهار، اولین مولف ابومحمد هشام بن حکم از

^۱ - یداله نصیریان، اصول فقه ۱، ص ۶؛ عظیمی، تاریخ فقه و فقها، ص ۴۱ به بعد.

^۲ - عظیمی، تاریخ فقه...، ص ۱۰۰ - ۹۹.

شاگردان امام صادق (ع) بود که کتاب " الفاظ " را تدوین کرد^۱ و برخی دیگر، یونس بن عبدالرحمن از شاگردان امام کاظم (ع) را نخستین مولف معرفی می نمایند^۲.

دوره دوم که از عصر غیبت صغری تا پایان عصر شیخ طوسی ادامه دارد، بنا بر نظر برخی از صاحب نظران خود شامل سه دوره است که به ترتیب عصر محدثان مانند کلینی و صدوق؛ عصر آغاز اجتهاد یعنی عصر شیخ مفید (م. ۴۱۳ هـ.) و سید مرتضی علم الهدی (۴۳۶ هـ.)؛ و عصر کمال اجتهاد که عصر شیخ طوسی (م. ۴۶۰ ق.) است. در پایان این دوره علم اصول فقه از فقه و نیز از کلام جدا شد و به صورت یک علم مدون و مستقل درآمد. در این دوره حدیث و اجتهاد در شیعه تبیین، گرد آوری و مدون گردید و دارای سبک و اسلوب گردید^۳.

دوره سوم به عصر رکود، جمود و تقلید لقب یافته که بعد از رحلت شیخ طوسی آغاز شده و تا قبل از درخشش ابن ادریس (متوفی ۵۹۸ ق.) ادامه یافته است. به لحاظ شخصیت جامع الاطراف و والای شیخ طوسی با آثار ارزشمند در شاخه های مختلف علوم دینی به ویژه دو اثر " التهذیب " و " الاستبصار " عملاً شاگردان و معاصران، مخالفت و یا نقد آراء شیخ را به منزله اهانت به شخصیت او تلقی می کردند و همچنین دو عامل دیگر فشار و سرکوب شیعیان از سوی حکومت های زمان و رکود در برخی از حوزه های علمیه شیعه این دوره صد ساله، دوره رکود فقه لقب گرفت^۴.

دوره چهارم عصر تجدید حیات فقهی است که با درخشش ابن ادریس شروع و تا اواخر حیات شیخ بهایی (متوفی ۱۰۳۰ ق.) و ظهور حرکت اخباری ادامه یافت. عصر ابن ادریس به بعد را که دوره شروع مجاهدات علمی مبتکرانه و جسورانه ابن دانشمند شیعی است، عصر نهضت لقب داده اند. کتاب ابن ادریس معروف به " السرائر " با تصریح بر آزاد اندیشی و برخورد انتقادی با آراء فقهاء، زمینه پیشرفت، اصلاح و تکامل فقه شیعه را پدید آورد. از فقیهان اصولی برجسته عصر نهضت می توان از محقق حلی و

^۱ - دائره المعارف شیعی، ص ۲۴۷.

^۲ - یداله نصیریان: اصول فقه ۱، ص ۸.

^۳ - عظیمی، تاریخ فقه و فقها، ص ۱۵۳ به بعد.

^۴ - عظیمی، تاریخ فقه و فقها، صص ۱۹۲ - ۱۸۸.

علامه حلی (م . ۷۲۶ ق .) با ۹ تالیف در زمینه علم اصول و نیز فرزندش فخر المحققین ؛ و شهید اول (۷۳۴ - ۷۸۶ ق .) نام برد .^۱

آخرین قرن عصر نهضت ، معاصر با نیمه اول حکومت صفویان در ایران و عثمانیه در مناطق غرب اسلامی است . از فقهای برجسته اصولی این دوره می توان از شهید ثانی (۹۶۵ - ۹۱۱ ق .) ؛ محمد حسن بن زین الدین (۱۰۱۱ - ۹۵۹ ق .) فرزند شهید ثانی صاحب کتاب معالم الاصول ؛ محقق کرکی (۹۴۰ - ۸۶۸ ق .) ؛ مقدس اردبیلی ؛ و آخرین فقیه اصول این دوره شیخ بهایی (۹۵۳ - ۱۰۳۱ ق .) صاحب " زبده الاصول " ، با بیش از ۷۰ رساله و کتاب نام برد .

از ویژگیهای دوره چهارم می توان به تالیف متون فقهی دقیق تر و پر دامنه تر از متون دوره های قبل و نیز تالیف مجموعه های فقهی بزرگ با نظم و ترتیب بیشتر اشاره کرد . امتیازاتی همچون ظهور شکل جدیدی از فقه با به کارگیری قواعد فقهی ، توجه و گرایش به تفسیر آیات الاحکام و گرایش و توجه به احکام سلطانیه و فقه حکومتی مربوط به دوره صفویه است . از ویژگیهای دیگر فقه دوره چهارم ، مبتنی کردن کتابهای فقه بر مبانی استدلالی مذهب امامیه و پیراستن آنها از استدلالهای عامه است . کتاب " اللمعه الدمشقیه " همراه با شرح شهید ثانی بر آن از همان روزگار تا به امروز کتاب درسی در حوزه ها و دانشگاهها بوده است .^۲

دوره پنجم که از دوره های رکود علم اصول است مقارن با پیدایش و رواج اخباریگری است . اخباریان به ویژه موسس این مکتب محمد امین استرآبادی (م . حدود ۱۰۲۳ ق .) صاحب " الفوائد المدینه " که کتابی در رد اجتهاد و اصولی گری است ، برای عقل و اجتهاد در برابر کلام معصوم و احادیث و اخبار مروی از آنان اصالت و اعتباری قائل نبودند و علم اصول را علمی نوحاسته و بدعت آمیز می شمردند و بر آن بودند که پیروی از ظواهر احادیث مذهبی مطلوب است و آنکه فقهای امامیه ، از اصحاب

^۱دائرة المعارف شیعی ، اصول فقه ، ص ۲۴۸ .

^۲ - عظیمی ، تاریخ فقه و فقها ، ص ۲۴۹ .

ائمه تا امثال کلینی و صدوق همه اخباری بوده اند و بعدها نهضت انحرافی اجتهاد و اصول پدید آمده است .

جریان اخباری حرکت مرتجعانه ای بود که مانع تقدم و تطور حرکت اجتهادی شد و باب بحث در اسناد و متون روایات را مسدود کرد همچنانکه بحث پیرامون بسیاری از مسائل اصولی را رد کرد . در واقع آنان منبع استنباط فقه شیعه را منحصرأ کتاب و سنت می دانستند . تالیفات علمای بزرگی از قرن دهم هجری همچون شهید ثانی و شاگردش حسین بن عبدالصمد عاملی پدر شیخ بهایی حاکی از آن بود که اجتهاد تنها راه کشف احکام شرعی نیست . مقدس اردبیلی نیز در مواردی که اقوال فقهای پیشین با برخی از روایات مخالفت داشت ، هرگز تردیدی در رد نظرات فقهای سلف به خود راه نمی داد . شاگردان او نیز از همین دیدگاه برخوردار بودند . ملا عبدالله شوشتری در اوایل قرن ۱۱ ق . نیز سهم مهمی در احیای علم حدیث داشت^۱ .

اگر چه تفکر اخباری در قرون ۱۱ و ۱۲ هجری در مراکز علمی منتشر گردید و در بیشتر مناطق اسلامی امتداد یافت و علمای متعددی به این تفکر گرویدند ، اما تمامی آنان در برخورد با مجتهدین و اصولیین مخالف خود رویه یکسانی نداشتند . برخی همچون شیخ محمد امین استرآبادی و شیخ عبدالله سماهیچی از تعصب شدیدی برخوردار بودند و برخی دیگر همچون ملا عبدالله تونی ، سید نعمت اله جزایری ، ملا محسن فیض کاشانی و شیخ یوسف بحرانی منصف و معتدل بودند^۲ . علامه مجلسی (دوم) نیز به رغم آنکه از علمای اخباری شمرده شده ، اما دارای مسلک و طریقی بینابین اصولیین و اخباریین بود . زیرا وی در استنباط احکام فقهی ضمن استعانت از اصول فقه و قواعد آن ، به احادیث هم تکیه می کرد و احادیث را مناسب ترین راه برای رسیدن به واقع می دانست .

با وجود وقفه ای که ظهور اخباریگری در راه رشد علم اصول ایجاد کرد ، بزودی تالیف و شرح و تحشیه کتب اصولی از سر گرفته شد . از پیشاهنگان اجتهاد در عصر

^۱ عظیمی : تاریخ فقه و فقها ، ص ۲۵۸ .

^۲ - همان جا ، ص ۲۵۸ به بعد .

اخباری می توان از میرداماد، سلطان العلماء فاضل جواد، فاضل تونی، ملا محمد صالح مازندرانی، محقق حسین خوانساری و پسرش آقا جمال نام برد. دوره پنجم با ویژگیهایی همچون، پراکندگی در صفوف فقها، کثرت مناظرات فقهی، تالیف مجموعه های حدیثی، رویکرد مجدد به تفسیر روائی، کم شدن اهتمام به علم اصول فقه؛ تالیف نشدن مجموعه های فقهی و اکتفا به رساله های فقهی ممتاز است^۱.

دوره ششم که عصر توقف رشد اخباری و افزایش پویایی فقهی است و نقطه عطفی در تحول و توسعه علم اصول فقه شیعه است با سلسله جنیان آن وحید بهبهانی (م. ۱۲۰۶ ق.) آغاز شد و تا عصر آخوند ملا محمد کاظم خراسانی (۱۲۵۵ - ۱۳۲۹ ق.) ادامه دارد که از مشخصات آن آمیختگی مباحث فلسفی و منطقی با اصول فقه است. اصولیان بزرگی در این دوره به عرصه آمدند و آثار ارزشمندی تألیف کردند که به دلیل خارج بودن از حیطه مبحث از ذکر اسامی آنان خودداری می شود. دوره هفتم که عالی ترین دوره اجتهاد قلمداد می شود از عصر شیخ مرتضی انصاری (۱۲۱۴ - ۱۲۸۱ ق.) آغاز می شود و با ویژگیهایی چون اهتمام فقها به بخش عبادات و عقود، رواج حاشیه و تعلیقه نویسی بر آثار پیشینیان و ورود مقطعی فقها به مسائل سیاسی و همچنین انتخاب و تعیین شدن یک مرجع اعلم و اورع ممتاز است. دوره هشتم عصر به کمال رسیدن ابتکارات اصولی و ورود موثر فقها در امور سیاسی و اجتماعی است که با آخوند خراسانی شروع شده و تا رحلت آیت الله بروجردی ادامه دارد. آخرین دوره که دوره نهم است عصر تجدید حیات سیاسی فقه و استقرار حکومت فقهی است که از رحلت آیت الله بروجردی (به سال ۱۳۸۰ ق.) آغاز شده و تا به امروز تداوم دارد^۲.

اهل سنت و شیعه در عصر تشریح راه مشترک داشتند و از زمان مساله جانشینی پیامبر جدا شدند. اما پس از آن بر اثر گستردگی جامعه و تنوع موضوعات اختلاف نظر پیش آمد و استفاده از رای افزایش یافت. سرانجام مکتب رای به امامت ابوحنیفه که عمده امتیاز آن اتکا به قیاس بود و مکتب حدیث به سرکردگی مالک بن انس - امام فقه

^۱ عظیمی: تاریخ فقه و ...، صص ۲۹۷-۳۰۰.

^۲ - همان جا، ص ۳۵۷ به بعد؛ دائره المعارف شیعی، ذیل اصول فقه، ص ۹-۲۴۸.

مالکی - در مدینه پایه گذاری شد . احمد بن حنبل ، امام فقه حنبلی به صورت افراطی از مکتب رای دوری جست و همه احکام را در احادیث جستجو می کرد و شافعی با روشی کاملاً متعادل و بینابین ، لقب فقیه متعادل را گرفت تا جایی که فقهای شیعه او را بدین صفت ستوده اند^۱.

فقه اهل سنت با توجه به ویژگیها به ۶ دوره قابل تقسیم است :

اولین دوره که به عصر صحابه معروف است از سال یازدهم تا پایان قرن اول هجری است . دوره دوم عصر تابعان را در بر دارد که از اواخر قرن اول و به عبارتی از سال ۴۱ تا اوائل قرن دوم هجری را در بر دارد . دوره سوم که از اوائل قرن دوم تا نیمه قرن چهارم را شامل می شود ، دوره ظهور مذاهب چهار گانه فقهی و ائمه مجتهدین و پیشوایان بزرگ فقیه و مجتهد بود . چهارمین دوره ، عصر توقف اجتهاد ، گرایش به تقلید از فقهای گذشته و گزینش یکی از مذاهب چهارگانه برای دانشمندان بود که این دوره از اواخر قرن چهارم هجری تا سقوط عباسیان امتداد دارد . دوره پنجم ، عصر تقلید محض است که اجتهاد به نهایت ضعف خود رسید و این دوره طولانی از سقوط بغداد تا آخر قرن سیزده قمری را که مقارن با جنگ جهانی دوم است ، در بر گرفته است . ششمین دوره عصر حاضر را شامل می شود که از اواخر قرن ۱۳ ق . تا به امروز ادامه دارد . از ویژگیهای این دوره رها شدن از تقلید به مذهب خاص اهل سنت و باز شدن نسبی باب اجتهاد است که بر اثر ارتباط ملل اسلامی با غرب و فرهنگهای غربی و ضرورت تجدید نظر در امور شرعی مسائل روز پدید آمد^۲.

پنجمین دوره از فقه اهل سنت معاصر با سلسله صفوی است که در این دوره اجتهاد اهل سنت در نهایت ضعف خود به سر می برد و تمام امتیازات مثبت دوره قبل خود را از دست داد . در این دوره اجتهاد و تحقیق نبود^۳ و روح تقلید محض در بین

^۱ - عظیمی : تاریخ فقه و فقها ، ص ۵۲ .

^۲ - عظیمی : تاریخ فقه و فقها ، ص ۵۶ به بعد ؛ گرجی : تاریخ فقه و فقها ، ص ۱۳ - ۱۵ .

^۳ - گرجی ابوالقاسم : تاریخ فقه و فقها ، ص ۱۰۸ و ۱۱۰ .

فقه‌های این دوره حاکم بود. تنها تلخیص و اختصارات آثار پیشینیان، دستاورد تالیفی آنان بود.^۱

کلام

کلام در لغت، سخن گفتن است و در اصطلاح دفاع از دینت به ویژه اعتقادات در برابر معارضان به وسیله ادله عقلی است.

علم کلام را علم اصول دین یا فقه اکبر (علم به فروع دین را فقه اصغر گفته اند) یا علم نظر و استدلال دینی و یا علم توحید و صفات هم نامیده اند که عبارت از علمی است که به وسیله آن به احوال مبدء و معاد بر طبق قانون اسلامی آگاهی می توان یافت. بدین ترتیب علم کلام در ابتدا صرفاً به بحث هایی همچون توحید، ایمان و غیره می پرداخت.^۳

پیدا شدن علم کلام از زمانی بود که مسلمانان با امر فتوحات و گسترش قلمرو اسلامی با اقوام دیگر سرو کار یافتند و به دلایل مختلف^۴ اختلاف عقاید در میان آنان آشکار گردید. مسلمانان جهت دفاع از حریم دین مبین اسلام، یادگیری روش های جدید فکری و قواعد استدلالی را برای مقابله با انحرافات عقیدتی و اختلافات سیاسی لازم و ضروری یافتند. بنابراین اندک اندک به کسب علوم عقلی و فنون بحث و جدل پرداختند. سه نکته مهم در مفاهیم دینی و اصول اعتقادی مسلمانان که متکلمین بدان می پرداختند عبارت بودند از: ایمان و پایگاه صاحب معاصی کبیره؛ صفات و ذات خدا؛ جبر و اختیار.^۵ زمان پیدایش مسائل علم کلام با زمان پیدایش مکاتب کلامی فرق دارد. مسائل کلامی با دعوت پیامبر اکرم (ص) آغاز می شود اما مکاتب کلامی در دوره های بعد و بر اثر حوادث سیاسی و اجتماعی تاسیس شده، هر کدام تاریخ تاسیس مختص

^۱ - ابوالقاسم گرجی: تاریخ فقه و فقهها، ص ۱۰۸ و ۱۱۰؛ عظیمی، تاریخ فقه و فقهها، ص ۹۳ - ۹۲.

^۲ - حلبی: تاریخ علم کلام در ایران و جهان اسلام، ص ۲۹.

^۳ - همان جا، ص ۳۰.

^۴ - علامه شبلی نعمانی در تاریخ علم کلام شش دلیل را ذکر کرده است، ص ۸ به بعد.

^۵ - حلبی: علم کلام در ایران و جهان اسلامی، ص ۳۶.

خود را دارد. دقیقاً هم معلوم نیست که از چه زمانی نام " کلام " را بر استدلال عقلی در اصول عقاید اسلامی نهاده اند. از برخی اشارات به قرون دوم و سوم هجری حدس زده می شود، اما به یقین از اوایل قرن چهارم هجری بود که نام کلام بر این فن یا علم نهاده شد. ابوالحسن علی بن اسماعیل اشعری (وفات ۳۲۴ هـ. ق) یکی از نخستین نویسندگانی است که در کتاب خود از علم کلام یاد کرده، از حقانیت آن در برابر برخی از ظاهر پرستان و محدثان دفاع کرده است و نشان داد که مباحث علم کلام همه مستند به قرآن مجید و مقتبس از آیات گوناگون آن است. اما ابوالهذیل علاف (وفات ۲۲۶ هـ. ق) را نخستین فردی می دانند که در فن علم کلام کتاب نوشت^۱.

بعد از ظهور علم کلام، محدثین و علمای ظاهر جداً با آن مخالفت ورزیدند و آن را حرام و اهل کلام را زندیق شمردند. اما حمایت و توجه اکثر خلفای عباسی و دیالمه موجب حفظ آن شد^۲. با ظهور امام محمد غزالی معروف به حجه الاسلام (۴۵۰ - ۵۰۵ هـ. ق) علم کلام اعتبار بسیار یافت. او در واقع فلسفه را برای رد آن علم و در دفاع از علم کلام به خدمت گرفت. اهمیت و اعتبار غزالی در علم کلام به جایی رسیده بود که ابن خلدون او را همراه ابوالمعالی جوینی (امام الحرمین) و امام فخر رازی از " مذهببان بزرگ علم کلام از فلسفه " بشمار آورده و در مدح او بسیار سخن گفته است. غزالی در کتاب " احياء العلوم " آنچه از علم کلام دانستن آن بر هر مسلمانی واجب است، یاد کرده است و معتقد بود که متکلمان برای یاری دین و سنت و محافظت از آن ها پیدا شدند. بدین ترتیب او به فضل متکلمان و اهمیت آنان در رد و نقض بدعتها اعتراف می کند^۳. اما علم کلام با امام فخر رازی (وفات ۶۰۶ ق.) به اوج خود رسید.

دوره طولانی خلافت عباسی با حمله مغول روی به انقراض گذاشت و کشورهای اسلامی در میان مهاجمان مغول از شرق و صلیبی های مسیحی از غرب در زمان پیشتر دچار گرفتار هرج و مرج و قتل عام گشتند. با این همه وقایع مزبور سبب شد که قدرت

^۱ - شبلی نعمانی: تاریخ علم کلام، ص ۲۶.

^۲ - همانجا، ص ۲۵ به بعد؛ حطبی، علم کلام در ایران و جهان اسلامی، ص ۱۶۵ به بعد.

^۳ - حطبی، علم کلام...، ص ۴ - ۲۶۳.

های سیاسی نتوانند از مکتب کلامی خاصی حمایت و دیگر فرقه ها را سرکوب کنند . از سوی دیگر تصوف که پیش از حمله مغول تار و پود ممالک اسلامی را فرا گرفته بود و علوم عقلی به ویژه کلام را بر نمی تافت ، به دلیل مشکلات اقتصادی پس از تهاجم مغول به شدت تضعیف شد ، و زمینه مناسبی برای آغاز دوباره علم کلام و دیگر علوم عقلی پدید آمده بود .

خواجه نصیرالدین طوسی شخصیت برجسته این دوره توانست از فرصت پیش آمده به خوبی استفاده کرده ، جریانی نوین را در علم کلام و دیگر علوم عقلی ایجاد کند ؛ به گونه ای که متکلمان پس از وی تحت تاثیر شیوه ابداعی که تکامل یافته نظام مورد نظر نوبختی بود ، قرار گرفتند . این جریان در حوزه علمیه حله به همت علامه حلی شاگرد نام آور خواجه به پرچمدار علوم اسلامی در قرن هشتم تبدیل شده و در حوزه شیراز نیز به دست سید شریف جرجانی و ایلچی بنیان گذاشته شده ، به بهترین وجه ادامه یافت .

کلام در آغاز این دوره به فلسفه مشاء گراییده بود و در پایان نیز به فلسفه اشراق و عرفان نزدیک شد . آن دوگانگی موجود میان متکلمان و فلاسفه که در عصر عباسی بسیار نمود داشت ، در این عصر ضعیف گردید و از میان رفت . بررسی سیر کلام در عصر مغول نشان می دهد که فرقه ها و مکاتب کلامی تثبیت یافتند و با فاصله گرفتن اشاعره از اهل حدیث عقل گراتر شدند . با گرایش کلام حوزه شیراز به تشیع در اواخر قرن نهم و شیعه شدن محقق دوانی^۱ و محقق خفری و آشکار شدن تشیع خاندان دشتکی مرکز علمی اهل سنت کم رونق گشت و پویایی آن ضعیف شد .

در دوره صفوی ، دو حوزه نجف و اصفهان وارث تلاش های علمی و علوم عقلی مسلمانان شده ، چراغ مباحث عقلی را در شرق اسلامی یعنی از بین النهرین تا شبه قاره هند روشن نگاه داشتند . نقطه عطف این دوره درخشش صدرالمتالهین است که چهار جریان کلام ، عرفان ، مشاء و اشراق را در اندیشه خویش به هم پیوند داد و مکتب " حکمت متعالیه " را

^۱ خوانساری : روضات الجنات ، ج ۲ ، ص ۲۴۰ .

بنیان نهاد^۱ و دیگر مکاتب کلامی را تحت تاثیر خود قرار داد. . از بزرگانی که در زمینه علم کلام در عصر صفوی کتاب تالیف کرده اند می توان از مقدس اردبیلی (م . ۹۹۳ ق) ؛ حسن بن مولی عبدالرزاق لاهیجی قمی (م . ۱۱۲۱ ق .) و محقق آقا جمال الدین خوانساری (م . ۱۱۲۵ ق .) نام برد که هر سه این بزرگان کتاب های خود را تحت عنوان اصول دین به زبان فارسی و خوانساری کتاب خود را برای شاه سلطان حسین نگاشته است^۲.

ظهور جریان اخباریگری در این دوره نیز تنها تاثیراتی جانبی بر روند علم کلام بر جای نهاد . در این دوره تقابل فلاسفه و متکلمان به تقابل اخباری ها و متکلمان فیلسوف تبدیل شد . به تدریج با ظهور عنصر جدیدی بنام استعمار در جوامع اسلامی که در لباس میسیونرهای تبلیغی مسیحیت ، اعتقادات مسلمانان را به اشکال مختلف مورد هجوم قرار داده بودند ، بزرگانی چون میر احمد علوی شاگرد میر داماد با نوشتن کتاب مصقل صفا ، قاضی نورالله شوشتری با کتاب خاتون آبادی و متکلمین دیگر به دفاع از مسلمانان پرداختند^۳.

تفسیر

تفسیر در لغت به معنی ایضاح و تبیین است . چنانکه در قرآن کریم ، سوره فرقان ، آیه ۳۳ نیز واژه تفسیر با مفهوم بیان واضح و روشن آمده است اما در اصطلاح تفسیر قرآن همان علم فهم قرآن است . شیخ طوسی مراد از تفسیر قرآن را دانستن معانی و مقاصد آن و اغراض گوناگون آن می داند. در یک تعریف کامل تر ، مراد از تفسیر نه تنها مربوط به معانی الفاظ است که فهم محتوای کلام هم منظور است. تفسیر در اصطلاح عام به شرح و توضیح کتابهای علمی ، ادبی و فلسفی هم اطلاق می شود . همچنین تفسیر یکی از صنایع ادبی هم هست اما به دلیل کثرت استعمال تفسیر در بیان معانی الفاظ و عبارات قرآن ، در عرف دانشمندان اسلامی و همه مسلمانان بر تفسیر قرآن دلالت می کند .

۱ - مطهری : مجموعه آثار ، ج ۳ ، ص ۲۴۹ .

۲ - دائره المعارف شیعه ، ص ۲۴۴ ذیل اصول الدین .

۳ - رسول رضوی : ادوار تاریخی علم کلام اسلامی ؛ ensani.irwww ؛ مطهری - مرتضی : مجموعه آثار ، ج ۳ ، تهران ، انتشارات ، صدرا ، چاپ اول ، ۱۳۷۰ .

بر طبق مذهب اثنی عشریه ، علم تفسیر همان تفهیم مراد الله است از قرآن مجید در حد استطاعت بشر مستند به قواعد لسان العرب و اسلوب آن ، غیر معارض با کتاب و سنت و اجماع . اولین مفسر و بیان کننده قرآن مجید ، خداوند متعال است چنانکه این نکته با کلمه " بیان " اشاره شده است .^۱ مفسر دوم رسول الله (ص) و سومین مفسر قرآن خود قرآن است که به دلیل وجود ایجاز و اطناب ، عام و خاص ، مجمل و مبین ، ناسخ و منسوخ و غیره برخی آیات ، آیات دیگر را توضیح می دهند . چهارمین مفسر قرآن ، عترت است .

اولین مکتب که آغاز تدوین تفسیر قرآن است همانا مکتب اهل بیت (ع) است و امتیاز آن همان انتسابش به پیامبر اکرم و منزّه بودن از آراء منحرف است . از اولین تالیفات در زمینه تفسیر در قرن اول هجری ، تفسیر امیر المومنین علی بن ابیطالب (ع) است که به نام " تفسیر ستین نوعاً من انواع علوم القرآن " معروف است .^۲

دانش شرح و تبیین آیات قرآن که از عهد نزول وحی با شخص پیامبر آغاز شد ، پس از رحلت آن حضرت بتدریج بسط و تنوع یافت و گرایشها و روشهای مختلف در این حوزه پدید آمد . علاوه بر فراهم آمدن آثار فراوان تفسیری به عربی و فارسی و سایر زبانها ، در طول چهارده قرن ، مبانی و قواعد تفسیر نیز از دیرباز تدوین گردید .

درباره علم بودن تفسیر اختلاف نظر وجود دارد .^۳ تفسیر از همان زمان نزول قرآن در میان قوم عرب بوجود آمد . نیاز مسلمانان اولیه به درک ظرایف قرآن و باطن آیات و همچنین فهم جنبه عملی قرآن برای اجرای صحیح احکام و دستورات کتاب خدا سبب ضرورت و اهمیت علم تفسیر گشت .^۴ به خصوص ، ویژگیهای اسلوب بیان قرآن ، سطوح و مراتب گوناگون علوم و معارف نهفته در آن به لحاظ مراتب ظهور و خفا و سهولت و صعوبت فهم ، همگی بر ضرورت بوجود آمدن علم تفسیر می افزود . گذشته از ضرورت تفسیر و نیاز مسلمانان به آن ، نقل های بسیاری درباره اهمیت و فضیلت علم تفسیر به عنوان شریفترین

^۱ - قرآن مجید ، القیامه ، ایه ۱۹ .
^۲ - دائره المعارف تشیع ، ص ۴۷۰ - ۴۶۸ .
^۳ - همان جا ، ص ۶۲۰ .
^۴ - همانجا ، ص ۶۲۲ .

علوم دینی و از واجبات کفایی، بر جا مانده است. به عبارت دیگر بهترین قاری قرآن کسی است که قرائت را با درک و فهم معانی آیات آن همراه کرده باشد.

روشها، گرایشها و رویکردهای گوناگون مفسران قرآن موجب پدید آمدن اختلاف های فراوان و گاه اشتباهاتی در بیان مفاهیم آیات قرآن شده است. لذا برای جلوگیری از این اختلافات، آموختن علوم متعددی را برای مفسر لازم شمرده اند. مهمترین این علوم بدین قرارند: علوم ادبی شامل لغت و صرف و نحو و معانی و بیان و بدیع به منظور شناخت ساختار الفاظ قرآن و ترکیب آنها و نیز فصاحت و بلاغت آیات قرآن؛ علوم قرآنی شامل قرائات و شناخت ناسخ و منسوخ و اسباب نزول برای قرائت صحیح الفاظ قرآن و ترتیب و اسباب و شرایط نزول آیات؛ علوم حدیث شامل درایه و رحال به منظور تشخیص اعتبار راوی حدیث؛ علوم دیگری نظیر اصول فقه و فقه و کلام و نیز علم موهبت که برای آشنایی مفسر با علم فقه و کلام ضروری است زیرا بخش شایان توجهی از آیات قرآن شامل آیات احکام و مباحث اعتقادی است. اما روش اکتساب علم موهبت متفاوت با سایر علوم است زیرا مفسر این علم را از طریق عمل به دست می آورد و خداوند آن را به هر کسی که به دانسته های خویش عمل نماید، عنایت می کند. هر اندازه که شخص از طهارت نفسانی بالاتری برخوردار باشد، میزان فهم او از آیات قرآن بیشتر خواهد بود. علاوه بر علوم فوق، مفسر برای تفسیر قرآن باید از منابع معتبر استفاده نماید که یک قسم آن شامل منابع نقلی همچون قرآن، احادیث پیامبر و اهل بیت، گفته های صحابه و تابعین است و قسم دیگر منابع لغوی است که چون معانی و کاربردهای لغت را در زمان نزول قرآن روشن می کنند، اهمیت دارد. قسم سوم از منابع تفسیر، قوه استنباط مفسر است. رعایت قواعد تفسیر که بکار بستن آنها برای ارائه تفسیر صحیح لازم است همچون قواعد عمومی و ترجیحی، اصل مهم دیگر است. تفسیر قرآن بدون رعایت قواعد ذکر شده و فرا گرفتن علوم مورد نیاز، از مهمترین مصادیق تفسیر به رای دانسته شده است. که در این مورد دانشمندان دو دیدگاه متعارض حرام و جایز (مشروط) داشته اند.^۱

^۱ - دانشنامه جهان اسلام، تفسیر، ص ۶۲۴.

پس از رحلت پیامبر (ص)، تفسیر از دو طریق استمرار یافت: اهل بیت و صحابه از دیدگاه شیعه، حدیث ثقلین صراحتاً بیانات خاندان پیامبر (ص) را در امر دین و شرح و توضیح قرآن معتبر شمرده است. صحابه نیز به دلیل زیستن در کنار پیامبر اکرم و قرار گرفتن در شرایط نزول آیات، مرجع پاسخگویی به سوالات مسلمانان درباره معانی الفاظ و عبارات قرآن شدند و علاوه بر روایاتشان از پیامبر، به اجتهاد نیز روی آوردند. بزرگان صحابه پس از چند دهه، در مناطق مختلف پراکنده شدند و در هر جا مدرسه ای تفسیری پدید آمد که توسط تابعین (شاگردان صحابه) تقویت گردید. مهمترین این مدارس تفسیری صحابه در مکه، مدینه و عراق بنا نهاده شد و خراسان نیز در عهد تابعین از مراکز دینی بود. تکوین و تحول دانش تفسیر قرآن در پیوند با شکل گیری و تحول علوم بلاغی و دانش کلام صورت گرفت. از اینرو به علت ابتدایی بودن این علوم، در مقایسه با عهد صحابه تغییرات خاصی در دانش تفسیر و تفسیر نگاری عهد تابعین دیده نمی شود.

تفسیر در این مرحله غالباً از طریق روایت و به طور شفاهی منتقل می گردید. به عبارت دیگر مرحله اول شکل گیری تفسیر، مرحله روایت تفسیری پیامبر از قرآن بود. پس از شروع تدوین حدیث، روایات تفسیری نیز در متون حدیثی در بای جداگانه وارد گردید. بدین ترتیب از آغاز تا پایان قرن دوم را می توان دوران تطور تفسیر از مرحله نقل شفاهی تا مرحله تدوین دانست. بتدریج تفسیر از حدیث جدا شد و علمی مستقل گردید و در نتیجه تفاسیری تالیف گردید اما هیچیک از آنها از حد تفسیر مأثور، همان روایت تفسیری پیامبر و امامان و اصحاب موثق از قرآن، تجاوز نکرد. تا اینکه تفسیر طبری از قرآن تالیف شد که خود نقطه عطفی در تاریخ تفسیر به شمار می آید.

گام مهم در رشد و گسترش تفسیر در قرن چهارم بود که مباحث اجتهادی در تفسیر قرآن دخالت داده شد. از جمله عوامل موثر در رشد و بسط تفسیر این دوره، تدوین علوم گوناگون، ترجمه کتب فلسفی، ظهور اختلافات فقهی و کلامی و رواج تعصبات فرقه ای و مذهبی بود. بدین ترتیب بر اساس ویژگیهای موثر فوق، تفسیر نگاری نیز از منظرهای مختلف رایج شد که تا قرن چهاردهم ادامه یافت: تفسیر نگاری ادبی، فقهی، عقلی - کلامی، عرفانی، علمی و

غیره . گاه تلاشهایی برای تلفیق دو یا چند نگرش یا جمع بین نقل و عقل هم در تفسیر صورت می گرفت . در دوره معاصر علاوه بر تفسیر نگاری به شیوه متداول قدیمی ، تفسیر موضوعی نیز پدید آمد که آیات قرآن را بر اساس موضوعی خاص گردآوری و تفسیر می شد^۱ .

اهتمام امامان شیعه علاوه بر شرح الفاظ آیات قرآن ، بیشتر معطوف به تفسیر محتوایی و مفهومی قرآن و ارشاد امت و عالمان به چگونگی بهره گیری از آن بود . روش ائمه ، روش تفسیری قرآن به قرآن بود یعنی تفسیر آنان با استناد به سایر آیات قرآن صورت می گرفت^۲ . تعداد ده تن از اصحاب مشهور ائمه نیز که برخی از آنها یاران یا شاگردان چند امام بوده اند ، در عداد مفسران قرآن ذکر شده اند . در زمینه ادبی که مشتمل بر مباحث زبانی و ادبی قرآن مانند لغت ، اعراب و بلاغت است ، نیز تفسیرهایی ارائه گردید که با توجه به هر شاخه ، نام یافته است مانند تفسیر نحوی ، تفسیر بلاغی ، تفسیر لغوی^۳ .

تفسیر فقهی یکی از گرایشهای تفسیری قرآن است که به تفکیک و دسته بندی و تحلیل و تفسیر آیاتی می پردازد که با احکام فقهی ارتباط می یابد . دو دانش تفسیر و فقه که در یک بستر تاریخی بوجود آمدند در اصول و شیوه های فهم و منابع با یکدیگر در ارتباطند . از نظر شیعه تعداد آیاتی که حاوی احکام عملی و تکالیف فقهی مسلمانان است ، حدود پانصد تاست . تفسیر فقهی را از آن جهت که فقها آن را بر عهده دارند ، از دقیق ترین تفاسیر دانسته اند^۴ .

در تفسیر عقلی - کلامی ، مفسر در تفسیر آیات به رای خود تکیه می کند و با بهره گیری از کلام و فلسفه به تفسیر آیات و احیاناً به اثبات دیدگاههای کلامی خود یا رد آرای کلامی مخالفان خود می پردازد . پیدایش این گرایش به وجود آیات زیادی در قرآن باز می گردد که دعوت به تعقل و تدبر می کند . ریشه های تفسیر عقلی - کلامی نسبت به تفسیر متأخر است و در قرن سوم و چهارم با بسط و اشاعه علم کلام ، تفسیر کلامی نیز رواج یافت و در این میان ، تفاسیر معتزلی را می توان نقطه عطفی به حساب آورد . معتزله از نخستین کسانی بودند که به اهمیت عقل و رأی در تفسیر آیات تاکید کرده آن را در تفاسیر خود به کار بردند .

^۱ - مهرداد عباسی : تفسیر ، دانشنامه جهان اسلام ، ج ۷ ، ص ۶۲۵ - ۶۲۶ .
^۲ - محسن قاسم پور : تفسیر اهل بیت ، دانشنامه جهان اسلام ، ج ۷ ، ص ۶۲۹ - ۶۳۱ .
^۳ - باقر قربانی رزین ، تفسیر ادبی ، دانشنامه ... ، ج ۷ ، ص ۶۴۶ - ۶۴۱ .
^۴ - عباسی ، تفسیر فقهی ، دجا ، ج ۷ ، ص ۶۴۶ - ۶۴۸ .

برخی از فیلسوفان عصر صفوی همچون ملاصدرا با بکارگیری عنصر عقل و معلومات فلسفی، تفاسیری فلسفی نوشته اند. " تفسیر القرآن الکریم " و " مفاتیح الغیب " هر دو از ملاصدرا (متوفی ۱۰۵۰) است^۱.

تفسیر عرفانی شاخه دیگری از تفسیر قرآن است که عبارت است از مجموعه دریافت های درونی عارف و نیز حاصل تأملات و استنباط هایی است که از ذوق و تجربه عرفانی او سرچشمه می گیرد. بر اساس دیدگاهی دیگر تفسیر عرفانی برداشتی است استعاری و مجازی و رمزی از قرآن. پیشینه تفسیر عرفانی به دوران صدر اسلام و روزگار پیامبر می رسد مثنوی معنوی مولای از تفاسیر عرفانی قرآن کریم بشمار می رود و حدائق الحقایق از معین الدین فراهی هروی مشهور به ملا مسکین از عارفان قرن دهم نمونه ای از این آثار است^۲.

تفسیر علمی شعبه دیگری از علم تفسیر است که مفسر می کوشد بین آیات قرآن و یافته های علم تجربی ارتباطی بیابد و به شرح آن پردازد. در اتخاذ این روش امام محمد غزالی (متوفی ۵۰۵ ق.) پیشرو بوده است. غزالی معتقد بود که در تفسیر قرآن می توان از علومی بهره گرفت که در زمان نزول قرآن برای مردم ناشناخته بوده است. کتاب " التفسیر الکبیر " فخر رازی را نمونه ای عملی از این روش دانسته اند. تفسیر علمی در دوران جدید حاصل دغدغه دینداران و علمای اسلامی در رویارویی با غرب بشمار می رود که به روشی متمایز و مستقل از گذشته بدین کار می پردازد^۳. تفاسیری نیز از سوی خاورشناسان بر قرآن نگاشته شده که بر اساس نحوه مطالعات و آشنایی آنها با اسلام، به چند دوره تقسیم می شود. آغاز این دسته از تفاسیر به اواخر قرن اول هجری باز می گردد که مشخصاً به ردیه نویسی یوحنا دمشقی بر اسلام اشاره دارد. در طی چندین سده بعد، آگاهی غریبان از قرآن مبتنی بر ردیه های کشیشانی بود که اطلاعات خود را عموماً از منابع دست دوم و ردیه های دیگر گرفته بودند^۴.

^۱ - محسن معینی: تفسیر عقلی - کلامی، دانشنامه جهان اسلام، ج ۷، ص ۶۵۲ - ۶۴۸.

^۲ - قاسم پور: تفسیر عرفانی، دانشنامه جهان اسلام، ج ۷، ص ۶۵۶ - ۶۵۲.

^۳ - شادی نفیسی: تفسیر علمی، دانشنامه جهان اسلام، ج ۷، ص ۸ - ۶۵۶.

^۴ - محمد کاظم رحمتی: خاورشناسان و تفسیر، دانشنامه جهان اسلام، ج ۷، ص ۶۶۹.

در دوره صفویه تفسیر همچنان به شیوه سنتی جریان داشت و گرایشهای جدید تفسیری بیشتر مربوط به دوره قاجار به بعد است. مهمترین مفسر عصر صفوی ملا صدرا است که مجموعه ای از تفاسیر برخی سوره های قرآن را به صورت رساله های پراکنده و در مدتی کمتر از بیست سال نوشت. تفاسیر ملاصدرا به ترتیب سوره های قرآن تنظیم و در یک جلد به چاپ رسیده است^۱ و برخی از آنها به فارسی نیز ترجمه شده است. ملا صدرا قصد داشت تفسیری کامل و جامع بنویسد ولی موفق نشد. وی در حدود سال ۱۰۴۰ ق. کتاب "مفاتیح الغیب لفتح خزائن العلوم المبراه [عن الشک و الریب]" را به عنوان مقدمه ای برای تفسیر جامع نوشت. وی در برخی از تفاسیر خود بر سوره ها همچون تفسیر سوره حدید و از آن بیشتر در تفسیر سوره جمعه مطالب عرفانی و ذوقی بیشتری را نگاشته است. "مفاتیح الغیب" عنوان کتابی در تفسیر قرآن از ملاصدرا است که در آن به شرح اصول و مبانی تفسیر خود پرداخته و مباحث فلسفی و عرفانی را همراه با برخی آرا و تعبیرات بزرگان قبل از خود آورده است^۲.

ملاصدرا در نگارش رسائل تفسیر از شیوه مفسران پیش از خود چندان دور نشده است، ملا صدرا عالم را سه گونه (دنیا، آخرت و عالم الاهیت) می دانسته و عقیده داشته است که الفاظ قرآن نیز گاهی بر پدیدارهای آشکار و محسوس دنیا، گاه بر سر آخرت و گاه بر سیر سیر (عالم الاهیت) دلالت دارند. به همین دلیل او از کسانی که تفسیر قرآن را فقط محدود به بحث های لغوی و ادبی و قرائت و نقل روایت می دانند، انتقاد کرده است. شیوه وی در تفسیر، مراجعه به سایر تفاسیر و عقاید پیروان هر یک از فرقه ها بود و در مرحله دوم مطالبی مشتمل بر لطایف و اشعار عرفانی و حکمی را از بزرگانی آورده است که وی آنها را "اهل الله" و "اهل الکشف و الاشاره" نامیده، همچون خواجه عبدالله انصاری، بایزید بسطامی، مولوی و عطار و همچنین استفاده از آراء و آثار فیلسوفان اسلامی و پیش از اسلامی نیز در روش او معمول بود^۳.

^۱ - به کوشش شیخ احمد شیرازی، به نام تفسیر ملاصدرا، چاپ سنگی، تهران، ۱۳۲۲.

^۲ صدرالدین شیرازی: مفاتیح الغیب، مقدمه خواجوی، ص س.

^۳ - ثبوت اکبر: تفسیر ملاصدرا، دانشنامه جهان اسلام، ج ۷، ص ۷۱۹-۷۱۷.

دانش های ادبی

تاریخ رواج و انتشار زبان فارسی که از آغاز سده ی پنجم هجری شروع شده بود، به هنگام ظهور صفویان ، دامنه ی آن در غرب با پیروزیهای دولت عثمانی تا شبه جزیره ی بالکان در اروپا گسترده شد و در شرق نیز با وجود دولتهای متعدد خاندانی در هند هر یک به نوعی میراث دار زبان و ادب فارسی بودند و در شمال شرقی ، آن سوی آمویه دریا تا آسیای میانه نیز ازبکان و خانان مغول تمایل به زبان و ادب پارسی داشتند. دانش های ادبی عهد صفویان دنباله رو عهد تیموریان بود. دوره ی تیموری یکی از دوره های مهم ادب پارسی و شهر هرات با مرکزیت هنری ، ادبی و علمی خود مکتبی را به نام خود (مکتب هرات) پایه گذاری می کرد که در ایجاد مکاتب پس از خود در ایران و هند تأثیر آشکاری داشت. خواندمیر عده ی زیادی از مشاهیر ، عرفا، ادبا و شعرای هرات را در کتاب خویش آورده است.¹

اما در عصر صفوی دو عامل عمده در خط سیر دانش های ادبی تأثیر گذاشت. اولی مهاجرت خاندان عالمان شیعی به ایران که موجب ترویج ادب عربی و تألیف و تدوین کتابهای فراوان به زبان عربی بود . هر چند کتابهای اساسی در ادب عربی بیشتر در قلمرو عثمانی و در مجمع دانشمندان آن سامان که بخشی نیز ایرانیان مهاجر بدانجا بودند، فراهم آمد و آثاری که در ایران در این زمینه تألیف شد به ندرت به پای آن آثار می رسید. دیگری رواج زبان ترکی در دربار و تا حد زیادی در جامعه که بیشتر نیز از دوره ی تیموریان حکومت صفوی بیشتر هم و غم خود را صرف اشاعه ی آیین تشیع و تشویق ادبیات دینی می کرد تا از طریق وحدت مذهبی به ایجاد وحدت سیاسی توفیق یابد. اما در مورد ادبیات غیردینی نه تنها به توسعه ی آن اقدامی نکردند بلکه به آزار صاحبان آنها به ویژه متصوفین و اهل سنت برآمدند . حکیم و قاضی میر حسین میبدی صاحب تألیفات فراوان که از صوفیان و متکلمان و شاگردان جلال

¹ خواندمیر ، حبیب السیر ، ج ۴ ، صص ۳۳۳-۳۶۳ .

الدین دوانی بود، به گناه آنکه " صوفی فناتیکی " به شمار می رفت از سوی اسماعیل اول به مرگ محکوم شد و در حضور سفیر سلطان بایزید دوم عثمانی اعدام گردید.^۱ بنابراین از یک سو تعصبات مذهبی و تنگناهایی که حکومت صفوی بر اساس مصالح سیاسی خود برای دانشمندان و سخنوران ادب پارسی ایجاد می کرد و از سوی دیگر وجود پناهگاههای امن زمینه مناسب و رفاه و ثروت در دربارهای روم و هند، مهاجرت دانشمندان ایرانی به آن دو کشور و بیشتر به هند شروع شد.

مهاجرت دانشمندان به قلمرو عثمانی (روم) موجب ارتباط زبان فارسی و ترکی و تألیف کتابهایی خصوصاً در لغت فارسی به ترکی و برعکس شد. اما در هند وضعیت بسیار مساعدتر بود. دربار گورکانیان، زبان فارسی را زبان رسمی خود و زبان اهل علم و ادب و سیاست و دین قرار دادند.^۲ حضور رجال و بزرگان ایرانی که به ترتیب پادشاهان هندی و خاندان های جزء فلات دکن هند همت می گماشتند و یا حکومت آنان را اداره می کردند، باعث شد تا حکومت های هند رنگ کاملاً ایرانی به خود گیرد. بدین ترتیب در دهلی دربار بزرگتری که دربار ثانی ایران بود، ایجاد شد. در حالی که در دربار اصفهان همه ترکی صحبت می کردند، در دربار دهلی همه فارسی حرف می زدند و زبان فارسی به عنوان زبان علمی و مرفقی پذیرفته شده، سخن گفتن به آن را دلیل شرافت و فضل و عزت خود می شمردند. به گونه ای که شاعران و دانشمندان و ادیبان بسیاری از مردم هند برخاستند و به نگارش کتابهای معتبر در انواع نثر و نظم به فارسی برآمدند.^۳

اما رواج زبان فارسی به معنی ثابت ماندن استواری آن همچون دوره های پیشین نبود. دگرگونیهایی که از قرن نهم در آن راه یافته بود، در دوره صفوی نیز تداوم داشت. عواملی

^۱ براون، تاریخ ادبیات ایران، ص ۸-۶۷.

^۲ فرشاد، تاریخ علم، ج ۱، ص ۹۸.

^۳ صفا، تاریخ ادبیات... ج ۵، ص ۴۳۱؛ بهار، سبک شناسی، ج ۳، صص ۲۵-۲۴۹.

که در دگرگونی زبان فارسی و تضعیف آن نقش داشتند، عبارت بودند از: رواج زبان ترکی و ترکی گویی به طوری که زبان برخی از نواحی ایران خصوصاً در آذربایجان را از لهجه ی آذری که از لهجه های قدیم ایرانی است به زبانی که به ترکی آذربایجانی شهرت داشت، تغییر داد؛^۱ ادامه ی تأثیر و نفوذ زبان عربی که در پی نثر تشیع و مهاجرت علمای مذهبی به ایران و احیاء دانشهای مذهبی صورت گرفت، بر شمار کلمات عربی در فارسی افزود.^۲ نفوذ و رواج روزافزون در سرزمینهای غیرایرانی همسایه ی خود بر نابساماینهای آن افزود و هر چه بیشتر این زبان را از اصالت خود دور کرد.، کم مایگی و آشفته گویی ها که ناشی از برخاستن گویندگان و نویسندگان ادب فارسی از میان مردم عادی ایرانی یا بی سرمایگان از ادب پارسی و یا غیر پارسی بودن آنان که از دیار ترکمانان و هندوان برمی خاستند و یا کنار گذاشتن سنتهای ادبی ارزشمند قدیم بود.^۳

آثار مشهور

نویسندگان آغاز عهد صفوی، چه آنان که به شبه قاره ی هند، عثمانی و ماوراءالنهر گریختند و چه آنان که ماندند، میراث دار عهد تیموری بودند. در واقع تغییر حکومت تغییری در شیوه ی نثر نویسندگان نبود. اما مطالب و اندیشه در حال تحول و تغییر بود. اما بر خلاف دربار هند، آثار مشهور فارسی ایران در دوره ی صفوی از دو ویژگی عمده رنج می برد: سستی لفظ که به تعبیری "ضعف تألیف است و گوینده در سخن خود قواعد لغوی و دستوری را رعایت نمی کرد. ویژگی دوم سخافت نسبی فکر که در بعضی انواع آثار مشهور آشکار و در برخی دیگر کمتر بود.^۴ از ویژگی های دیگر نثر فارسی می توان از موارد زیر نام برد: زبان فارسی چه نثر و چه شعر در طول زمان طولانی دو و نیم قرن و در حوزه ی وسیع جغرافیایی از بسفر و

^۱ صفا، تاریخ ادبیات...، ج ۵، صص ۴-۴۲۳.

^۲ همان جا، ص ۴۳۲.

^۳ همان جا، صص ۸-۴۳۶.

^۴ همان جا، صص ۱۴۴۲.

داردائل در قلمرو عثمانی تا فلات دکن در جنوب شبه قاره ی هند گسترده بود، از یک سبک مشخص پیروی نمی کرد؛ فراوانی واژه های عربی، جمله و عبارات تازی برای استشهاد یا به قصد اظهار فضل نویسنده؛ تأثیر دستور زبان عربی در زبان فارسی؛ پدیدار شدن نوعی نوشته های فارسی که بیشتر به ترکیبات زبان عربی شبیه بود و بیشتر در میان عالمان مذهبی متداول بود؛ به کار بردن واژه ها و ترکیبات ترکی و مغولی در نثر؛ نثر مصنوع (دراز گویی و افزودن واژه های مسجع و مترادف و مضاف بر یکدیگر اما در این عهد غلبه با نوشته هایی است که شیوه ی نثر مصنوع را به نحو ساده تر به کار برده اند، ویژگی صنعت گرایی که در اواخر دوره ی صفوی رونق بیشتری دارد؛ کم مایگی فکر و اطلاع و ذوق؛ سادگی و روانی نثر داستانها و کتابهای ادبی و تذکره ها و سرگذشت نامه ها و کتابهای اخلاقی و دینی که این ویژگی گاه مرهون بی اطلاعی مؤلف و مترجم از ادب فارسی بود نه کوشش در داشتن نثر مرسل و بی پیرایه.^۱

همچنین در عصر صفوی منشیان و مؤلفان پارسی گوی غیر ایرانی ظهور کردند که در ادب پارسی حائز مقامی بلند گردیده اند. علت این امر رواج زبان فارسی در کشورهای دیگر از زمان لشکرکشی های غزنویان به بعد بود.^۲ همچنین ویژگی هایی را برای زبان فارسی رایج در هند می توان برشمرد. ترجمه ی کتابهایی از سانسکریت به فارسی به دست افراد پرمایه که به تشویق پادشاهان آن دیار صورت گرفت و بر گنجینه ی ادب فارسی افزود. این کار که در دوره ی نهضت فرهنگی جلال الدین اکبری (متوفی ۱۰۱۴ق) صورت گرفت، عمدتاً با اهداف هندو و مسلمان صورت می گرفت. از مهم ترین آثار ترجمه شده از سانسکریت به فارسی " مهابهاراتا" و رامایانا" بودند. شیوه ی ساده نویسی و توجه به نثر مرسل از ویژگی های دیگر شیوه ی نویسندگی پارسی گویان هند بود.^۳

آثار منثور را به لحاظ تنوع موضوع به ۱۳ دسته تقسیم کرده اند:

^۱ صفا، تاریخ ادبیات... ج ۵، صص ۱۴۴۳-۱۴۵۲

^۲ همان جا، ص ۱۴۵۹

^۳ همان جا، صص ۴-۱۴۵۳.

۱- نثر صوفیانه و عارفانه که همه ی آثار عصر صفوی نثری ساده و روان و موجز دارند ، مانند " خلاصه المعارف " تألیف آدم بن سید اسمعیل موسوی در تصوف طریقه ی نقشبندیان؛ " زاد السالک " تألیف ملاحسن فیض ؛ " لوامع " درباره ی اصول تصوف اثر شاه علی اکبر .

۲- آثار مذهبی که مهم ترین بخش آن مربوط به قرآن بود ، خواه قرائت ، فقه ، تفسیر ، نیایشنامه ها ، کلام ، یا بیان اسرار قرآن که نمونه هایی از آنها در ذیل هر یک در فصل مربوط به خود آمده است .

۳- جستارهای اخلاقی . این آثار بیشتر لحن مذهب شیعه داشت و سرمشکهای اخلاقی بیشتر از گفتار و کردار پیشوایان دین اسلام گرفته می شد و آن دسته که در خارج از ایران نوشته شد در باب کشورداری است. مانند " سلوک الملوک " اثر فضل اله روزبهان خنجی ، اخلاق شمسی از حسن بن روزبهان شیرازی .

۴- موضوعات علمی که کتابهای بسیاری در زمینه ی سنگ شناسی ، جغرافیا، تاریخ طبیعی نوشته شد. نمونه هایی از اینها به ترتیب : جواهرنامه ی همایونی تألیف محمد بن اشرف حسینی رستمدراری؛ هفت اقلیم اثر محمد امین رازی ؛ حیوة الانسان تألیف کمال الدین محمد الدمیری و ترجمه حکیم شاه محمد قزوینی.

۵- قصه ها و داستانها که بیش از همه تشویق های پادشاهان هند و دکن مایه ی اصلی پیشرفت این نوع آثار بود. تداوم سنت قصه خوانی یا دفترخوانی یا شهنامه خوانی در آغاز قرن دهم هجری از یک سو و بی توجهی مرشدان کامل صفوی به این سنت سبب جمع شدن صاحبان این فن و ادب در دربارهای شاهان هندی و امیران وابسته بدان شد. به تدریج اندیشه ی تدوین قصه ها و داستانها موجب پیدایش کتابهایی در این زمینه گردید. عبدالنبی فخرالزمانی " دستورالفصحا " را درباره ی قصه ی ابوحمزه و آداب خواندن آن نوشته شده است.^۱

۶- در این دوره بیشتر داستانها مایه های دینی و مذهبی دارند. مانند حمزه نامه ، داستان شاه مردان علی، مختارنامه .

۷- تراجم احوال صوفیان که درباره شرح حال پیشوایان صوفیه است. سیرالعارفین اثر درویش جمالی ، نواقب المناقب اثر عبدالوهاب همدانی نمونه هایی از آن است.

۸- سرگذشت حکیمان و عالمان مانند " تاریخ حکما " اثر شمس الدین محمد شرزوری؛ " قول الحکما " اثر میر سید صدر الدین .

^۱ صفا ، تاریخ ادبیات ... ، ج ۵ ، صص ۱۴۹۹-۱۵۰۷ .

۹- تاریخ وزیران و امیران مانند " ارشادالوزرا" اثر صدر الدین محمد بن زبردست خان ؛ " مآثر الامرا اثر میرعبدالرزاق خوافی درباره ی ۷۳۰ تن از پادشاهان و وزیران عهد گورکانیان هند است .

۱۰- تذکره های فارسی که به ویژه در تألیف تذکره های شاعران رونق بسیاری داشت. " تحفه سامی از سام میرزا پسر شاه اسمعیل اول در سال ۹۵۷ق. تألیف شده ؛ " نفائس المآثر" اثر میر علاءالدوله حسنی و " گلستان هنر" و " مجمع الشعرا" و " مجمع الخیار" سه اثر از قاضی احمد قمی مورخ و " مجالس المؤمنین " قاضی نوراله شوشتری از نمونه های این آثار است. همچنین درباره زنان شاعره نیز تذکره " جواهر العجایب " و پادشاهان شاعر نیز تذکره " روضه السلاطین " هر دو اثر فخری هروی نوشته شده است.

۱۱- ترسل (نامه نگاری) در زمینه ترسل و انشاء فارسی کتابهایی درباره دستور نامه نویسی یا به صورت مجموعه نامه های نمونه در این دوره نوشته شده اند . کتاب " نامه نامی " را در باب قواعد انشاء با ذکر نمونه هایی از نامه ها بیان داشته است ؛ " منشآت السلاطین " معروف به " منشآت فریدون بیگ" نوشته نویسنده ترک فریدون بیگ از مجموعه های بسیار مهم نامه های شاهان ترک و ایرانی به یکدیگر است که در سال ۹۸۲ در عثمانی نوشته و به سلطان مراد سوم تقدیم کرد.

۱۲- نثرهای ادبی نوعی از نثر است که قصد نویسنده بیان اوصاف و احوال از طریق بیانات بلاغی و ادبی است . پیشوای این نویسندگان ظهوری ترشیزی است که آثارش به صورت سرمشق های درسی میان پارسی نویسان هند دست به دست می شده است . ملاطغرای مشهدی نیز دارای سی دفتر با نثرهای لطیف همراه با نظم است.^۱

۱۳- تاریخ نویسی عصر صفوی یکی از دوره های پررونق تاریخ نویسی در ایران و آسیای مرکزی ، هند و روم است . نکته ی حائز توجه آنست که آثار تاریخی که فقط در هند نوشته شده است به تنهایی هم سنگ و یا حتی برتر است از کلیه آثار که در قلمرو پادشاهان آسیای

^۱ همان جا ، صص ۱۵۶۰- ۱۵۸۲ .

مرکزی، عثمانی و صفوی نوشته شد. تاریخ های فارسی که در عهد صفوی تألیف شده اند، بر حسب موضوع قابل تقسیم بندی هستند.

آثار منظوم

شعر انواع و ویژگی ها

دوره تیموری از دوره های بزرگ رواج شعر در ایران و نواحی مجاور است. ادب فارسی خصوصا شعر به صورت یکی از پایه های اصلی "کمالیات" مورد توجه بزرگان ایران و روم و هند بود و تقریبا همه شاهان و شاهزادگان آنان خود را ناگزیر از فراگرفتن ادب پارسی دانسته، یا صاحب دیوان بودند و یا از حامیان و ترویج کنندگان شعر و ادب پارسی. خواندمیر تعداد شاعران نخبه این دوره را تا آخر عهد شاه اسماعیل اول صفوی دویست تن می شمارد و امیر علیشیر نوایی وزیر دانشمند و ادیب سلطان حسین بایقرا تعداد ۵۷۴ شاعر را در کتاب خود "مجالس النفائس" فهرست کرده است. بر این تعداد، عده ی کثیری از زنان که برخی صاحب دیوان شعر نیز هستند را باید افزود. در مجموع اشتغال به ادب و شعر و شاعری از فضائل طبقات درس خوانده شده بود. دو ویژگی شعر دوره تیموری که سپس به صفویان به میراث رسید و در قرن دهم هجری قوت بیشتری یافت، عبارت بودند از: سادگی؛ نکته سنجی و مضمون آفرینی.

همچنین از دوره تیموری انواع شعر به ویژه اشعار دینی رواج بسیاری داشت. شعر مدحی، قصاید مصنوع، مناقب، غزل، حماسه های دینی و تاریخی، داستان سرایی، اشعار عرفانی و اخلاقی رایج بود. به ویژه اشعار مذهبی که سپس در دوره صفوی مورد تاکید قرار گرفت، در این دوره به دست ابن حسام شاعر شیعه مذهب در خاوران نامه به اوج رسید. خاوران نامه اثر مهم ابن حسام از قدیمی ترین منظومه های حماسی دینی در ادب فارسی است که منظومه ای طولانی در ذکر غزوات حضرت علی (ع) و جنگاوری های اوست در سرزمین خاوران. این اثر در سال ۸۳۰ ق. پایان یافت. دیوان قصاید ابن شاعر مشهور قرن نهم هجری نیز در حمد خدا و نعت پیامبر است. بدون تردید وجود بزرگانی چون نظام الدین امیر علیشیر نوایی ملقب به خانی که وزیر معروف سلطان حسین بایقرا که خود شاعر و دارای چهار دیوان به ترکی و خمسه ای به تقلید پنج گنج نظامی به ترکی بود، در رواج شعر و شاعری تأثیر بسزا داشت.

در دوره صفوی، بی توجهی به شعر پارسی همچنان که در وضعیت عمومی زبان فارسی آورده شد، نخست به این علت بود که این دولت به دست ترکمانان ترک زبان پایه گذاری شد و همگی به ترکی صحبت می کردند و همچنین سیاست مذهبی شاهان صفویه که بیشتر هم خود را مصروف تربیت و نگهداشت عالمان دین میکردند، فضایی برای رشد و توجه به حوزه های ادب و شعر نمی گذاشت. بدین ترتیب فقط شعر مذهبی اندکی توجه یافت، اگر چه افرادی از خاندان سلطنتی صفوی همچون اسماعیل اول با تخلص خطایی و پسرانش سام میرزا صاحب "تحفه سامی" و برادران دیگرش همگی شعر می گفتند و یا از آن حمایت می کردند، اما بی اعتنایی و بی مهری آشکاری نسبت به شاعران، اشعار و مزارشان پس از توبه شاه طهماسب اول از پیش گرفته شد.^۱

در عالم آرای عباسی گزارش جالبی درباره شعر مذهبی در دوره شاه طهماسب اول وجود دارد. اسکندر بیگ ترکمان منشی در گزارش اسامی شعرای مهم دربار شاه طهماسب اول می نویسد که شاه در اوایل حکومتش توجه تمام به آنها داشت، ولی پس از انجام توبه و مبالغه ای که در امر به معروف و نهی از منکر به کار می برد، چون طبقه شعرا را از صلحا و زمهره اتقیا نمی دانست، توجه زیادی به آنان نمی کرد و اجازه ارائه قطعه و قصیده به آنان نمی داد. تا آنکه محتشم کاشانی (متوفی ۹۹۶ق.) قصیده ی غرابی در مدح شاه و قصیده ای دیگر در مدح شاهزاده پری خان خانم دختر شاه به نظم درآورده، از کاشان توسط پری خان خانم به عرض شاه رسانید. شاه از سروده شدن قصیده ی مذکور در مدح خود اظهار نارضایتی کرد و ابراز داشت قصاید را در مدح ائمه ی معصومین بگویند. صله اول از ارواح مقدسه حضرات و بعد از آن از وی توقع نمایند. در نتیجه محتشم صله ای دریافت نکرد و پس از آن هفت بند معروف خود را در مدح امامان سرود. شعرای پایتخت نیز به پیروی از محتشم شروع به هفت بند گویی کردند.^۲ زبان این نوع شعر بسیار ساده و روان و خالی از تصنع و تشبیهات دور از ذهن است و بیانگر احساسات عمیق مذهبی است. علاوه بر این اشعار و مرثیاتی قدیمی، یادآوری مصائب و رنجهای امامان الهام بخش ادبیات منظوم و منثور عامه پسند گردید و نوحه خوانی ها که به آنها روضه خوانی گفته می شده است، پدید آمد. کلمه روضه خوانی برگرفته از "روضه الشهداء" نام یکی از کتابهای معروف حسین واعظ کاشفی سبزواری شاعر

^۱ ریپکا، تاریخ ادبیات، ج ۱، ص ۵۲۶.

^۲ اسکندر بیگ، عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۱۷۸.

دربار سلطان حسین بایقراي تیموری است. وی منصب وعظ و خطابت را در هرات داشت و این کتاب را در ذکر ماجرای کربلا و اهل بیت سروده است.^۱

از دلایل دیگری که در طرد شعر از سوی حکومت صفوی وجود داشت، رد و طرد نگرش های صوفیانه ای بود که با شعر بسیار آمیخته بود از سوی مجتهدان متنفذ عصر شاه طهماسب اول بود. درویشان مولویه به دستور شاه از ایران بیرون رانده شدند. ^۲ این وضعیت در اواخر دوره صفویه به ویژه دوره سلطنت شاه سلطان حسین بسیار شدیدتر شد. با این همه، در دوره شاه عباس اول بود که اندکی مسامحه درباره شاعران غیر مذهبی صورت گرفت، که آن هم به قصد شبیه نمودن خود و دربارش به جلال الدین اکبر گورکانی (۱۰۱۴-۹۶۳ق.) و دربار وی بود. ^۳ عباس دوم حتی جزء شاعران نام برده شده و شعر دوستی و توجه وی به برخی شاعران همچون کلیم کاشانی و صائب تبریزی معروف بود. ^۴

معروف ترین شاعران دوره ی صفوی عبارت بودند از:

هاتفی خراسانی (۹۲۶ق، خواهرزاده ی جامی) ؛ هلالی (مقتول، ۹۳۵ق.) ؛ اهلی ترشیزی (متوفی ۱۹۳۴ق) ؛ اهلی شیرازی (متوفی ۹۴۲ق.) ؛ لسانی شیرازی (متوفی ۹۴۰ق) ؛ وحشی بافقی (متوفی ۹۹۱ق.) ؛ محتشم کاشانی (متوفی ۹۹۶ق.) ؛ محمد تقی الدین حیرتی (متوفی ۹۶۱ق.) .^۵ شیخ بهایی نیز با مثنوی نان و حلوا و شیر و شکر و میرداماد و میرابوالقاسم فندرسکی نیز از شاعران عهد شاه عباس اول است. عموم شعرای فوق به داشتن اشعار معروف و قصیده های مذهبی معروفند. به ویژه محتشم کاشانی که علاوه بر داشتن سوگندنامه معروف دوازده بند درباره ی فاجعه ی کربلا ، در آوردن ماده تاریخ در قالب شعر نیز زبردستی باورنکردنی داشت. چنانکه ۱۱۲۸ ماده تاریخ را در ۶رباعی درباره جلوس اسماعیل دوم (۹۸۴ق) جای داده است. ^۶

^۱ براون، تاریخ ...، ص ۱۸۴.

^۲ ریپکا، تاریخ ادبیات ...، ج ۱، ص ۵۲۷.

^۳ صفا، تاریخ ادبیات ...، ج ۵، ص ۴۵۰.

^۴ لطفعلی بیک آذربئیگلی، آتشکده آذر، ج ۱، ص ۷۷.

^۵ ریپکا، تاریخ ادبیات ...، صص ۵-۵۳۴.

^۶ همان جا، صص ۴-۵۳۱.

برخلاف دربار ایران ، دربار خواندگار روم ، سلطان سلیم (۹۱۸-۹۲۶ق.) و پسرش سلطان سلیمان خان قانونی (۹۷۴-۹۲۶) دیوان شعر خود را به فارسی ترتیب می دادند و نه تنها خاندان سلطنتی که بزرگان و رجال کشور و خاندانهای معروف و مشایخ صوفیه مولویه و بکتاشیه به زبان و ادب فارسیبه عنوان زبان اشرافی نگریسته و به گردآوردن نسخ شعر فارسی و توجه به صاحبان سخن فارسی می پرداختند. با این همه میزان توجه آنان کمتر از پادشاهان هند و حتی ایران بود و به دلیل واکنش نسبت به سیاست قزلباشیه " باب عالی " پناهگاه خوبی برای شاعران ایرانی نبود. در دربار ازبکان در آسیای مرکزی نیز در آستانه ی ظهور سلسله صفوی ، خاندان های ریاست و امارت به زبان پارسی آشنا و شعر می سرودند و مؤلفان و شاعران پارسی ، البته اهل سنت را به مال و نعمت می نواختند.^۱

اما دربار هند و درگاه پادشاهان جزء دکن و امیران و بزرگانی که پیشتر از ایران بدانجا رفته بودند، از ورود شعرای رانده و یا مهاجر از ایران رونق چشمگیری یافت و درهای سخاوت و بخشندگی و آرامش و رفاه خود را به روی آنها گشود. انگیزه های مادی و کسب ثروت ، احساس آرامش و آزادی ، هرچند این یکی به طور پیوسته نبود، ولی موجب اقامت شاعران و ادیبان ایرانی در دربار تیموریان هند شد. علاوه بر این ، گروهی از مهاجرین در واقع با نامه و خواهش پادشاهان و بزرگان هند به آنجا رفتند . عبدالقادر بداونی در منتخب التواریخ حدود صد و شصت و هفت نفر را بر می شمارد که در دربار اکبر شاه گورکانی (۱۵۴۳-۱۶۰۵م.) در هند بودند ولی ایرانی الاصل بودند^۲ و شبلی نعمانی از پنجاه و یک نفر نام می برد که در زمان اکبر سلطان مغولی هند از ایران به هندوستان رفتند . در خاتمه کتاب قصص الخاقانی هم شرح حال صدودو شاعر عهد عباس دوم هم آورده شده است . وی همچنین از اشعاری یاد می کند که در آن از آرزوی بسیاری از شعرای ایرانی برای رفتن به هند و دست یابی به ثروت سخن رفته است.^۳ با این همه شاعران ایرانی در هند ، هر چه بیشتر از استادان کهن پارسی خود بیگانه شدند . این گروه از استادان شاعر ایرانی سبک جدیدی را که به مزاق اشراف و درباریان هندی جلب توجه می کرد و خوش می آمد ، به وجود آوردند. این سبک جدید که به " سبک هندی " و یا به قول پروفیسور هرمان اته به " بهار هندی " معروف شد ،

^۱ صفا ، تاریخ ادبیات ... ، ج ۵ ، صص ۹-۵۰۷

^۲ عبدالقادر بداونی، منتخب التواریخ ، ج ۳، صص ۱۱۹الی آخر کتاب .

^۳ براون ، تاریخ ادبیات...، ج ۵ ، ص ۱۷۴؛ صفا ، تاریخ ادبیات ، ج ۵ ، صص ۸-۴۸۷ .

زیر نفوذ سخنوران ایرانی بود. اما این شیوه سرایش منحصر به هند نشد و بزودی راه خود را به ایران، ماوراءالنهر و عثمانی گشود.

ویژگی های سبک هندی را در استفاده از واژگان غیر ادبی و اصطلاحات عامیانه، سرشت خیال پردازانه، مضامین با نکات نمادین، صورت هزار توی چیستان وار، عنصرهای مصنوعی و ساختگی میتوان خلاصه کرد.^۱ شاعران ایرانی که در هند به این سبک کمک کردند عبارتند از: عرفی شیرازی (متوفی ۹۹۹ق.) معروف ترین و عامه پسندترین شاعر قرن خود به شمار می آید که در سن ۳۶ سالگی در هند درگذشت. وی یکی از سه شاعر قرن خود است که بیش از ایران، در هندوستان و عثمانی مشهور بود. به روایت بداؤنی در منتخب التواریخ عرفی و سنایی دو تن از مشهورترین شاعران ایرانی در هندوستان بودند.^۲ بعد از جامی، اشعار عرفی و فیضی دو عامل مؤثر نفوذ ادب فارسی در کشور عثمانی بودند تا اینکه صائب تبریزی جای آن دو را گرفت.^۳ نظیری نیشابوری (متوفی ۱۰۲۱)؛ طالب آملی (متوفی ۱۰۳۶ ق.) که ملک الشعراء دربار جهانگیر بوده و مثنوی شاه جهان نامه را سرود؛ ظهوری خجندی (متوفی ۱۰۲۴ ق.) مسیح رکنای نیشابوری (متوفی ۱۰۶۶ ق.)؛ صائب تبریزی (۱۰۱۰-۱۰۸۸) در دربار شاه جهان پایگاه بلندی یافت و سبک هندی با او به اوج خود رسید. وی بعدها مورد توجه شاه عباس دوم قرار و لقب ملک الشعراء گرفت. او دارای غزل های معروفی است؛ ابو طالب کلیم (متوفی ۱۰۶۱ ق.) ملک الشعراء دربار شاه جهان؛ شوکت بخارایی (متوفی ۱۱۰۷ ق.) و بیدل هندی (متوفی ۱۱۳۳ ق.) بازپسین نمایندگان سبک هندی هستند.^۴ معروف ترین شاعران ایرانی در ایران و هند معاصر صفویان، عرفی شیرازی و صائب تبریزی بودند.

در دوره صفوی از میان زنان فاضل و عالم نیز شاعران و ادیبانی برخاسته اند. زینت معروف به "ام اییها" خواهر ملاحسن فیض کاشانی (۱۰۰۷-۱۰۹۱) در زمان خود از زنان شاعر و سخنور کاشان به شمار می رفت؛ علیه بانو مشهور به "ام الخیر" (۱۰۳۷-۱۰۷۹)

^۱ ریپکا، تاریخ ادبیات...، صص ۳۰-۵۲۹ و ۵۴۰.

^۲ بداؤنی، منتخب التواریخ، ص

^۳ براون، همان منبع، صص ۴-۲۲۳.

^۴ ریپکا، تاریخ ادبیات...، ج ۱، صص ۵۴۱-۵۳۹؛ براون، تاریخ ادبیات...، صص ۷-۲۴۵.

دختر ملاحسن فیض کاشانی نیز از این دسته بود.^۱؛ خاصه خاتون مشهور به "آغادوست" و متخلص به دوستی دختر درویش قیام سبزواری از زنان شاعری بود که به ادبیات و علم عروض و قوف و بصیرت کافی برداشت و دارای طبعی سرشار بود.^۲

ویژگی ها و موضوعات شعر

شعر فارسی در طی دو و نیم قرن مورد بحث در یک سیر تدریجی و مرحله به مرحله تحول و تغییر می یافت و در واقع از نظر نکته سنجی، مضمون آفرینی، خیال پروری و سادگی زبان دنباله عصر تیموریان و مکتب هرات بود. از تعدد و تنوع سبک ها، علاوه بر سبک هندی برخوردار بود. به همین دلیل دوره های متفاوت و متمایز و شیوه های چندگانه داشت. سادگی لفظ و تازگی زبان شعر یا تازه گویی و آوردن معنی های تازه از ویژگی های مهم شعر عصر صفوی است که آن را با زبان سخنوران پیشین متفاوت می سازد. خیال بندی یا پیروی از خیال و همدوش کردن آن با معنی و مفهوم ذهنی شاعر که بر مدار تخیل و توهم استوار بود و نیز روی گردانی شاعر از بیان ساده و عادی مطلب سبب می شد تا از یک سو به استفاده از ترکیب های تشبیهی و استعاری به حداکثر امکان پردازد و از سوی دیگر با مبالغه در ایجاز و و گنجاندن تخیلات دور و دراز خود در کلام کوتاه، شعر را به گونه ای مبهم و نارسا در آورد. هر چند این ویژگی بیشتر در شعر قرن دهم وجود داشت و هر چه به اواخر قرن ۱۱ و زمان زندگی صائب تبریزی (متوفی ۱۰۸۱ ه.ق) نزدیک می شود، صفای اندیشه و جلای لفظ رخ می نماید.

همچنین استفاده از تمثیل و مثل های رایج و بیت های مشهور شاعران دیگر برای اثبات و توجیه موضوع، بازی با کلمه به صورتهای گوناگون برای آفرینش نکته های جالب رایج بود. بهترین نمونه های مثل و تمثیل در دیوان صائب وجود دارد. مضمون ربایی یا "توارد" به معنی برداشتن مضمون از دیوان این و آن که شاعران این دوره آنرا غارت نموده اند، رواج داشت. اقترا شاعر با طبیعت و محیط زندگانی خود یعنی برگرفتن فکر و مضمون از محیط

^۱ رجبی، مشاهیر زنان...، ص ۱۴.

^۲ همان جا، ص ۵

زندگی با درک و احساس خود نیز رایج بود. با این همه تتبع و تقلید آثار معروف گذشتگان و پیروی از شیوه های قدیم همچنان برقرار بود.^۱

صفا شعر را بر اساس تقسیم موضوعی و منطقی تقسیم کرده است، نه براساس قالب و هیأت ظاهری شعر و نه معنی و مقصودی که در آن نهفته بود.^۲

۱- حماسه های تاریخی: که نه درباره ی داستان های قهرمانی ملی، که درباره ی بزرگان دین و دولت در ایران و روم و هند رواج داشت و عادتاً از شاهنامه ی فردوسی تقلید می شد. قاسمی گنابادی (متوفی ۹۸۲ق) از نخستین شاعران عصر صفوی در این زمینه است که شاهنامه "مازی" را در شرح سلطنت اسماعیل اول و شاهنامه ی "نواب عالی" را درباره پادشاهی شاه طهماسب اول به نظم درآورده است.^۳

۲- حماسه های دینی: بیان منقبت ها، معجزه ها و پیروزی های پیامبر اسلام و بزرگان شیعه که از اوایل عهد صفوی رایج بود، اما تقریباً همگی فاقد ارزش های بزرگ ادبی و در شمار مثنوی های بسیار متوسط حماسی و قهرمانی هستند. پرارزش ترین این دسته منظومه قهرمانی "صاحب قران نامه" از ناظمی ناشناس و گمنام است.^۴

۳- داستان سرایی: داستان های عاشقانه در قالب مثنوی در سرتاسر دوره ی صفوی رایج بود که همگی نازل تر، ساده تر و کوتاه تر از آثار دروه تیموری هستند و سرایندهگان آنها عموماً به تقلید از جامی و هاتفی و نظامی پرداخته اند. "ناز و نیاز"، "وامق و عذرا"، "لیلی و مجنون"؛ از ضمیری اصفهانی (متوفی ۹۷۳) و "فرهاد و شیرین" و "ناظر و منظور" از وحشی بافقی.^۵

^۱ صفا، تاریخ ادبیات...، ج ۵، صص ۵۷۳-۵۲۱.

^۲ ادوارد براون شعر را در یک دسته بندی کلی در شش دسته قرار داده است: تاریخ ادبیات...، ص ۱۷۰.

^۳ صفا، تاریخ ادبیات...، ص ۵۷۵. برای توضیح بیشتر رک به صفا، حماسه سرایی در ایران، تهران، چاپ ۳، ۱۳۵۲.

^۴ همان جا، ص ۵۸۴.

^۵ همان جا، ص ۵-۵۹۴.

۴- غزلسرایی: مهم ترین نوع شعر در این دوره غزل است. چنانکه می توان این دوره را دوران غزلسرایی در تاریخ ادب فارسی نام نهاد. ویژگی این غزلها در یکنواختی عمومی آنها در بین حالات گوناگون بود. غزلها از موضوعات عاشقانه، عارفانه و اندیشه های حکمی برخوردار بودند. سرآمد شاعران این نوع شعر طالب، کلیم، صائب و غنی بودند.

۵- قصیده گویی و مدیحه سرایی: محرک شاعران قصیده گوی در سرودن این نوع از شعر به ویژه قصیده های دینی (منقبت گویی)، یکی فراهم کردن آب و نان و دیگری کسب ثواب اخروی بود. قصاید مدحی نیز درباره ی شاهان و امیران و وزیران رایج بود. بلندی و تفضیل قصاید از یک سو و سادگی زبان و آزادبودن شاعر از قیدهایی که قصیده سرایان قرون قبلی داشتند، موجب می شد که شاعر از موضوعات متعدد در یک قصیده سخن بگوید.

۶- قصیده های مصنوع که بیشتر در آغاز عصر صفوی رایج بود و شاعرانی چون اهلی شیرازی قصیده هایی را در ستایش شاه اسماعیل صفوی داشته است.

۷- منظومه های حکمی و عرفانی: که دارای موضوعات اخلاقی (بویژه مبتنی بر سنت های دینی) و حکمی و عرفانی برای بیان مطلب است. سرمشق شاعران در سرودن این منظومه ها مخزن الاسرار نظامی و حدیقه ی سنایی مولوی است. لذا تکراری است و چیز نوی در آن دیده نمی شود.

۸- ساقی نامه ها: این نوع شعر بیشتر برای اظهار عواطف شاعرانه درباره عواطف شاعرانه درباره ناپایداری و بیهودگی جان و هستی آن و موضوعاتی دردانگیز به کار می رفت و برخی با مدح یکی از امامان شیعه پایان می یافت و در حقیقت آنرا کفاره ی ستایش گری های قصیده گویان و غزلسرایان دانست. در این دوره دو نوع ساقی نامه متداول شده بود: ساقی نامه به صورت ترکیب بند یا ترجیع بند و ساقی نامه به بحر متقارب همانند شاهنامه ی فردوسی یا اسکندرنامه ی نظامی.^۱

^۱ همان جا، ص ۶۱۶-۶۰۴.

۹- منتقبت و مرثیه و دیگرشعرهای مذهبی: که عموماً در قالب قصیده یا ترکیب و ترجیع بند در ستایش پیامبر اسلام و امامان شیعه بود و همه شاعران این دوره نمونه ای از آنرا سروده اند و سرایش آنرا زکوة طبع و قریحه خود شمرده ، یک وظیفه دینی دانستند.

۱۰- معما: معما سازی و تألیف آن از قرن نهم هجری رواج بسیار یافت و دنباله آن نیز به دوره صفوی کشانیده شد. چنانکه در تذکره نصرآبادی که اواخر عهد صفوی نوشته شده ، فصلی طولانی به گروه بزرگی از شاعران معما ساز اختصاص داده شده است.^۱

۱۱- ماده تاریخ: در تمام دوره مورد بحث و همه ی شاعران به خصوص آنانکه در دربار بسر می بردند به مناسبت های گوناگون اشعاری حاوی ماده تاریخ دارند. نصرآبادی نمونه های گوناگون آنرا از شاعران عهد صفوی در اثر خویش آورده است.^۲

۱۲- هجو هزل و طنز: هجو در این دوره نیز همچنان مطرود و ناخوشایند بود و شاعران آن ناگزیر از توبه بودند. اما هزل و طنز به قوت گذشته نبود. بلکه فاقد نیروی دوران گذشته بود.

۱۳- شهر آشوب و شهرانگیز: ترتیب دادن مجموعه هایی در وصف شهر و مکان و اصناف خلق در آنها و توصیف خوبرویان آنان یا هجو و بدگویی از آنان را بدین اسم می خواندند . از نخستین مجموعه ها یکی از لسانی شیرازی شاعر است که درباره شهر تبریز و پیشه وران آن شهر است.^۳

لغت

علم لغت و نگارش فرهنگهای فارسی به ترکی و عربی و بالعکس با ایجاد ارتباطات گسترده ای که نتیجه رویدادهای زمان بود ، از دوره تیموریان رواج داشت . نیاز عمده عثمانی و هند به آموختن زبان پارسی موجب به وجود آمدن نهضت بزرگ لغت نویسی فارسی در قرون ۱۰ و ۱۱ هجری شد و لغت نامه های ترکی نیز براساس نیاز اهل قلم و دیوان به این زبان

^۱ نصرآبادی ، تذکره ، ص ۴۹۲.

^۲ همان جا ، صص ۴۶۸-۴۹۱ .

^۳ احمد گلچین معانی ، شهرآشوب در شعر پارسی ، تهران ، ۱۳۴۶ . به کتابهای این موضوع می پردازد .

مهم ترین عامل رونق آن بود.^۱ اما مشوقین اصلی در راه ایجاد فرهنگهای فارسی پادشاهان تیموری هند بودند که هم از بخشش سیم و زر دریغ نداشتند و هم زبان فارسی را در تمام ابعاد زندگی و حکومت خود پذیرفته بودند و به آن مباحثات می کردند. بر اثر این انگیزه های قوی چندین لغت نامه مشروح که هنوز هم از کتابهای مرجع در لغت فارسی است، تدوین شد که بیشتر آنها از آثار عهد صفوی است و سهم اصلی و اساسی با مؤلفان هندی و ایرانی است که از ایران به دربار هند پناه بردند.

فن لغت نویسی فارسی پیشرفت تدریجی خود را در عهد صفوی نیز ادامه داد. در مقدمه بیشتر این لغت نامه ها که بتدریج اسم " فرهنگ " بر آنها گذارده شد و باقی مانده است، بنابر رسمی که از بلاد روم آغاز شده و در سرزمین هند به تکامل رسیده بود، خلاصه ای از تعریف زبان فارسی و دری و پهلوی و تاریخ آنها و مباحثی از دستور زبان فارسی و قواعد املا آورده می شد. بعضی از فرهنگها نیز برای فهم واژه های دشوار دیوان و کتاب چند شاعر و نویسنده خاص نوشته می شد. شماره فرهنگ هایی که در عهد صفوی تألیف شد، بسیار است که برخی در شمار فرهنگهای خوب فارسی است و چند بار در ایران و هند به طبع رسید. از آن جمله است فرهنگ هایی که در هند تألیف شده اند: " فرهنگ جهانگیری " تألیف جمال الدین حسین اینجو به تاریخ ۱۰۱۷هـ. به نام جهانگیر پادشاه تیموری نامیده شد؛ " برهان قاطع " گردآوری محمدحسین بن خلف تبریزی به سال ۱۰۶۲هـ.؛ " فرهنگ رشیدی " تألیف عبداللطیف تتوی در ۱۰۶۴هـ. از فرهنگهایی که در ایران تألیف گشته اند: " تحفه الاحباب " حافظ اوبهی تألیف در ۹۳۶ق.، " مجمع الفرس " یا فرهنگ سروری از محمدقاسم سروری ۱۰۳۶ق. . عیب عمده این کتابها نداشتن روش دقیق در جمع آوری لغت بود و در نتیجه از ارزش علمی برخوردار نیستند.

از لغت نامه های فارسی ترکی و بالعکس که در سایه توجه و علاقه ی سلاطین عثمانی و بزرگانشان نوشته شد: " وسیله المقاصد الی احسن المراسد " تألیف رستم مولوی و " نثار الملک " نوشته لطیف الله حلیمی از فرهنگهای معروف در سده ۹ و ۱۰ هجری است. " دقائق الحقائق " تألیف ابن کمال پاشا (متوفی ۹۴۰ق.) از کتب مشهور لغت فارسی ترکی است. " سنگلاخ " لغت نامه ی مشهوری است درباره لغت های ترکی جغتایی که در آثار امیر علیشیر نوایی (۹۰۶ق.) آمده است و به همان میزان برای آگاهی از زبان ترکی ارزش دارد که برهان

^۱ صفا، همان منبع، ج ۴، صص ۱۱۱-۱۱۳.

قاطع برای زبان فارسی و میرزا مهدی خان استرآبادی مورخ معروف عصر نادرشاه در اواخر عصر صفوی این لغت نامه را تألیف کرده است.^۱

درباره کلمات عربی نیز لغت نامه هایی نوشته شد. نکته ی قابل توجه آنست که نهضت تدوین لغت نامه های عربی به پارسی بیشتر در بیرون از ایران به ویژه در هند جریان داشت. در عوض در ایران که محل رواج فرهنگی و ادب عربی شده بود، چند لغت نامه عربی به عربی تألیف گردید و یا بر کتابهای مشهور لغت حاشیه و شرح هایی بیشتر به عربی نوشته شد. در مورد شرح لغت نامه های عربی قدیم بیش از همه دو کتاب "صحاح اللغه" فارابی و "قاموس المحيط" فیروزآبادی مورد توجه بود. از لغت نامه های عربی به عربی: "طراز اللغه" تألیف سید علیخان کبیر در اوایل قرن ۱۲ هجری و از لغت نامه های عربی به فارسی می توان از "منتهی العرب فی لغات العرب" اثر عبدالرحیم بن صفی پوری نام برد.^۲

دستور زبان:

نیاز به شناخت دستور زبان فارسی، برای ترکها و هندی ها به اندازه ی آگاهی بر لغت فارسی بود. به همین دلیل کتابهایی در این زمینه تألیف گردید. شایان ذکر است که نخستین دستور زبان فارسی به صورت اولیه در مقدمه هایی طرح شد که لغت نویسان در ابتدای لغت نامه خود می نوشتند، مشروح ترین و بهترین لغت نامه به لحاظ اشمال بر دستور زبان فارسی، مقدمه فرهنگ جهانگیری^۳ نوشته جمال الدین حسین اینجو است که بعد از وی توسط عده زیادی مورد اقتباس و تقلید قرار گرفت. "رساله یائیه" از ابن کمال پاشا (متوفی ۹۴۰هـ.) نمونه ای از این دانش ادبی است.^۳

درباره صرف و نحو عربی نیز همان کتابهای اساسی قرن نهم و ماقبل بود که در حوزه های درسی عهد صفوی تدریس می شد و کتاب تازه ای نوشته نشد. به همین سبب هم دنباله کار شرح نویسی و حاشیه پردازی در این دوران گرفته شد. بیشتر حاشیه نویسان و شارحان عهد صفوی، ادب شناسان روم (عثمانی) بودند. از کتابهای معروف نحو که در ایران تألیف شد و در مراکز آموزشی قدیم رواج بسیاری داشت، کتاب "فوائد الصمدیه" یا به اختصار

^۱ صفا، تاریخ ادبیات، ج ۵، صص ۳۹۳-۳۶۸.

^۲ همان جا، صص ۴۰۸-۴۱۱.

^۳ صفا، تاریخ ادبیات...، ج ۵، صص ۳۹۴-۳۹۶.

صمدیه ، اثر شیخ بهاء الدین عاملی (متوفی ۱۰۳۱هـ) است . سید علیخان کبیر (متوفی ۱۱۱۸) دو شرح یکی مبسوط معروف به شرح کبیر و دیگری کوتاه معروف به شرح صغیر بر آن نوشته است . همین شارح دو کتاب نیز در نحو نوشته است .

در علم عروض و قافیه نیز بدون آنکه هیچگونه تازگی در روند آن دیده شود ، چند کتاب از دوره صفوی باز مانده است . " جمع مختصر " به نام مؤلف آن وحیدی تبریزی از شاعران قرن دهم ، به " مختصر وحیدی " معروف شد؛ کتاب معتبر " مطلع " از رضی الدین محمد بن محمد شفیع ، مستوفی خاصه دوره ی شاه عباس دوم که بسیار خوب تدوین شده است.^۱

در زمینه علوم بلاغت عربی یعنی معانی و بیان و بدیع و غیره همان شیوه که در دیگر دانشهای ادبی رواج داشت ، برقرار بود یعنی استفاده از کتابهای پیشینیان و خلاصه و شرح نویسی بر آنها . از تألیفات معروف در زمینه فوق کتاب عربی " انوار الربیع فی انواع البدیع " است که سید علیخان کبیر آن را بر شالوده ی صنعت های بدیعی و در شرح قصیده بدیعیه خود نوشت.^۲

همچنین کتابهای رجال مذهبی شیعی نیز به عربی نوشته شد . نمونه هایی از این آثار در زیر است : " مجمع الرجال " تألیف ملا عنایت اله قهپانی ، تألیف در ۱۰۱۶ق . ؛ " مجالس المؤمنین " قاضی نوراله شوشتری (متوفی ۱۰۱۹) از کتابهای باارزش و به فارسی است . ؛ " امل الآمل " از محمد بن حسن حرّ عاملی (متوفی ۱۱۰۴) ؛ " ریاض العلماء " اثر ملا عبدالله افندی (متوفی ۱۱۳۱) .^۳

معما سازی و تألیف رساله هایی در فن معما نیز در قرون ۱۰ و ۱۱ رواج داشت و نصرآبادی عده ی زیادی از معما گویان را در کتاب خود فهرست کرده است.^۴ در اوایل عصر صفوی شاعری بنام " حقیری " رساله ای منظوم در معما پرداخت و آنرا به سال ۹۱۸ق . به پایان برد.^۵ در دانش ترسل و انشاء نیز رسالاتی درباره ی قواعد انشاء ، نمونه های منشآت به

^۱ همان جا ، صص ۴۰۱-۴۰۵ .

^۲ همان جا ، صص ۴۱۴-۴۱۶ .

^۳ همان جا ، صص ۴۱۶-۴۱۸ .

^۴ تذکره ، ص ۴۹۲ به بعد .

^۵ همان جا ، صص ۳۹۸-۴۰۰ .

عنوان سرمشق نامه نگاری نوشته شده ارزش این رسالات بیشتر از بابت بیان قواعد نگارندگی است نه در ذات انشاء .

رساله های " در احکام دانستن انشا و املائی که ضرورست " یا " رساله در بیان الفاظی که در ترسلات بکار آید " که هر دو در سده ی یازدهم هجری نگاشته شدند در این زمینه هستند .^۱

علوم عقلی

به طور کلی جو فرهنگی قرن سوم ق . / نهم م . در ممالک اسلامی آکنده از خرد گرایی و علم طلبی بود . رستاخیز علوم در قرون سوم و چهارم شتاب بیشتری گرفت و مرزهای جغرافیایی را در نوردید و فرهنگهای متنوع را در زیر پوشش زبان عربی به عنوان زبان مشترک ملتهای گوناگون قرار داد . تعداد دانشمندانی که تا قرن چهارم در زمینه های مختلف علوم عقلی پدید آمدند فراوان و شگفت آور است . بیشتر آنها یا ایرانی بودند یا با فرهنگ و تمدن ایران پیوند داشتند^۲ . این روند تا نیمه دوم قرن پنجم ادامه داشت اما به تدریج نشانه های افول پدیدار شد و علوم عقلی بتدریج خاستگاه خود را در سرزمینهای شرقی ایران به سوی غرب و آندلس ترک گفت . علت این امر در تغییر تدریجی دیدگاه و رفتار خلفای عباسی از زمان متوکل به بعد و ممنوع شدن بحث و جدل و مناظره و غالب آمدن تسنن و تشریح و تعبد و تسلیم به مفهوم ضد عقلی و کورکورانه بود . اختناق فکری امکان هر گونه اندیشه آزاد و استدلال و بحث درباره پدیدارهای طبیعی را از مردم گرفت . در مدارس مرکز خلافت و خراسان هر گونه بحث و جستجو در باب مسائل علمی و طبیعت و فلسفه ممنوع شد و فقط آموزش مطالب دینی مجاز گردید . علم و فلسفه باعث گمراهی و کم شدن ایمان مردم شهرت داده شد

^۱ ریو، فهرست نسخه های خطی فارسی در کتابخانه موزه بریتانیا، ج ۲، صص ۵۰۴-۵۰۸ .

^۲ فرشاد، تاریخ علم ...، صص ۸۲ - ۸۰ .

. همچنین پدید آمدن آیین مدرسی از قرن پنجم که در آن علم دنیا می‌بایست به خدمت الهیات در آید، نیز در افول حکمت و فلسفه موثر بود^۱.

در قرون هفتم تا نهم دو حادثه ویران‌گر حمله چنگیزخان مغول و تیمور وضع علمی فرهنگ ایران را دچار دگرگونی‌های فراوانی گردانید. مراکز فرهنگی و کتابخانه‌های متعددی نابود گشت و شمار کثیری دانشمند یا کشته شدند و یا از ایران گریختند. تنها از دوره هلاکو به بعد بود که حیات فرهنگی تا حدودی از سر گرفته شد و شخصیت برجسته‌ای چون خواجه نصیر طوسی وزیر هلاکو در این جریان سخت موثر بود. وی با نفوذ خود در هلاکو باعث شد که نه تنها بزرگترین مرکز فرهنگی، رصدخانه مراغه، پایه ریزی شود بلکه جان بسیاری از دانشمندان از خطر برهد و شمار کثیری از آنان به ایران بازگردند. جذب و تحلیل مغولان در فرهنگ و تمدن ایرانی نیز تا حد زیادی در فراهم آمدن زمینه مساعد فرهنگی نقش داشت. نقش چند تن از وزیران دانشمند ایرانی همچون خاندان جوینی، خاندان رشیدالدین فضل‌الله همدانی در این امر اخیر برجسته است. بر این عوامل عدم تعصب دینی مغولان و برچیده شدن بساط خلافت بغداد، حامی سنت‌گرایان را نیز باید افزود^۲.

در دوره تیموریان، شاهرخ و به ویژه الغ بیگ از مشوقین فرهنگ و هنر و دانش بودند و توانستند با دانشمندانی که در ایران مانده بودند، کارهای ارزنده‌ای را به ویژه در ریاضیات و نجوم صورت دهند. چند تن از دانشمندان برجسته این دوره عبارت بودند از: غیاث‌الدین جمشید کاشانی؛ جلال‌الدین محمد بن اسعد صدیقی دوانی و قاضی زاده رومی^۳. رصدخانه ای که الغ بیگ با همت دانشمندان فوق در سمرقند ساخت به مطالعات نجومی و تنظیم زیج الغ بیگی کمک کرد. این سنت پژوهش در واقع استمرار مکتب پژوهش مراغه بود و خود بر سیستم پژوهش رصدخانه‌های استانبول و اروپا تاثیر گذارد.

با تشکیل دولت صفوی و ایجاد وحدت سیاسی جدید، ایران به مدت دو قرن در محل عبور و گذر افکار و اندیشه‌های جهانی قرار داشت. جنگهای طولانی ایران و ضعف توپخانه صفویان موجب توجه به تکنولوژی جدید نظامی اروپا و برقراری ارتباط شد. آمد و رفت سفیران مختلف دول اروپایی از یک سو و شکل‌گیری تجارت جهانی از سوی دیگر، ایران را

^۱ همان جا، صص ۷-۸۶.

^۲ همان جا، ص ۹۵.

^۳ شاردن ملا علی قوشچی را به این فهرست می‌افزاید، ص ۹۲۶؛ صفا، تاریخ...، ج ۴، صص ۱۰۶-۱۰۲.

در معرض تاثیرات این جریان جهانی قرار داد. اگر چه این تاثیر زیاد نبود ولی از آن برکنار هم نماند.^۱

اما صفویان برای تقویت شیعه، به اعمال فشار شدید بر پیروان مذاهب دیگر پرداختند و حتی از کشتن دانشمندان و ادبا و حکمای آنان هم ابایی نداشتند. چنان که دلیل انتخاب شهر قزوین برای پایتختی از سوی تهماسب اول، کشتن سنیان شهر عنوان شده است.^۲ دانشمندان باقیمانده یا مجبور به ترک مذهب خود شدند و یا به دیاری دیگر گریختند. دانشمندان خراسان به ماوراءالنهر و هند و دانشمندان آذربایجان به عثمانی گریختند و محیط علمی ایران از وجود دانشوران خالی شد. صفویان که قدرت خود را در یکپارچگی مذهبی شیعه می‌جستند، در عوض کوشش‌های فراوانی را در جهت تشویق علمای شیعی و دعوت از علمای جبل عامل لبنان و بحرین به ایران به عمل آوردند. ورود این علمای شیعی موجب برپایی و رواج حوزه‌های دینی و آموزش دروس دینی و تربیت علمایی جدیدی شد که دولت صفوی سخت بدان‌ها نیاز داشت. در مقابل، علوم طبیعی و ریاضی به عنوان علوم فرعی و نازل شناخته می‌شد^۳ و حتی برخی همچون فلسفه و حکمت در اواخر دوره صفوی در برخی مدارس تحریم گردیدند. با این همه، علوم دیگر در سطوح نازل نسبت به دوره‌های قبل و به صورت ساده همچنان آموزش داده می‌شد.

بر مبنای شرایط فوق بود که در حوزه علوم عقلی دانشمندان برجسته‌ای ظهور نکرد و آنانی که بودند یا بازماندگان عهد تیموری بودند و یا در نزد شاگردان آنان پرورش یافتند. به همین دلیل شماره عالمان علوم عقلی و آثارشان در نیمه اول حکومت صفوی، بسیار بیشتر از نیمه دوم آن است.^۴ برجسته‌ترین افرادی که در این دوره ظهور کردند، میرداماد، شمس‌الدین محمد خفری، غیاث‌الدین منصور دشتکی و ملا صدرای شیرازی بودند. اما کوشش‌های آنان

^۱ وینتر، "علوم ایران در روزگار صفویان"، تاریخ ایران دوره صفویان، صص ۱ - ۲۸۰.

^۲ آدریسی، "حیات زنان قزوین در عصر صفوی"، مجموعه مقالات همایش قزوین در عصر صفوی، ص ۳؛ بد رفتاری با سید حسین عقیلی رستم‌داری مولف "ریاض‌الابرار" در علوم نمونه‌ای از آن است. صفا، تاریخ ادبیات، ج ۵، ص ۲۸۰.

^۳ محمد باقر مجلسی در "تهذیب‌الاحکام" درباره حکما و علوم عقلی نگاهشته است " ... اما مساله اولی یعنی طریقه حکما و حقیقت بطلان آن باید دانست که حق تعالی اگر مردم را در عقول خود مستقل می‌دانست اینها و رسل برای ایشان نمی‌فرستاد ... پس در امور بعقل خود مستقل بودن و قرآن و احادیث متواتره را بشبهات ضعیف حکما تأویل کردن و دست از کتاب برداشتن عین خطاست ... " ماخوذ از یادداشتهای محمد تقی دانش پژوه در فهرست کتابخانه دانشگاه تهران، ج ۳، ص ۱۲۶۰.

^۴ صفا، تاریخ ادبیات، ج ۵، ص ۲۷۹.

در احیای حکمت عقلی همواره در معرض مخالفت قرار داشت. اما بحث و جدل و استدلال و قیاس بدون تجربه و مشاهده صورت می‌گرفت و بر خلاف دانشمندان سده‌های گذشته که دانش عقلی خود را بر روشهای تجربی و شیوه تحقیق استوار علمی بنا نهاده و به نتایج گرانبگری دست یافته بودند، در این دوره داورهای فکری بر پایه تجربیات و مشاهدات اندک صورت می‌پذیرفت.

از سوی دیگر، ویژگی "جامعیت‌گرایی" در روند علوم عصر صفوی چشمگیر بود. جمع‌بندی نظرات گذشتگان و تدوین کلیاتی از علوم پیشین به صورت یک روال در آمد و عده زیادی از دانشمندان این دوره به این شیوه گرویدند. در واقع چون گفتار و نوشتار پیشینیان را دارای مقامی الوهی می‌دانستند، فقط به نوشتن تفاسیر و شرح‌های متعدد بر کتب قدما اقدام شد. از همین روی بود که کسب عنوان "جامع‌العلوم" برای کسانی که فقط به شرح و تفسیر متون پیشین می‌پرداختند، افتخاری بزرگ تلقی می‌شد و باز بر همین اساس بود که آثاری که در زمینه حکمت طبیعی به وجود آمد، بیشتر تکرار نوشته‌های گذشتگان، تلخیص و شرح و تحشیه کتابها و شرح بر شرح‌ها و تحشیه بر تحشیه‌های پیشین و تلخیص خلاصه‌های قبلی بود^۱.

علوم چون ریاضی و هندسه، ستاره‌شناسی، موسیقی، زمین‌شناسی، فیزیک، شیمی و زیست‌شناسی، به طور کلی، دوره‌ای از انحطاط را به خود دید و این واقعیت را می‌توان در مقایسه تعداد آثار این دوره با دوره‌های قبلی دریافت. اما دوران علوم طبیعی در دوره صفویه به پایان نیامد. زیرا در سنت ایرانی، حکمت طبیعی تنها مجموعه پیشرفت‌ها و کشفیات علمی محسوب نمی‌شد، بلکه گونه‌ای از خرد علمی و معرفت‌انسانی در باب جهان به طور منسجم بود. در واقع دانشهای مختلف همچون اندام‌های یک پیکر بودند که همگی با هم در ارتباط بودند و به یک آرمان و آن شناخت خداوند باری تعالی و دستیابی به وحدت هستی و کشف اسرار کائنات نظر داشته‌اند^۲. دانشمندان علوم عقلی با استفاده از براهین منطقی به تلفیق معارف دنیوی با الهیات و تفسیر دینی پرداختند. بنابراین اگر در جوهی از حکمت ضعف و فتوری پدید می‌آمد، اندام‌های دیگر آن، حیات را که نشانه تداوم سنت علمی در تمدن ایران بود، محفوظ داشته‌اند. از سوی دیگر کاستی‌هایی که در ایران پیدا شد،

^۱ فرشاد، تاریخ علم...، ص ۱۰۱.

^۲ همان جا، صص ۱۱۳ - ۱۱۲.

در کشورهای همجوار هند و عثمانی که به تشویق علوم می‌پرداختند، تا حدی جبران شد. با این همه انحطاط عمومی علوم، امری رایج در کشورهای اسلامی آن روزگار بود.

هیئت و ستاره شناسی

علوم همچون ستاره شناسی، ریاضیات و هندسه از کهن ترین دانش‌های بشری هستند. در واقع ستاره‌ها از اولین پدیده‌های طبیعی قابل توجه بشر بودند که درصدد شناخت آنان بر آمدند. ستاره شناسی از قرن ششم ق.م. با ریاضیات عجین گشت و علم ستاره شناسی ریاضی تکوین یافت. نخستین نشانه وجود علم جدید، تقسیم منطقه البروج به دوازده بخش و هر یک با زاویه سی درجه بود. روشهایی برای محاسبه موقعیت خورشید، ماه و ستارگان و نیز پیشگویی خسوف‌ها و دیگر پدیده‌های آسمانی ابداع شد و به کار رفت.^۱ علاوه بر سنت نجوم ایرانی - بابلی، آیینهای مهری و زروانی و زرتشتی نیز در دانش نجوم قبل از میلاد بسیار موثر گردیدند. هر تحولی در علم احکام نجوم به نوبه خود تحولی در ستاره شناسی را به همراه داشت.

در دوره اسلامی منابع اصلی نجوم بر مبنای معارف ایرانی، هندی و یونانی و نیز سنتهای سومری و بابلی که از قدیم با آن منابع امتزاج داشت، بنا نهاده شد.^۲ علم نجوم در سده چهارم و پنجم هجری با ابوریحان بیرونی (۴۴۰ - ۳۶۲ ق.) به یکی از نقاط اوج خود رسید. آثار گرانبگویی همچون "التفهیم"، "قانون مسعودی" و "الباقیه" حاوی نظرات وی در این زمینه است. وی همچنین چندین گونه جدید از اسباب ستاره شناسی را اختراع کرد و در اندازه‌گیری‌هایش به کار برد. علم نجوم در قرن هفتم ق. خواجه نصیرالدین طوسی و مکتب مراغه را به خود دید. همان طور که در صفحات پیشین ذکر شد، رصدخانه مراغه جایگاه دانش پژوهان و دانشمندان علم ریاضی، نجوم، هندسه و مخترعین ابزارهای نجومی شد. حاصل تلاش و زحمات خواجه و همکارانش، کتاب ارزنده "زیج ایلخانی" بود. عمر این رصدخانه پس از مرگ خواجه و پسرانش در قرن هشتم به پایان رسید اما سنتهای تکوین یافته در مکتب مراغه نابود نشد. شاگردان خواجه همچون قطب‌الدین شیرازی و محیی‌الدین مغربی با تربیت دانشمندان پس از خود، آن سنتهای علمی را استمرار بخشیدند، چنانکه تا دوره تیموری و رصدخانه الغ بیگ در سمرقند ادامه یافت و در پژوهشهای علم نجوم استانبول تاثیر

^۱ همان جا، ص ۱۶۶.

^۲ همان جا، ص ۱۷۴.

گذاشت^۱. غیاث الدین جمشید کاشانی، ریاضیدان نیمه اول قرن نهم قمری، مخترع "طبق المناطق"، اولین ماشین حساب، توانست محاسبات مربوط به خسوف و کسوف و تعیین عرض سیارات را انجام دهد.

در دوره صفوی نجوم در اواخر سنت طولانی خود قرار گرفته بود و ویژگی اصلی آن کاربرد اسطرلاب بود^۲. در حالی که در همین زمان تلسکوپ در اروپا پذیرش عمومی یافته بود و رصدخانه گرینویچ شروع به رصدهای منظم کرده بود. شاید به همین دلیل بود که شاردن سیاح فرانسوی عصر شاه سلیمان صفوی معتقد است که ایرانیان بین دو موضوع "هیأت" که شناخت علمی ستارگان و "ستاره‌شناسی" تفاوتی قائل نیستند^۳. اهمیت و ارزش فوق العاده نجوم و علت دل‌بستگی مردم عصر صفوی به آن، نه به دلیل اکتشافات علمی منجمین، بلکه به خاطر اعتقاد دیرینه ای بود که به تاثیر حرکت ستارگان در کارهای روزانه و پیشگویی‌های منجمان در این باره داشتند^۴. مردم معتقد بودند که منجمان می‌توانند با تعیین ساعات سعد و نحس، زمان انجام هر کاری حتی کارهای بسیار معمولی چون سوار شدن بر اسب، لباس پوشیدن و غیره را اعلام کنند^۵. به خصوص شاه و درباریان برای جزئی‌ترین امور چشم به دهان آنان داشتند. به دلیل همین اعتقاد بیش از حد به پیشگویی‌های منجمان بود که اینان از جایگاهی بلند و درآمد بسیار بالایی برخوردار بودند. به قول شاردن "تعداد منجمان اصفهان برابر با ستارگان است که شبانگان در آسمان پایتخت به جلوه در می‌آیند"^۶ و اگر حتی پزشکان این دوره نیز تمایل داشتند کار منجمان را هم انجام دهند، به دلیل جایگاه ویژه منجمان در نزد مردم بود^۷.

با این همه، تلاشهایی چند از سوی شاهان صفوی برای رونق علم نجوم بعمل آمد. شاه اسماعیل اول درصدد احیای رصدخانه مراغه بر آمد و انجام آن را به امیر غیاث‌الدین منصور شیرازی (متوفی ۹۴۹ق./ ۳ - ۱۵۴۲ م.) سپرد. اما چون تهیه مجموعه کاملی از جداول

^۱ همان جا، صص ۱۹۳ - ۱۸۰.

^۲ بررسی سایه اشیاء بر روی سطح مستوی در مقابل اشعه خورشید و تجسم تصاویر اجرام سماوی بر روی یک صفحه مدور (اسطرلاب) بود.

^۳ شاردن، سفر نامه، ص ۹۸۶.

^۴ همان جا، ص ۹۸۷.

^۵ اولتاریوس، سفر نامه، ص ۶۹۱؛ کمپفر میزان اعتقاد به پیشگویی‌ها را حیرت آور توصیف می‌کند. سفر نامه، ص ۷۰.

^۶ شاردن، سفر نامه، ص ۹۸۷.

^۷ اولتاریوس، سفر نامه، ص ۶۹۱.

ستارگان نیازمند یک دوره رصد سی ساله بر اساس حرکت انتقالی زحل بود، شاه از این طرح دست کشید. جانشین وی شاه تهماسب اول نیز که طرح ایجاد رصد خانه ای را در تالار کاخ سلطنتی در سر می‌پروراند تا جداول تازه‌ای تهیه کند، ره به جایی نبرد. با این همه رساله‌ای ارزشمند در ارتباط با طرح فوق تهیه شد. طرح ابزاری که سابقاً در رصدخانه‌های اسکندریه، مراغه و سمرقند به کار رفته بودند، نیز در این رساله توصیف شده است^۱. رسالات دیگری نیز در زمینه نجوم تألیف گردید: میرزا قاضی بن کاشف‌الدین محمد یزدی (متوفی ۱۰۷۵ ق. / ۱۶۶۴-۵ م.) شیخ الاسلام که پدرش طبیب شاه عباس اول بود، یک کتاب مبانی عملی با عنوان "تحفه عباسیه" تألیف کرد؛ بهاء‌الدین محمد بن حسین عاملی (متوفی ۱۰۳۱ ق. / ۱۶۲۲ م.) کتابی تحت عنوان "تشریح الافلاک" به زبان عربی نوشت که چند شرح فارسی نیز سپس بر آن نوشته شد؛ "تحفه حاتمی" رساله کم حجمی درباره اسطرلاب بود که به میرزا حاتم بیک وزیر شاه عباس اول تقدیم شد؛ همچنین تألیف کم حجم دیگری به زبان عربی با عنوان "الصحیفه" درباره صفحه اسطرلاب نوشته شد؛ علاوه بر آن محمد علی حزین لاهیجی (۱۱۰۳ - ۱۱۸۰) اثری در باب عناصر نجوم به نام "رساله در هیأت" نگاشت^۲.

مشهورترین منجمان دوره صفوی از ایالت خراسان و به ویژه از گناباد برخاسته بودند. در زمان شاردن، گناباد مدت شش هفت قرن بود که ستاره شناسان بنامی را پرورانیده بود و مدرسه‌ای عالی برای تحصیل در این رشته در آنجا وجود داشت. یکی از دلایل گسترش این علم در خراسان، پاکیزگی و خشکی و تابناکی هوای آنجا بود که امکان رصد ستارگان را فراهم می‌ساخت^۳.

به دلیل اهمیتی که پیشگویی منجمان در زندگی روزمره مردم داشت آموختن علوم مهم دیگری همچون حساب و هندسه به عنوان مقدمات تحصیل علم نجوم تلقی می‌شد. دانش آموزان این رشته از کتابهای نویسندگان یونانی در علم هیأت استفاده می‌کردند. بیشتر از همه با نوشته‌های بطلمیوس^۴، تئودوزیوس^۵ و منلائوس^۶ آشنایی داشتند^۱. آنان همچنین از کلمات

^۱ویتتر، "علوم ایران ..."، ص ۲۸۹.

^۲همان جا، ص ۲۹۳.

^۳شاردن، سفر نامه، ص ۹۸۷.

^۴ptolemee

^۵theodosius

^۶Menelaus

و اصطلاحات خاص علم هیأت استفاده می‌کردند و از وجود دو زیج معروف ایلخانی و الغ بیگی که بسیار دقیق بود، برای نمایش حرکات اجرام سماوی بهره می‌بردند.^۲

منجمان ایرانی بدون آنکه دچار محاسبات خسته کننده اروپایی‌ها شوند در کارشان دقیق بودند. حتی اسامی ایرانی صور فلکی نیز با اندک تفاوتی همان نام‌هایی بود که دانشمندان فرانسوی هم وطن شاردن به آنها داده بودند. شاردن میزان دانش و جایگاه دانشمندان ایرانی را با محققان اروپایی برابر و ایرانیان را در ساخت دقیق ترین و بهترین اسطرلاب‌ها ماهرتر از هر قوم دیگری می‌داند. اسطرلاب که یکی از رایج‌ترین ابزار و ویژگی عمومی نجوم این دوره محسوب می‌شد در زیباترین اشکال و به صورت یک اثر هنری ساخته می‌شد. منجمی که نمی‌توانست ابزار و آلات مورد نیاز خود را بسازد، هرگز در شمار اخترگران نامی در نمی‌آمد. ^۳ شیخ بهایی حکیم و متأله برجسته عصر صفوی خود اسطرلاب می‌ساخت و به رصدهای دقیق می‌پرداخت. ^۴ از منجمان برجسته عصر صفوی می‌توان از خانواده ملاجلال منجم یزدی، ابوالحسن ابیوردی معروف به دانشمند و عبدالعلی بیرجندی نام برد. ^۵

در قلمرو گورکانیان هند نیز آثاری به فارسی درباره نجوم پدید آمد: "زیج شاهجهانی" به بهانه تنظیم جدول نجومی سلطنت شاه جهان به دست ملا فرید ابراهیم دهلوی تنظیم شد. زیج دیگری بنام "زیج جدید محمد شاهی" به فارسی تنظیم شد. ^۶

ریاضیات

ریاضیات در اصل مجموعه ای از معارف است که از نیازهای فیزیکی، اجتماعی و اقتصادی نخستین تمدن‌ها یعنی تمدن شوش و سومر و تمدن هند سرچشمه گرفت و به تدریج ترقی و تکامل یافت. معارف ریاضی بر حسب موضوع به سه بخش قابل تقسیم است:

(۱) علم اعداد و حساب: از معروف ترین دانشمندان این بخش، خوارزمی است که نام الگوریتم **Algorithm** که در اروپای قرون میانه بر روی محاسبات عددی گذاشته شد، از نام

^۱ همان جا، ص ۹۲۵.

^۲ همان جا، ص ۹۹۱.

^۳ همان جا، ص ۹۹۹.

^۴ نصر، "فعالیت‌های فکری، فلسفه و کلام در دوره صفوی"، تاریخ ایران دوره صفویان، ص ۳۴۶.

^۵ صفا، تاریخ ادبیات...، ج ۵، صص ۳۴۴ - ۳۵۲.

^۶ همان جا، ج ۵، ص ۳۵۳.

وی گرفته شد.^۱ از بزرگان دیگر این شعبه، ابن سینا، بیرونی، بوزجانی، اخوان الصفا و غیاث الدین کاشانی است. پس از دانشمند اخیر الذکر، افول علم ریاضیات در ایران و اسلام شروع شد. در دوره صفوی اگر چه دانشمندانی ظهور کردند و کارهایی انجام دادند، اما در مجموع کارهایشان اصالت چندانی نداشت و بیشتر مبتنی بر نوشته‌های افراد قبلی بود. از این دانشمندان می‌توان از دو شخصیت برجسته بهاء‌الدین عاملی که رساله‌ای به نام "خلاصه الحساب" را به عربی نوشته است و دانشمند معاصر و استاد وی، ملا محمد باقر یزدی نام برد. فرد اخیر الذکر کتابی به نام "عیون الحساب" نگاشت و با کشفیات جدید گام‌های فراتری را برداشت.^۲

(۲) علم جبر: که آبشخور اصلی آن در ایران و بین‌النهرین و نیز بر اساس مآخذ هندی و یونانی است. این سنت‌ها به دست ریاضی‌دانان ایرانی در هم آمیخته شد و ترکیب جدیدی یافت و از آن علم جبر در دوره اسلامی شکل گرفت. از دانشمندان برجسته ایرانی که این علم را به نقطه اوج و شکوفایی رساندند، می‌توان از خوارزمی با کتاب "الجبر و المقابله" و عمر خیام نیشابوری با رساله جبر "فی براهین مسائل الجبر و المقابله" نام برد.

(۳) علم هندسه و مثلثات: سومین رشته معارف ریاضی است. هندسه معرب "هندازش" یا اندازه به معنای دانش مرتبط با تعیین اندازه‌ها است. هندسه و مثلثات در مسیرهای متمایز و در عین حال مرتبط تکاملی با یکدیگر قرار داشتند. مثلثات از منابع اولیه یونانی و هندی سرچشمه گرفت و به دست ریاضیدانان ایرانی هویتی مستقل یافت و پیشرفت‌های چشمگیری نمود. در زمینه علم هندسه نیز ریاضیون ایرانی آن را با جبر تلفیق کردند و در راه نیل به یک دانش ترکیبی یعنی هندسه تحلیلی گام برداشتند.^۳

معارف ریاضی در دوره صفوی همچون قرون قبل و غالب مکاتب کهن هند و بابل با علوم دیگر، به ویژه نجوم و ستاره‌شناسی در هم تنیده بود. آموزش ریاضیات در مدارس پس از تحصیلات مقدماتی و کسب علم و الهیات صورت می‌گرفت و به دلیل اهمیتی که پیشگویی

^۱ فرشاد، تاریخ علم ...، ص ۵۳۵.

^۲ همان جا، ص ۵۵۱؛ صفا، تاریخ ادبیات ...، ج ۵، صص ۳۵۰ - ۳۴۹.

^۳ همان جا، ص ۵۱۴.

منجمان برای مردم داشت، فراگیری علم ریاضی به عنوان مقدمه فراگیری نجوم تلقی می‌شد^۱

از دیگر بزرگان ریاضی عهد صفوی که یا بازمانده ریاضی‌دانان عصر تیموری و یا ادامه دهنده مکتب سمرقند بودند می‌توان از کسان زیر با آثارشان نام برد:

عبدالعلی بیرجندی (م. ۹۳۴ ه.) ریاضی‌دان و منجم بزرگ که تحصیل دانش خود را نزد معروف‌ترین استادان زمان در هرات انجام داد و صاحب چندین شرح بر آثار ریاضی بزرگان پیش از خود است؛ شمس‌الدین محمد خفری؛ غیاث‌الدین منصور دشتکی شیرازی صاحب "الاساس" در علم هندسه و "کفایه الحساب"؛ دانشمند ابیوردی، مظفر گنابادی^۲؛ و ابوالقاسم میرفندرسکی^۳. در خارج از ایران نیز آثار شایسته ذکر به فارسی نگاشته شد. همچنین کتابهای ریاضی هندی به فارسی ترجمه شد مانند "لیلاوتی" در جبر به امر جلال‌الدین اکبر از سانسکریت به پارسی ترجمه شد. رساله "خواص اعداد" به فارسی و نیز منظومه‌ای فارسی در حساب و جبر به نام شاهزاده دارا شکوه (م. ۱۰۶۹ م.) ترتیب داده شد.

۴

پزشکی

تا قرن دهم ق. / شانزدهم م. علم پزشکی همچنان از میراث گذشته بهره می‌برد. سنت پزشکی در ایران اسلامی و کلاً در شرق اسلامی بیش از هر چیز مدیون جریان‌هایی بود که از مرکز علمی و پزشکی جندی شاپور به متن فرهنگ اسلامی ساری گردید. انتقال معارف پزشکی جندی شاپور از طرق مختلف مهاجرت طبیعی چون خاندان بختیشوع، انتقال کتابهای دانشگاه و نیز استفاده از بن مایه ای که از فرهنگهای دیگر به زبان سریانی و عربی فراهم شده بود، صورت گرفت^۵. یکی از ویژگی‌های پزشکی در ایران و اسلام وحدت و هماهنگی آن با سایر جنبه‌های حکمت انسانی بود.

^۱ شاردن، سفرنامه، صص ۲ - ۹۲۱.

^۲ صفا، تاریخ...، ج ۵، صص ۳۵۱ - ۳۴۳.

^۳ آفندی اصفهانی صاحب ریاض العلماء وی را در علوم عقلی و ریاضی دارای مهارت فراوان می‌داند. ج ۶، صص ۱۲۵ - ۱۲۶.

^۴ صفا، تاریخ...، ج ۵، صص ۳ - ۳۵۲.

^۵ فرشاد، تاریخ علم...، ص ۶۷۴.

پزشکی و دارو سازی هیچگاه به صورت مجرد در نزد بزرگان این علم نبود ، بلکه با حکمت و آن هم با گونه‌ای جهان بینی همراه بود . فن طب چون با تن آدمی که روان ارزشمند در آن جاری است ، سرو کار دارد ، هیچ گاه از محتوای اخلاقی خالی نبود و تقوای اخلاقی و مهارت در فن طب همواره دو رکن لازمه یک پزشک بشمار می‌آمده اند . به همین دلیل پزشکانی همچون رازی و ابن سینا بیش از آن که شفا دهنده تن باشند ، یک حکیم طبیعی و برتر از آن یک فیلسوف بوده‌اند ^۱ . " علی بن ربن تبری " از اولین پزشکان بزرگی است که در دامن حکمت اسلامی پرورش یافت و نخستین کتاب جامع در طب را به نام " فردوس الحکمه " نگاشت و در آن مجموعه طب بقراطی و جالینوسی را با معارف هندی و پزشکی در هم آمیخت ^۲ . از قرن شش هجری زبان فارسی برای نوشتن آثار طبی بکار گرفته شد ^۳ و اسماعیل جرجانی (۴۳۴-۵۳۱ق) با تالیف کتاب " ذخیره خوارزمشاهی ، فارسی نویسی را در طب به کمال رساند و طب ایرانی طب فارسی شد . ^۴

در دوره صفوی آثار و کتب پزشکی ابن سینا و رازی همچنان از اعتبار برخوردار بود و شرح‌های بسیاری به فارسی بر آن نوشته شد ^۵ . تا این زمان حوادث بزرگ سیاسی همچون دو حمله ویرانگر مغول و تیمور در ایجاد آشفتگی و انقطاع در خط سیر علم پزشکی تأثیر بسیاری گذارده بود . با این همه به طور استثنایی افرادی معدود ، رونق بخش این علم بودند . " محمد حسین نوربخش بهاء الدوله " که علاوه بر طبابت ، مرشد صوفیه نوربخش و صاحب مریدان بسیار بود ، حاذق ترین طبیبی بود که ایران از دوره مغول به بعد به خود دید . او که در خانواده ای پزشک متولد شده بود ، علم طب را در ری و هرات نزد اساتید هندی و ایرانی آموخت و کتاب " خلاصه التجارب " را که خلاصه ای از تجارب شخصی وی و نظرات رازی و ابن سینا است ، در سال ۹۰۷ ق. / ۱۵۰۱ م. نوشت . وی در این اثر توضیحات مفصلی درباره سرفه مسری یا سیاه سرفه ، سفلیس و تبهای بثور و همچنین تب یونجه ارائه داده است . " غیاث الدین اصفهانی " پزشک معروف دیگر کتاب " مرآت الصحه فی طب " را نوشت و به

^۱ همان جا ، ص ۶۷۶ .

^۲ همان جا ، ص ۶۷۸ .

^۳ ادوارد براون ، تاریخ طب اسلامی ، ص ۱۳۵

^۴ شهاب الدین دمیرچی ، تاریخ فرهنگ و تمدن اسلام ، ص ۲۵۲ .

^۵ راو الستورینگ ، علم پزشکی در گذر زمان ، ترجمه رضا راد گودرزی ، نشر ریحان ، ۱۳۷۹ ، ص ۷ .

خاطر کمک‌هایی که سلطان بایزید دوم عثمانی به او کرد، آن را به وی هدیه نمود^۱. عماد الدین محمود بن مسعود شیرازی طبیب دربار تهماسب اول نیز چندین رساله نگاشت^۲.

علم پزشکی در اوائل دوره صفویه بار دیگر توجه خود را به طب هندی نشان داد. این امر تا حدودی متأثر از روابط دوستانه میان دو کشور بود. به ویژه در گیرودار نشر تشیع، برخی از پزشکان غیر شیعی به قلمرو دولت عثمانی یا به هند و یا به نزد ازبکان و امیران سنی مذهب رفتند. تعدادی پزشک هندی نیز در ری و هرات خدمت می‌کردند و تعداد زیادی مریض هندی برای معالجه به ایران می‌آمدند. از پزشکان ایرانی که به هند رفتند و در آنجا مقیم شدند می‌توان از نورالدین محمد بن عبدالله شیرازی صاحب "الفاظ الادویه" را نام برد که کتاب خود را به شاه جهان هدیه کرد. اثر مشهور دیگر وی "طب دارا شکوهی" نیز به لحاظ آنکه آخرین کتاب مهم پزشکی به زبان فارسی است از اهمیت برخوردار است^۳. محمد اکبر شاه ارزانی صاحب آثاری چون "طب اکبری" و "میزان الطب" و "طب النبوی" نیز از پزشکان دیگری است که در دربار اورنگ زیب می‌زیست. رفتن پزشکان ایرانی به هند در اواخر دوره صفویه که اوضاع رو به آشفتگی می‌رفت، چشمگیرتر است. میرزا محمد علوی خان نیز از پزشکان محمد شاه و سپس نادرشاه بود^۴. "ستی النساء خانم" از زنان فاضل پزشک و ادیبی بود که برای دیدن برادرش طالب آملی ملک‌الشعرا دربار جهانگیر پادشاه هند به آنجا رفت و به دلیل کاردانی و شیوازبانی و آشنایی با فنون طب و طریق معالجات مورد توجه "ارجمند بانو بیگم" همسر شاه جهان قرار گرفت و به درجه مهر داری رسید. وی تا پایان عمرش در دربار هند با احترام زیست. از او به نام "رابعه دوم" یاد کرده‌اند^۵.

از پزشکان ایرانی دیگر سلطان علی گنابادی مولف "دستور العلاج" به فارسی است که در ۹۳۳ هـ. آن را نگاشت؛ یوسفی هروی صاحب آثاری چون "علاج الامراض" و "ریاض الادویه" و "دلایل النبض" است. اهمیت این پزشک در آن است که برای آسان کردن دانش پزشکی چند منظومه در این فن سرود؛ حکیم شفایی مولف "طب شفایی" یا

^۱ الگود، تاریخ پزشکی در ایران، صص ۴۰۱-۳۹۹.

^۲ سمرمدی، پژوهشی در تاریخ پزشکی ایران، صص ۹-۶۸.

^۳ الگود، تاریخ پزشکی ...، ص ۴۲۰.

^۴ همان، ص ۴۲۱.

^۵ رجبی، مشاهیر زنان پارسی، صص ۲-۱۲۱.

^۶ صفا، ادبیات ...، ج ۵، صص ۳۵۷-۳۵۵.

قربادین شفایی "؛ عماد طبیب در اواخر سده دهم هجری کتاب "المرکبات الشاهیه" را به عربی نوشت^۱؛ حکیم مومن کتاب "تحفه المومنین" را در شناخت داروها نگاشت.^۲

از ویژگی های دیگر پزشکی دوره صفویه، نزدیک بودن آن با علم نجوم است. در واقع پزشکان و منجمان از نظر دسته بندی که بر روی مشاغل این دوره صورت گرفته و به لحاظ نزدیکی این مشاغل به شخص شاه، در یک رده قرار گرفته اند^۳. هر دو شغل پر درآمدی بودند و گاه پزشکی حتی تحت الشعاع نجوم قرار می گرفت. علت این امر همان طور که در توضیحات مربوط به نجوم ارائه شد، بر اثر اهمیت بسیاری بود که پیشگویی های منجمان در زندگی روزمره شاه و درباریان و مردمان عادی داشت. در زمینه طب نیز حتی خوردن دارو با نظر منجمان و در ساعت سعد که او تعیین می کرد، صورت می گرفت. همین امر هم گاه به پزشکان در مواقع حساسی که مریض فوت می کرد و یا معالجات آنان به ثمر نمی رسید، کمک می کرد تا علت را به گردن منجم و پیشگویی وی درباره عدم استفاده از دارو به بهانه ساعت نحس بیاندازند.^۴

به نظر می رسد که سازمان پزشکی از دوره شاه تهماسب اول سامان خوبی گرفته باشد. "حکیم باشی" رئیس هیات پزشکی دربار، یکی از ملازمان شاه و هم تراز با امراء و سران سپاه و مورد توجه خاص شاه بود. وی لقب "جالینوس الزمان" را داشت و به سبب نزدیکی زیاد شغل وی به شاه، جزء "مقرب الخاقان" محسوب می شد^۵. گرفتن نبض شاه از وظایف خاص وی و مسئولیت استخدام و تعیین حقوق و مزایای اعضای هیات پزشکی دربار با وی بود. به علاوه، کلیه پزشکان ایالات و ولایات نیز توسط وی تعیین می شدند^۶. اهمیت جایگاه حکیم باشی به حدی بود که در امور پزشکی حتی صدر اعظم هم از نظریات وی پیروی می کرد. با این همه، این مقام از حساسیت خاصی هم برخوردار بود و در مواقعی که حکیم باشی در توطئه ها شرکت می کرد، جانش در امان نبود. رکن الدین مسعود کازرانی حکیم باشی دوره تهماسب اول به علت دسیسه چینی در کار وزیر، به دستور شاه سوزانده

^۱ همان جا، صص ۳۶۳ - ۳۶۱.

^۲ همان جا، صص ۳ - ۳۶۱.

^۳ میرزا سمیعا، تذکره الملوک، ص ۲۰.

^۴ شاردن، سفر نامه، ص ۱۱۲۰.

^۵ میرزا سمیعا، تذکره ...، ص ۲۰.

^۶ نصیری، القاب و مواجب دوره سلاطین صفویه، صص ۲ - ۴۱.

شد. همچنین میرزا ابونصر گیلانی به اتهام مسموم کردن شاه تهماسب در دوره شاه اسماعیل دوم کشته شد.^۱

"عطار باشی" عنوان رئیس دارو سازان دربار بود که زیر نظر حکیم باشی کار می‌کرد. وی داروها را فقط بر اساس نسخه ممهور حکیم باشی از عطار خانه سرکار خاصه شریفه می‌داد.^۲ "حکیم حرم شاهلی" نیز که معمولاً از طبای مسن و با تجربه بود، زیر نظر حکیم باشی و در حرمسرا کار می‌کرد. در حرمسرا تنها یک حکیم کار می‌کرد.^۳ کارگران کارگاههای شاهلی هم می‌توانستند به طور مجانی از خدمات پزشکی طبای دربار بهره مند شوند و داروی مجانی دریافت دارند.^۴

بر اساس گزارش سیاحان، در هر شهر یکی دو بیمارستان بزرگ و مجهز وجود داشت. در برخی شهرها درمانگاههای خیریه نیز دایر بود که بیماران بی بضاعت را مداوا می‌کرد. نمونه ای از آن در ری وجود داشت که "شربت خانه خیریه شاهلی" نام داشت. بر اساس نام آن می‌توان حدس زد که هزینه و مخارج آن از سوی دستگاه سلطنت تأمین می‌شد. ریاست این درمانگاه با میرزا یارعلی پزشک معروف به "حکیم خیری" بود. درمانگاه ها و بیمارستان‌هایی نیز توسط مبلغان فرقه‌های مختلف مسیحی و کمپانی‌های خارجی در ایران این دوره ساخته شد. با وجود انواع بیماریها و کمبود امکانات، ایجاد درمانگاه یکی از راههای مهم بود. معمولاً در میان مبلغان طبیب هم وجود داشت. هیأت‌های میسیونری در شهرهای هرمز، بوشهر، شیراز و اصفهان درمانگاه ساختند و بیشتر از همه به حاشیه خلیج فارس اهمیت می‌دادند. زیرا بر اثر رطوبت و گرمای شدید انواع بیماریها در آنجا شایع بود. کمپانی هند شرقی انگلیس نیز در بندر عباس بیمارستان کوچکی ساخته بود. بر اساس اطلاعات پزشکی کاملی که کشیش متیو به هنگام معالجه بیماران در شیراز کسب کرده بود و این اطلاعات را در خدمت کشیش ژوزف لابروس آنژلوس قرار داده بود، اولین کتاب اروپایی درباره تاریخ پزشکی ایران نوشته شد.^۵

^۱الگود، تاریخ پزشکی، ص ۴۰۴.

^۲نصیری، القاب و ...، ص ۴۲.

^۳همان جا، ص ۴۳.

^۴الگود، تاریخ پزشکی، ص ۴۰۳.

^۵حسن تاجبخش، تاریخ بیمارستان‌های ایران از آغاز تا عصر حاضر، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۹، ص ۲۰۰.

فیزیولوژی هنوز بر پایه اخلاط چهارگانه پزشکی قدیم قرار داشت و تجویز حجامت و مسهل هنوز اشکال عمده درمان بودند. در زمینه تشریح نظرات گوناگونی ابراز شده است. سیاحانی چون شاردن ایرانیان را در این شاخه چندان پیشرفته نمی‌دانند و علت را در منع تشریح بدن از سوی اسلام و پاکیزگی و خشکی هوا که باعث بهبود بیماری می‌شود، ذکر می‌کنند.^۱ ولی در مجموع به دلیل نیازهایی که بر اثر حوادث جنگ و تصادفات روی می‌داد، جراحی‌هایی صورت می‌گرفت. در زمینه چشم پزشکی و جراحی آب مروارید نیز پیشرفته بودند. بیهوشی عبارت بود از هوش بری با استفاده از مواد مخدر گوناگون.

دارو سازی

در شاخه دارو سازی، ایرانیان از قدیم الایام بسیار پیشرفته بودند. استفاده از گیاهان دارویی بسیار رایج بود.^۲ کتابهای داروسازی صبور بن سهل در قرن سوم ق. و "تریاق‌ها" اثر ابن ترمذی در قرن ششم ق. اساس همه کتب این دوره را تشکیل می‌داد.^۳ دوره صفویان برای داروشناسان یک عصر طلایی محسوب می‌شد. مطالعه درباره دارو تخصصی شد.^۴ مظفر بن محمد حسین شفایی (۹۶۳ ق.) با کتاب "طب شفایی" معروف‌ترین داروساز در دوره عباس اول است. "تحفه المامونین" نیز رساله ایست به زبان فارسی درباره داروشناسی مبتنی بر کتب عربی و هندی که به شاه سلیمان اهداء شد. داروشناسی سنگ‌ها نیز در ایران متداول بود.

علاوه بر گیاهان دارویی از سنگ‌ها و مواد معدنی نیز به عنوان یک بخش مهم دارو در درمان بیماریها استفاده می‌شد. تنوع سنگ‌های معدنی و اعتقاد به درمان بیماری با آنها در ایران نیز همچون سراسر دنیا رایج بود. عماد الدین نخستین رساله فارسی را درباره این موضوع نوشت.^۵ کتاب "بحرالجوهر" یا "جواهراللغه" تألیف محمد بن یوسف هروی یک کتاب عربی-فارسی و فرهنگ علمی برای لغات فنی، طبی و گیاه شناسی است که در هرات و برای بابر و همایون نوشته شد.^۶

^۱ شاردن، سفر نامه، ص ۱۱۲۳.

^۲ اولتاریوس، سفر نامه ...، ص ۶۸۸.

^۳ سیوری، ایران در عصر صفوی، ص ۳۲۰.

^۴ همان جا، ص ۴۰۸.

^۵ همان جا، صص ۶-۴۱۵.

^۶ همان جا، ص ۴۲۵.

ساخت داروهای شیمیایی و تجربه با آنها که از نوشته‌های رازی سرچشمه می‌گرفت، از وسایل دیگر در درمان بیماری بود^۱.

فلسفه

فلسفه در معنای واقعی خود همان خرد قدیم پهلوی و حکمت دوره اسلامی است و به معنی آنچه انسان را از طریق تأمل و تفکر و تدبر باطنی به حقیقت می‌رساند.^۲ در ایران قبل از اسلام، نوعی تفکر عمیق به شیوه فلسفی در بطن دین مانی، آیین مهر پرستی و بیشتر در دین زرتشتی وجود داشت. بر مبنای این تفکر، یک سلسله اصول آسمانی را مبدا تحولات و فعل و انفعالات خود و جامعه به شمار می‌آوردند و معتقد بودند که زندگی این جهان دارای معانی غایی و رای این جهان است.^۳ در دوره قبل از اسلام فلسفه کاملاً در درون دین قرار داشت و اگر آن را همانند سهروردی که بدان نام "حکمت خسروانی" نهاده است، جستجو کنیم باید به نوشته‌های دینی مانند "بندهشن"^۴ و "شکند گمانیک ویچار"^۵ و آموزه‌های شفاهی همراه آن‌ها رجوع کنیم.

بعدها، بر اثر امتزاج این تفکر با عقاید اسلامی یک زمینه جهانی برای ایرانیان پدید آمد که در آن مکتبها و افکار ملل دیگر همانند چینی، هندی و به ویژه فلسفه یونانی و نیز افکار برخاسته از بین‌النهرین توسط اسلام با یکدیگر پیوند زده شد و فلسفه اسلامی پدید آمد.^۵ فلسفه اسلامی در دوره اسلامی اگر چه عناصری را از سنتهای قدیمی وام گرفته بود، اما به عنوان یک مکتب و دانش مستقل در درون تمدن اسلامی شروع به رشد کرد. در پایان قرن چهارم و آغاز قرن پنجم هجری آثار فلسفی فارسی به معنای دقیق کلمه پدیدار شد. ناصر خسرو و اسماعیلیان از پدید آوردندگان برجسته این آثار بودند. در همین دوره اولین آثار فارسی مکتب مشایی نیز ظاهر شد. ابوعلی سینا با نگارش "دانشنامه‌عالایی" سر آغاز تحول جدید و نقطه اوج مکتب مشایی بود. وی جنبشی را که توسط "الکندی" و "فارابی"

^۱ فرشاد، تاریخ علم...، صص ۳-۷۰۲.

^۲ نصر، "سنت فلسفه اسلامی در ایران و اهمیت آن در جهان معاصر"، سنت عقلانی اسلامی در ایران، ص ۱۰۵.

^۳ نصر، "تصوف و فلسفه سنتی در ایران قبل و بعد از اسلام"، سنت عقلانی اسلامی در ایران، ص ۵۷.

^۴ همان، ص ۵۹.

^۵ نصر، "سنت فلسفه اسلامی..."، ص ۹۲.

برای هماهنگ ساختن فلسفه های ارسطو و نوافلاطونی^۱ شروع شده بود، در درون تعالیم یکتا پرستی قرآن و در عالم توحیدی ابراهیمی به کمال رساند و یک جریان عقلانی پایدار موسوم به فلسفه مشایی را بنا نهاد.^۲

اما فلسفه مشایی ابن سینا جای خود را به دو آیین بسیار مهم یعنی عرفان نظری محی‌الدین ابن عربی و حکمت اشراق سهروردی داد. هدف هر دو آیین مذکور شناخت واقعی حق و جایگزین ساختن ذوق به جای عقل‌گرایی فلسفه مشایی بود.^۳ با این همه آرای ابن سینا تقریباً در تمامی شخصیت‌های بعد از خود تأثیر گذاشت و در غرب بعد از این رشد، با نفوذترین فیلسوف اسلامی در غرب گردید.^۴ در ایران نیز چند قرن بعد فلسفه مشایی بار دیگر توسط خواجه نصیرالدین طوسی احیا شد و تا مدتها بعد به حیات خود ادامه داد.

حکمت اشراق^۵ توسط سهروردی به مکتب جدیدی تبدیل شد که فلسفه افلاطون و ارسطو را با فرشته شناسی زرتشتی و عقاید هرمتی به هم آمیخت و کل این ترکیب را در چارچوب تصوف جای داد.^۶ وی در "حکمه الاشراق" به طور شگفت‌آوری به نقل آیات قرآن و احادیث و گفتارهای صوفیان اولیه پرداخت و اندیشه‌های گوناگونی را با دگرگونی عمیق به قالب اسلامی در آورد.^۷ سهروردی اولین کسی است که قرآن را به طور وسیعی در

^۱ مکتب نوافلاطونی: حکمت طبیعی در حوزه اسکندریه مصر به صورت معرفتی تخصصی و بین‌المللی در آمد. اندیشه‌های تحلیل‌گرایانه و استدلال‌ارسطویی با نگرشهای اشراقی افلاطونی در هم آمیخت و با بهره‌گیری از بینش‌های فیثاغورثی و مکتب رواقی جهان‌بینی پیدایی یافت که به مکتب نوافلاطونی موسوم گردید. این مکتب آخرین شکل از فلسفه یونانی بوده که بعدها به جهان اسلامی راه یافته است. در این مکتب رگه‌هایی از تعلیمات یهودی و نیز تعلیمات گنوسیان مسیحی و مصری وجود داشته است.^۱ فرشاد، تاریخ علم ...، ص ۷۹۸.

^۲ نصر، "ابن سینا"، ص ۱۳۲.

^۳ نصر، "شهاب‌الدین سهروردی"، سنت عقلانی اسلامی در ایران، ص ۲۱۱.

^۴ نصر، "ابن سینا"، ص ۱۳۸.

^۵ اشراق به معنی نور بخشی و نور دهی است و حکمت اشراق هم از نظر مابعدالطبیعی و هم از نظر تاریخی به معنای تفکر غیر استدلالی قدیم است که بیشتر ذوقی است تا بحثی و در تلاش دستیابی به اشراق (نورانی شدن) از طریق زهد و صفای باطنی است.

^۶ نصر، "شهاب‌الدین سهروردی"، ص ۸ - ۲۱۷.

^۷ همان جا، ص ۲۱۸.

متون فلسفی به کار گرفت. ^۱ تقریباً تمامی حکما و فلاسفه ایرانی طی قرون هفتم تا دهم هجری تحت تاثیر سهروردی بودند و بیشترشان تفاسیری بر آثار او نگاشتند. کتابهای بسیاری با عناوین مرتبط با رمز‌گرایی نور نوشته شد. در حالی که تا قبل از سهروردی عناوین کتب غالباً در ارتباط با دانش یا رفع جهل بود. ^۲

بدین ترتیب چهار دیدگاه عمده فکری و مکاتب به تدریج در دوره‌ای که به احیاء و تجدید صفوی انجامید، به یکدیگر پیوستند: فلسفه مشایی، فلسفه اشراق، عرفان و کلام. ^۳ قطب‌الدین شیرازی یکی از شخصیت‌های کلیدی بود که زمینه تلفیق عناصر چهارگانه را با ویژگی شخصیت خود که در هر بخش سهمی مهم داشت، فراهم ساخت. "دره التاج" اثر مهم دایره‌المعارف برجسته فارسی وی در باره فلسفه مشایی است. از متألهان شیعی مسلک که زمینه را برای تلفیق حکمت اشراقی با دیدگاه شیعی فراهم ساختند، می‌توان از سید حیدر آملی و به ویژه ابن ابی‌جمهور یاد کرد. ^۴

گرایش‌های فوق‌الذکر در طی دوره صفوی منجر به تجدید حیات علوم اسلامی و به ویژه حکمت یا حکمت الهی شد. از سوی دیگر زمینه را برای رسمیت بخشیدن به مذهب شیعه به عنوان مذهب رسمی کشور فراهم ساخت. مرکز حیات حکمت در دوره صفوی، به ویژه در دو شهر عمده اصفهان، شیراز و در مرتبه بعدی در کاشان و قزوین و تبریز بود که محققان امروزی بدان نام "مکتب اصفهان" داده‌اند. ^۵

حکمت در دوره صفوی مشتمل بر چندین رشته بود که در قالب تشیع به هم بافته شد. مهم‌ترین عناصر حکمت در این زمان عبارت بود از: تعالیم باطنی ائمه، به خصوص مطاوی نهج‌البلاغه، حکمت اشراقی، تعالیم صوفیان نخستین به ویژه آرای عرفانی ابن عربی و عارف اندلسی قرن هفتم هجری و میراث فیلسوفان یونانی. به همین دلیل است که حکما و فلاسفه عصر صفوی رسائل مورد بحث خود را با منطق آغاز می‌کنند و آن را با جذبه‌های عرفانی که در پرتو تجرید و اشراق عقل تجربه می‌شوند، به پایان می‌برند. ^۶ شخصیت‌های برجسته این

^۱ نصر، "آثار فارسی شیخ اشراق شهاب‌الدین سهروردی"، سنت عقلانی اسلامی در ایران، صص ۶-۲۵۵.

^۲ نصر، "گسترش مکتب اشراقی سهروردی"، سنت عقلانی اسلامی در ایران، ص ۲۶۴.

^۳ نصر، "فعالیت‌های فکری، ..."، ص ۳۳۷.

^۴ نصر، "گسترش مکتب ..."، ص ۲۶۴.

^۵ نصر، "مکتب اصفهان"، سنت عقلانی اسلامی در ایران، ص ۳۶۳.

^۶ همان‌جا، ص ۳۶۴.

دوره نه فقط فیلسوف ، بلکه متکلم و عارف نیز بوده‌اند . شاید دلیل این امر ، نیازی بود که به فرا گرفتن بخشی از دانش‌های معقول برای تسهیل یادگیری دانش‌های منقول احساس می‌شد از این رو، عده زیادی به تحصیل حکمت ، به ویژه حکمت مشاء و ادرا می‌شدند .^۱ جلوه عالی این ترکیب و تلفیق افرادی چون میرداماد و صدرالدین شیرازی (ملا صدرا) هستند .

از طرف دیگر مکتب های مختلف فکری در این دوره وجود داشتند که درباره غلبه هیچیک از آنان حکم قاطعی نمی‌توان داد . در واقع دو مکتب اشراقیان و مشائیان که تا اواخر قرن نهم دوشادوش یکدیگر حرکت می‌کردند ، در سده های دهم و یازدهم به هم نزدیک شدند و به نحو متقابلی یکدیگر را تهذیب و تکمیل کردند و از این راه مکتب خاصی که در آثار حکیمان عصر صفوی می‌یابیم، بوجود آمد .

در واقع علت اصلی و غایی توسعه دامنه حکمت در عصر صفوی و در میان شیعیان ایران ، نیاز آنان آن به ایجاد پیوند دائم میان " اعتقاد " و " اثبات " بود و به دست آوردن مقیاس‌هایی عقلی برای این پیوند یگانگی و وحدت . به عبارت دیگر این اعتقاد مذهبی است که مبنای این نحوه جدید از تفکر بود و نه کنجکاوی فلسفی . همین پی جویی‌های متکلمان در حکمت به نتایج تازه‌ای منجر شد که در آثار میرداماد ، ملاصدرا و فیض کاشانی دیده می‌شود .

شخصیت های برجسته مکتب اصفهان عبارت بودند از :

سید احمد علوی ، داماد میرداماد مفسر شفایی ابن سینا ؛ ملامحمد باقر سبزواری (متوفی ۱۰۹۰ق.) مفسر " اشارات " و مابعدالطبیعه " شفا " و مولف " ذخیره المعاد فی شرح الارشاد " ؛ رجبعلی تبریزی (متوفی ۱۰۸۰ق.) ؛ عبدالرزاق لاهیجی (متوفی ۱۰۷۱ق.) شاگرد و داماد ملاصدرا و مولف چند کتاب بسیار مهم فارسی در حکمت مانند " گوهر مراد " ؛ قاضی سعید قمی (متوفی ۱۱۰۳ق.) عارف و متکلم و مولف " اربعینات " ، " کلید بهشت " . اما شش شخصیت : شیخ بهاء الدین عاملی ، میر ابوالقاسم فندرسکی ، میرداماد ، ملاصدرا ، ملا محسن فیض کاشانی و مجلسی دوم را باید شخصیت های اصلی مکتب اصفهان برشمرد که به دلیل نقش مهمی که ایفا کردند شرح حال هر یک ذکر می‌شود .

^۱ صفا ، تاریخ ادبیات ... ، ج ۵ ، ص ۳۹۴ .

شیخ بهاء‌الدین عاملی: بهاء‌الدین عاملی مشهور به شیخ بهایی به سال ۹۵۳ ق. در بعلبک لبنان به دنیا آمد. پدرش رهبر جامعه شیعیان عامل و شاگرد شهید ثانی بود که پس از شهادت استادش در ۹۶۶ ق. به همراه فرزندش به ایران آمد. بهاء‌الدین که در این زمان سیزده سال داشت زبان فارسی را به خوبی یاد گرفت و تحصیلات خود را در علوم دینی، شعر و حکمت، ریاضیات و طب فرا گرفت. وی پس از سفر به مکه مقیم اصفهان شد و به لقب "شیخ الاسلام" نائل آمد و در زمان شاه عباس اول یکی از شخصیت‌های برجسته شیعی بود. وی به سال ۱۰۳۰ ق. درگذشت و در مشهد در جوار مرقد امام رضا (ع) دفن گردید.

شیخ بهایی دارای آثار متنوع و متعددی است که می‌توان آنها را به آثار نوشتاری، ابنیه و عمارات و باغات دسته بندی کرد. این آثار همگی حاکی از نبوغ چند بعدی وی هستند. با این همه در زمینه حکمت اگر چه به پای میرداماد و ملاصدرا نمی‌رسد، ولی کمک‌های او به فقه و کلام شیعی، ریاضیات و تصوف در آن حد بود که وی را در ردیف یکی از بزرگان علوم دوره صفوی قرار دهد. اکثر علمای برجسته اصفهان از شاگردان شیخ بهایی بودند. بالغ بر سی تن از این شاگردان از شخصیت‌های برجسته زمانه خود شدند. مردانی چون ملا محمد تقی مجلسی، ملاصدرا، و ملا محسن فیض کاشانی. شیخ بهایی از طریق نوشته‌ها، بناها و شاگردانش توانست در تمام طبقات اجتماعی ایران تأثیر بگذارد.^۱

میرداماد: یکی از متنقدترین شخصیت‌های مکتب اصفهان، محمد باقر داماد مشهور به میرداماد است. لقب داماد او از این نکته نشأت گرفت که پدرش داماد محقق کرکی بود. تاریخ تولد میرداماد را به احتمال می‌توان سال ۹۶۹ ق. تعیین کرد. وفات وی در سال ۱۰۴۱ ق. بود.^۲ وی به بهترین نحو تحصیلات خود را در همه رشته‌های علوم دینی به پایان برد. مشهورترین معلم او شیخ حسین بن عبدالصمد پدر شیخ بهایی بود. میرداماد در کلام، حکمت، فقه و حتی علوم طبیعی و علوم غریبه مرجعیتی برجسته یافت و شاگردان بی شماری مانند ملاصدرا را به محضر درس خود جلب کرد.

^۱ همان جا، صص ۳۷۰ - ۳۶۶؛ نصر، "فعالتهای فکری ..."، صص ۷ - ۳۴۴؛ صفا، تاریخ ادبیات، ج ۵، صص ۲ - ۳۵۰.

^۲ نصر، "مکتب اصفهان"، ص ۳۷۱.

میرداماد در زمینه حکمت ، فلسفه ابن سینا را در کسوت حکمت اشراق احیا کرد و بیش از هر کس دیگری در احیای فلسفه ابن سینا و حکمت اشراقی در زمینه تشیع و فراهم ساختن زمینه مناسب برای اثر جاودان ملاصدرا ، " اسفار اربعه " ، نقش داشته است . میرداماد علوم سنتی را از دیدگاه جدید شیعی دوره صفوی طبقه بندی و تنظیم کرد ، یعنی همان کاری را که ارسطو در آتن و فارابی در تمدن جدید اسلامی کرده بود . از این رو پس از ارسطو و فارابی ، به او لقب " معلم ثالث " داده شد .^۱

دو ویژگی ، افکار میرداماد را از سایر حکما متمایز می‌سازد : اول چگونگی نظم و نسق رسالات . بدین ترتیب که آثار وی از جهات بسیاری با کتابهای سنتی اسلامی در باب فلسفه و حکمت که معمولاً با منطق آغاز می‌شوند و سپس به طبیعیات ، ریاضیات و الهیات می‌پردازند ، تفاوت دارد . دوم مفهوم " حدوث دهری " نقطه عطف و اساسی در آثار او به شمار می‌رود . ویژگی دوم علوم غریبه است که شامل بیش از سی دانش و فن از قبیل جفر ، علم حروف ، اعداد و غیره است که برای هر کسی قابل دسترسی نیست .^۲

در پاسخ به پرسش مشهور در میان فلاسفه و متکلمان اسلامی ، مسیحی و یونانی که آیا جهان حادث است یا قدیم ، میرداماد به سه قلمرو در این مقوله معتقد است : " سرمد " که با ذات باریتعالی و اسماءالله و صفات خدا سروکار دارد و لایتغیر است و این جهان ابدی مطلق است . در مرتبه پایین‌تر ، " دهر " قرار دارد و رابط بین لایتغیر و متغیر است . این عالم مستقیماً آفریده ذات نیست بلکه آفریده ارباب انواع است . اسماء و صفات الهی در اصطلاح اشراقیون رب النوع می‌باشند و به نوبه خود منشاءعالم تغییر (عالم کون و فاسد) هستند . به عبارت دیگر سرمد ، علت دهر است و دهر ارتباط ارباب انواع و جهان متغیر را نشان می‌دهد . در مرتبه سوم " زمان " قرار گرفته که نشانگر رابطه بین اشیاء متغیر است . جهان در زمان خلق نشده است و حدوث زمانی از نظر میرداماد مردود است . چون دهر بالاتر از زمان و علت زمان است و قبلاً خلق شده است بنابراین خلقت ، " حدوث دهری است و این ابداع یا اختراع است نه وضع یا تکوین .^۳

میرداماد همچنین الفاظ و اسماء را جامه‌های ظاهری حقایق می‌داند و معتقد است که می‌توان با استمداد از معانی باطنی قرآن و از راه ادراک تمثیلی حروف و اعداد و تفاسیر حکمی

^۱ همان .

^۲ دائره المعارف تشیع .

^۳ نصر ، " فعالیت‌های فکری ... " ، ص ۳۵۱ .

کتاب مقدس، هم به راز مابعدالطبیعه و هم به راز کیهان شناسی پی برد.^۱ میرداماد یکی از شخصیت های محوری و شاید اصلی ترین آنها در مکتب اصفهان بود.

میرفندرسکی: سومین نفر از حکمای سه گانه (شیخ بهایی و میرداماد) مشهور اصفهان میرفندرسکی است که بیشتر عمر خود را در خارج از ایران و به ویژه در هندوستان گذراند و در آن جا از احترام کامل بسیاری برخوردار بود. در علوم اسلامی استاد حکمت، ریاضیات و طب بود. جالب ترین جنبه حیات وی، اعتزال کامل و حتی اعتزال ظاهری از دنیا بود. وی در عین در آمیختن با توده مردم به مقام تفکر و اشراق کامل واصل گشته بود و ضمناً یکی از افراد بسیار محترم در دربار صفوی بود. او در نزد دیگران انسانی حقیقی و یکی از برجسته ترین صوفیان روزگار خود بود. وی صاحب کرامات بود و گاه اتفاق می افتاد که به طور هم زمان در دو جا حضور می یافت. شهرت او حتی پس از مرگش در ۱۰۵۰ق فراموش نشد. آثار وی اندک است. معروف ترین اثر او قصیده ای است که اصول حکمت را در اشعاری زیبا تلخیص کرده است و پس از او نیز چند نفر از حکما بر آن شرح نوشته اند. میرفندرسکی در فلسفه از پیروان ابن سینا و خود استاد فلسفه مشایی بود. او نیز شاگردان نام آوری چون ملا محمد باقر سبزواری (م. ۱۰۹۸)، ملا رفیع گیلانی (م. ۱۰۸۲) و معروف تر از همه ملا رجبعلی تبریزی (م. ۱۰۸۰) از معلمان برجسته فلسفه در نیمه دوم قرن یازدهم قمری را تربیت کرده است.^۲

ملا صدرا: صدرالدین محمد شیرازی معروف به آخوند ملاصدرا و صدر المتألهین در سال ۹۷۹ یا ۹۸۰ق. در شیراز در خاندان مشهور قوام متولد شد. وی تنها فرزند پدرش ابراهیم بود که مدتها منصب وزارت داشت و از چهره های قدرتمند سیاسی و اجتماعی شهر بود. زندگی ملاصدرا به سه دوره مشخص قابل تقسیم است: دوره اول، دوره کودکی و تحصیل علوم حصولی است. هوش و ذکاوت بی نظیر صدرالدین از همان کودکی معلوم بود و به دلیل موقعیت خانوادگی از بهترین تحصیلات ممکن برخوردار شد. پس از تحصیلات مقدماتی شیفته علوم عقلی به ویژه فلسفه شد و به اصفهان پایتخت و مرکز عمده علم رهسپار شد. در آنجا علوم نقلی را نزد بهاء الدین عاملی و علوم عقلی را در حوزه درس میرداماد کسب کرد و پس از چند سال به مقام استادی رسید و بخصوص در حکمت از استادانش پیشی گرفت.

^۱ نصر، "مکتب اصفهان"، ص ۳۷۷؛ همچنین نگاه کنید به صفا، تاریخ ادبیات ...، ج ۵، صص ۸-۳۰۶.
^۲ همان، صص ۸-۳۷۷؛ نصر، "فعالیت های فکری ..."، صص ۳-۳۵۲؛ صفا، تاریخ ادبیات ...، ج ۵، صص ۳۱۴-۳۱۰.

دوره دوم، دوره ریاضت است. در این دوره ملاصدرا از زندگی دنیوی کناره گرفت و مدت، به اختلاف، هفت تا پانزده سال را در روستای کهک قم به ریاضت و تهذیب نفس پرداخت تا به شهود عالم معقول یا علم حضوری دست یافت. در پایان این دوره تألیف کتاب مشهور خود اسفار را آغاز کرد. دوره سوم، تعلیم و تربیت است که ملاصدرا بار دیگر به زندگی دنیوی بازگشت و به دعوت الله وردی خان حاکم شیراز و بانی مدرسه بزرگ شهر، سرپرستی مدرسه را پذیرفت و با تدریس در آن، مدرسه را کانون اصلی علوم عقلی در ایران گردانید. او به مدت سی سال تا پایان عمر در آنجا ماند. وی هفت بار با پای پیاده به زیارت حج رفت و در آخرین سفرش در سال ۱۰۵۰ ق. در بصره درگذشت.

زندگی او خود گواه یکی از جنبه‌های اساسی حکمت اوست و آن اینکه علم نظری باید با سلوک معنوی همراه باشد. ملاصدرا با آنکه از خانواده ای متنفذ بود، اغلب از سوی برخی علمای قشری که تأویل عرفانی او را از تعالیم ایمانی بر نمی‌تافتند آشکارا مورد اذیت و آزار واقع می‌شد. به همین دلیل دو اثر در دفاع از آرای خود نوشت یکی "سه اصل" به نثر فارسی و دیگری "کسر اصنام الجاهلیه" و در آن به حملات وارده جواب گفت.^۱

آثار ملا صدرا که عمدتاً به عربی نوشته شده، حدود پنجاه عدد شناخته شده است که تمامی آنها را در آخرین دوره زندگی اش نوشت و همگی از ارزش بسیار برخوردارند و از منابع اساسی مورد الهام حکما و متکلمان و عرفای نسل‌های بعد از وی هستند. تمام نوشته‌های وی یا درباره علوم شرعی است، مثل تفاسیر قرآن و تفسیر اصول کافی کلینی و یا درباره فلسفه و حکمت مثل "الشواهد الربوبیه". نثر آثار او بسیار روشن و فصیح است و همین امر باعث شده که فهم آنها در مقایسه با آثار پیشینیان از قبیل میرداماد برای خواننده آسان تر باشد. ملا صدرا همچنین چند رباعی به زبان فارسی سروده است که مضمون این رباعی‌ها اغلب نظریه عرفانی "وحدت وجود" است که خود اصل محوری عقیده ملاصدرا است.^۲ به رغم این دسته بندی آثار وی، نظر ملاصدرا بر خلاف این است. زیرا یکی از دستاوردهای مهم او اتحاد و هماهنگی بین دو بخش علوم بوده است. تمام نوشته‌ها حتی آثار فلسفی اش مشحون از آیات قرآنی است که در تایید نتیجه گیری‌هایش آورده و تمام آثار دینی او سرشار از تاویلات عرفانی و عقلی است.^۳

^۱ نصر، "فعالتهای فکری ..."، ص ۳۵۶.

^۲ نصر، "صدرالدین شیرازی"، سنت عقلانی اسلامی در ایران، ص ۴۰۶.

^۳ همان.

مهم ترین اثر ملاصدرا " اسفار اربعه " است که از نظر دامنه گسترش با " شفا " ،
 دائره المعارف مشایی ابن سینا و " فتوحات المکیه " ، مجموعه عظیم علوم باطنی ابن عربی ،
 قابل قیاس است . واژه اسفار جمع سفر به معنی مسافرت و نیز سیّرف به معنی کتاب است .
 معنی واقعی اسفار ، سفرهاست ولی نه سفر نامه عادی ، بلکه اسفار شامل چهار مرحله و منزل
 یا چهار سفر سلوک سالک است و روایتی است از مراحل سیر و سفر عرفا که رنگ منطقی
 یافته است . این چهار سفر عبارتند از: ۱) سفر خلق یا خلقت به سوی خالق یا حقیقت مطلق
 ۲) سفر در حقیقت مطلق همراه با حقیقت مطلق ۳) سفر از حقیقت مطلق به سوی خلق و
 خلقت همراه با حقیقت مطلق ۴) سفر همراه با حقیقت مطلق در خلق و خلقت . سنگ بنای
 نظریات ملاصدرا در اسفار مساله " وحدت و تشکیک وجود " است .

ملاصدرا با صورت منطقی دادن به کشف و شهود عرفا و با بیرون کشیدن مضامین
 فلسفی و متافیزیکی از تعالیم و اقوال ائمه و خصوصاً نهج البلاغه ، مکتب تازه ای از حکمت
 را بنیاد گذاشت . وی بنیانگذار سومین مکتب اصلی فلسفه بعد از مکاتب مشایی و اشراقی
 است . این مکتب که با اخذ برخی مبادی از دو مکتب مذکور و افزودن برخی آرای متصوفه
 به ویژه ابن عربی به صورت منطقی فراهم آمده ، مشهور به " حکمت متعالیه " است ^۱ .
 اهمیت ملاصدرا تا آن حد است که تقریباً تمامی حیات فکری و عقلانی ایران طی سه و نیم
 قرن بعد گرد نام وی می گردد . از شاگردان بلا فصل وی که از شخصیت های برجسته اسلام
 شیعی هستند ، می توان از ملامحسن فیض کاشانی ، عبدالرزاق لاهیجی ، و قاضی سعید قمی
 نام برد ^۲ .

ملا محسن فیض کاشانی : ملا محسن فیض کاشانی پس از ملاصدرا معروف ترین
 حکیم نسل بعد از سه حکیم است . او به سال ۱۰۰۷ ق. در کاشان متولد شد و در ۱۰۹۱ ق.
 در همان جا درگذشت . وی از معروف ترین شاگردان ملاصدرا بود و از همو لقب " فیض "
 را دریافت کرد . ملا محسن و شیخ عبدالرزاق لاهیجی هر دو علاوه بر مقام شاگردی ، داماد
 ملا صدرا نیز بودند . فیض چند سال در قم و اصفهان به تحصیل پرداخت و از حوزه درس
 میرداماد و شیخ بهایی بهره گرفت و سپس به شیراز نزد ملاصدرا رفت و آخرین مراحل
 تحصیل خود را در آنجا گذراند . وی علوم مذهبی را از سید ماجد بحرانی فرا گرفت . ملا
 محسن به داشتن کرامات و اعمال خارق العاده شهره بود .

^۱ همان جا ، ص ۴۰۹ .

^۲ همان جا ، ص ۴۲۷ ؛ صفا ، تاریخ ادبیات ... ، ج ۵ ، صص ۳۲۵ - ۳۱۹ .

تقریباً ۱۲۰ اثر از آثار وی شناخته شده است که به زبان عربی و فارسی نوشته شده‌اند و از همان زمان خود وی، جزء کتب درسی گردیده‌اند. این آثار در باب موضوعاتی چون تفاسیر قرآن، آداب و مناسک اسلامی، عرفان و تصوف و حکمت است. دیوان اشعار وی نیز که سرشار از مضامین عرفانی با وزن مثنوی است، مشهور است. ملا محسن بیش از آنکه یک حکیم باشد یک عالم دینی و صوفی عالی مقام بود، به همین دلیل هم مورد توجه شاه عباس دوم قرار داشت و برای امر پیش‌نمازی به قمصر کاشان فرمان داده شد.^۱ مهم‌ترین اثر وی که یکی از مراجع بی‌چون و چرای سده‌های اخیر بوده است، کتاب "المحججه البیضاء فی احیاء الاحیاء" است. احیاء دوم اشاره به "احیاء علوم الدین" اثر غزالی است که از آثار برجسته اخلاقیات صوفانه در عالم تسنن است. ملا محسن احادیثی را از منابع شیعی جایگزین احادیثی ساخت که غزالی از منابع اهل سنت ارائه کرده بود. این اثر ملا محسن برجسته‌ترین اثر اخلاقیات صوفیانه با جهت‌گیری شیعی است. وی یکی از مفسران باطنی پیشرو تشیع است و بیش از هر کس دیگر در عالم شیعی در برقراری هماهنگی کامل میان شریعت و طریقت توفیق داشته است. او کتاب "عین الیقین و علم الیقین" را در حکمت نوشته است.

افکار ملا محسن بیانگر آخرین درجه تلفیق و ائتلاف حکمت و مذهب تشیع است. سهروردی معرفت را اشراق فردی و از طریق هدایت سماوی می‌دانست و ملاصدرا عقل کلی را مناط معرفت قرار داد و ملا محسن گام بلندتری برداشت و همین عقل کلی را با ائمه شیعه که تجلی و مظاهر نور محمدی‌اند و به عقول معصوم موسوم‌اند، یکی دانست. او معتقد بود که حکمت توسط انسانهای ادوار قبل تحریف و به غلط تفسیر شده است - مراد مکتب مشایی و دیگر مکاتب متاخر فلسفه یونانی است - اما فقط در پرتو نور وحی پیامبر اسلام و خاندان او حیات دوباره یافته است. هر که طالب آشنایی با حکمت است، باید دست در دامان انبیاء و اولیاء بزند و این امر فقط از طریق ذکر و تفکر و تزکیه قلب قابل حصول است.^۲ کلمات مکنونه^۳ یکی دیگر از رسایل مهم ملا محسن است که در آن عرفان، حکمت و شرع به هم آمیخته است و شاهدی گویا از جامعیت بینش کلی ملا محسن است. در واقع او از سه عنصر مورد استفاده ملاصدرا یعنی شرع، کشف و عقل، دو عنصر اولیه را پی‌گیری کرد.^۳ او

^۱ محمد طاهر وحید قزوینی، تاریخ عباسنامه، ص ۳۳۵. متن فرمان شاه و جواب فیض را در تاریخ کاشان ضرابی صص ۵۰۴-۵۰۰ ببینید.

^۲ برای اطلاع بیشتر درباره وی ن ک. به قصص العلماء، صص ۳۳۳ - ۳۲۲؛ ریاض العارفین، صص ۹ - ۳۸۸.

^۳ نصر، "فعالتهای فکری ..."، صص ۵ - ۳۶۴؛ نصر، "مکتب اصفهان"، صص ۶ - ۳۸۲؛ میرزا محمد تنکابنی قصص العلماء، ص ۸ - ۳۲۲؛ صفا، تاریخ ادبیات ...، ج ۵، صص ۳۳۶ - ۳۲۸.

رساله ای هم در سیاست به نام " آئینه شاهی ، برای عباس دوم نگاشته و در آن از روابط میان انسان و حکیم سخن گفته است .^۱

حیات عقلانی دوره صفوی در اواخر این سلسله دو مجلسی پدر و پسر را نیز به خود دید . به خصوص محمد باقر (پسر) که یکی از شخصیت های برجسته این عصر است . مجلسی اول ، محمد تقی^۲ (۱۰۰۳ - ۱۰۷۰ ق.) از شاگردان شیخ بهایی و متکلمی ممتاز و صوفی زمان خود بود . اما پسرش محمد باقر مشهورتر و مقتدرتر از پدر گردید . او نزد پدر خود و ملا محسن فیض و ملاخلیل قزوینی به تحصیل پرداخت و به نوبه خود استاد بیش از هزار طلبه گردید . مجلسی دوم^۳ به دلیل احیای شعب گوناگون علوم شیعی و جمع آوری آثار مجتهدان شیعی پیش از خود و احادیث نبوی مشهور است . وی با تأیید و حمایت دربار صفوی و بسیاری از متکلمان و مجتهدان با روشهای عقلانی حکما و فلاسفه مخالفت کرد و تا بدانجا انجامید که هم صوفیه و هم حکما از نظرها افتادند و در محافل رسمی دینی ، مشکلات بسیاری را تحمل کردند . با این همه مجلسی دوم در " تفسیر اصول الکافی کلینی " به علوم فکری رجوع کرده ، ظاهراً تحت تاثیر تفسیر ملاصدرا قرار گرفته است . به همین میزان در " زاد المعاد " هم به تعالیم باطنی اسلام مراجعه کرده است . همین نشان می دهد که وی کاملاً با این نوع مباحث بیگانه نبوده و به حکما و صوفیان بیشتر بنا بر شرایط زمانه اش که ضرورت دفاع از شریعت و نهادهای رسمی مذهبی را ایجاب می کرده ، حمله کرده است . مخالفت او با حکمت آن را بکلی ساقط نکرد و فقط شکوفایی جدید آن را در دوره قاجار تا حدودی به تعویق انداخت .^۴

موسیقی

^۱ رسول جعفریان ، دین و سیاست در عصر صفوی ، ص ۲۱۲ .

^۲ شرح حال وی را می توان در آثار زیر مطالعه کرد : ریحانه الادب ، ج ۳ ، صص ۶۲ - ۶۴ ؛ مرآه الاحوال جهان نما اثر احمد بن محمد باقر بهبهانی .

^۳ برای اطلاع از زندگی و تالیفات مجلسی دوم ن ک ب : ریحانه الادب ، ج ۳ ، صص ۴۶۰ - ۴۵۵ ؛ دانش پژوه ، فهرست ... ، ج ۵ ، ص ۱۱۳۷ ؛ فیض قدسی تالیف میرزا حسین نوری ، مجلسی ۱۳ کتاب به عربی و ۵۵ کتاب به فارسی دارد که روی هم ۱/۵ میلیون سطر است .

^۴ نصر ، " مکتب اصفهان " ، صص ۷ - ۳۸۶ ؛ نصر ، " فعالیت های فکری ... " ، صص ۹ - ۳۶۸ .

برای گنج‌اندیدن موسیقی در دسته علوم دو دلیل وجود دارد. اول آنکه در جامعه فرهنگی ایران موسیقی همواره با وجوه دیگر معرفت و هنر پیوندی سخت استوار و ناگسستنی داشته است. شخصیت‌های علمی چون فارابی، ابن سینا و قطب‌الدین شیرازی نمونه‌ای از پیوند علم، هنر و ادب هستند. وحدت فرهنگ نزد اندیشمندان ایرانی آنقدر اهمیت داشت که فیلسوفانی چون بوعلی سینا خویشتن را نیازمند به آموختن موسیقی می‌دانستند. دوم آنکه دانشمندان ایرانی موسیقی را جزء علوم ریاضی یا علوم تعلیمی بشمار آورده‌اند.^۱ چنانکه ابن سینا، موسیقی را جزء علم ریاضیات و ریاضیات را نیز جزء حکمت نظری آورده است.^۲ به گزارش شاردن ایرانیان راه به کار بردن ادوات موسیقی و روش شناختن اصوات و هماهنگ کردن آنها را به وسیله ریاضیات می‌آموزند.^۳

واژه موسیقی به یک روایت برگرفته از "موسی" است که به هریک از نه رب النوع اساطیری یونان گفته می‌شد که حامیان هنرهای زیبا بودند. گروهی دیگر براین باورند که این واژه مرکب از "موسی" و "قا" است. موسی یعنی نغمه و قا یعنی موزون و خوش. برخی آن را لفظ مفرد به معنی لحن دانسته‌اند و گروهی دیگر نیز آن را مرکب از "مو"، در زبان سریانی به معنای هوا، و "سیقی" به معنای گره و قید می‌دانند که نوازنده با ابتکار عمل و دقت نظر خویش در هوا ایجاد گره کرده، صوت خوش تولید می‌کند.^۴ موسیقی به معنی لحن است و لحن به دو صورت است: مجموعه نغماتی که به ترتیب خاص و معینی ساخته شده باشند. در صورت دوم همان ترتیب خاص، متها حروف و کلام نیز همراه آن است. لحن به ترتیب اول اطلاق می‌شود اگرچه فارابی صورت دوم را برتر از اولی دانسته است و قدما نیز موسیقی آوازی را بر موسیقی سازی مقدم داشته‌اند.^۵

رد پای موسیقی در قدیمی‌ترین لوحه‌های گلین از سومر مربوط به ۴۶۰۰ سال پیش دیده می‌شود که تعدادی نوازنده با آلات موسیقی بر آن‌ها نقش گردیده است. موسیقی در کهن‌ترین زمان‌ها با نیایش همپا گردید و به صورت حرکات موزون گروهی و فردی در بین النهرین اجرا می‌شد.^۶ کهن‌ترین گرایش ایرانیان به آوای خوش را می‌توان در گائای زرتشت

^۱ فرشاد، تاریخ علم...، ص ۴۴۹.

^۲ همان جا، ص ۱۲۴.

^۳ شاردن، سفرنامه، ص ۹۷۵.

^۴ دهخدا، لغت نامه، ص ۳۹۴.

^۵ سالک، موسیقی شناخت، تلخیص موسیقی کبیر فارابی، صص ۸-۱۷.

^۶ طهماسبی، موسیقی در ادبیات، صص ۲-۸۱.

یافت سرودهای گائها با آوای خوش خوانده می‌شد.^۱ در دوره هخامنشیان موسیقی در آداب و مناسک مذهبی و بزمی و نیز در سرودهای رزمی به کار می‌رفته است^۲ و در دوره ساسانیان به اوج کمال خود رسید. به ویژه خسرو پرویز در دربار خود موسیقی دانان و رامشگران فراوانی برجسته ای را داشت. باربد، موسیقی دان برجسته دربار ساسانی به تعداد روزهای سال، سیصد و شصت نغمه و برای روزهای سی گانه، سی لحن و برای روزهای هفته، هفت آهنگ ساخته بود. همچنین در این دوره آلات گوناگون موسیقی وجود داشت. در نقشا و حجاری های مربوط به این دوره نگاره های متعددی از اجرای موسیقی در رزم و بزم و شکار ترسیم شده است.^۳

موسیقی ایران پس از اسلام و نیز موسیقی عربی به سان شاخه هایی بودند که از تنه عظیم سنت ساسانی در موسیقی روئیدند. اما به طور کلی، دین اسلام نظر مساعدی به غنا و موسیقی نداشته است. در قرن دوم هجری ابراهیم موصلی و پسرش اسحاق که از خاندان دهگانان فارس بودند، از موسیقی دانان معروف زمان خود بشمار می‌آمدند. ابراهیم موصلی کتاب "النغم و الایقاع" را در موسیقی نوشت. ابوالفرج اصفهانی (۳۵۶ - ۲۸۴ ق.) مجموعه ۲۱ جلدی "آغانی" را در شناخت موسیقی دانان نوشت. ابو نصر محمد طرخان فارابی (۳۳۹ - ۲۵۹ ق.) از فلاسفه و دانشمندان بنام ایرانی در موسیقی نظری و عملی طراز اول بود و نواختن عود را به مهارت می‌دانست.

ظهور حکومت‌های محلی در ایران و توجه و علاقه برخی حکمرانان نیز در تقویت موسیقی موثر بود.^۴ در قرون چهارم و پنجم ق. ابن سینا نخستین دانشمندی بود که به زبان فارسی درباره موسیقی کتاب نوشت. در همین قرون با خلق شاهنامه، فرهنگ شاهنامه خوانی و نقل روایت های حماسی و پهلوانی که از دیرباز رواج داشت، به سه شکل همراه با موسیقی اجرا می‌شد: زورخانه ای، نقالی، و شاهنامه خوانی مجلسی.^۵

^۱ جلیل دولتنخواه، اوستا، کهن ترین سروده ها و متنهای ایرانی، ص ۶۷۵؛ روح الله خالقی، نظری به موسیقی، ص ۲۳.

^۲ ملاح، تاریخ موسیقی نظامی ایران، ص ۱۴.

^۳ فرشاد: تاریخ علم...، ص ۱ - ۴۵۰؛ نفی، اطلاعات جامع موسیقی، ص ۲۶؛ بیش، تاریخ مختصر موسیقی ایران، ص ۳۷؛ کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، صص ۶۳۲-۶۲۷.

^۴ راوندی، تاریخ اجتماعی ایران، ج ۷، صص ۹-۱۵۸.

^۵ افتاده، "موسیقی نظامی در ایران"، فصلنامه هنر، شماره ۳۸، صص ۳-۱۸۲.

در قرن هفتم صفی الدین ارموی دو کتاب گرانقدر نوشت و در تنظیم و تثبیت گام های موسیقی و نیز در پایه گذاری موسیقی علمی در ایران و جهان نقش بس شامخی داشته است . قطب الدین شیرازی نیز در کتاب " دره التاج " مطالبی راجع به موسیقی آورد . در قرن نهم ، عصری که می رفت موسیقی کم کم رنگ ببازد ، عبدالقادر مراغی بار دیگر سنت موسیقی را به ایران برگرداند . وی چند کتاب در موسیقی نوشت که معروف ترین آنها " مقاصد الالحن " است .^۱

موسیقی در عصر صفوی با فضای مذهبی حاکم بر ایران ، رونق زیادی نداشت . این دوره اگر چه از حیث موسیقی و رواج کار مغنیان و رامشگران دوره ای تهی نبود اما عمدتا در محافل درباری بود که نوازندگان و هنرمندان که به آنها " چالچی باشی " ^۲ می گفتند ، آبرو و عزتی نسبی داشته اند ^۳ . زیرا در اجتماع این دوره ، آواز خواندن و آموختن موسیقی عملی ناخوشایند و حرام تلقی می شد و مردم هرگز به فرزندان خود اجازه یادگیری این دو کار را نمی دادند .^۴ کتابهایی نیز با استناد به آیات قرآن در حرام بودن موسیقی نوشته شد و حدیثهایی از پیامبر و پیشوایان شیعه در این باره نقل می شد.

اما در بیرون از ایران ، وضعیت چنین نبود . برخی از شاعران که در هند و روم می زیسته اند ، موسیقی دان و نوازنده بوده اند مانند عبدالعزیز مراغی که کتاب " نقاوه الادوار " را بنام سلطان سلیمان عثمانی تالیف کرد .^۵ شاردن تعداد موسیقی دانان نامور را بیش از ده دوازده نفر نشنیده بود که همگی هم در دربار پادشاه به سر نمی بردند .^۶

مهم ترین کانون فعالیت موسیقی دانان دوره صفویه دربار بود . اینان در تشکیلات منظمی به نام " نقاره خانه " به انجام وظیفه می پرداختند . نقاره خانه بخشی از سازمان اداری محسوب می شد که مولف تذکره الملوک آن را تحت نظر مشعلداران می داند .^۷ اهمیت آن به قدری زیاد بود که علاوه بر شاه ، تمامی والیان ، بیگلربیگی ها و خوانین نیز دارای نقاره

^۱ خواندمیر ، حبیب السیر ، ج ۴ ، صص ۱۴-۱۳ .

^۲ چالچی باشی به معنی ارشد گروه های نوازندگان دربار بود .

^۳ شاردن : سفرنامه ، ص ۹۸۰ - ۹۷۹ ؛ وحید قزوینی در تاریخ جهان آرای قزوینی اسامی تعدادی از خوش آوازان مشهور را ذکر کرده است ص ۷۹ .

^۴ همان جا ، ج ۳ ، ص ۹۷۶ .

^۵ صفا : تاریخ ادبیات ... ، ج ۵ ، ص ۳۵۴ .

^۶ همانجا ، ص ۹۷۶ .

^۷ میرزا سمیعا ، تذکره الملوک ، صص ۲-۱۳۱ .

خانه بودند . اگرچه اهمیت هیچکدام به نقاره خانه شاهی نمی رسید .^۱ در مواردی که شاه حاکمی را برای شهری برمی گزید به وی دو نشانه حکومتی اعطا می کرد که این دو نشانه ، طبل و علم بود که خود سبب فرمانبرداری مردم از شاهان و حکام می شد .^۲

در مجموع وظایف نقاره چیان براساس متون صفوی ، به چهار بخش می توان تقسیم کرد : موسیقی نظامی که در جنگها کاربرد داشت و معمولاً نقاره چیان در چادر مخصوص حضور داشتند .^۳ اسارت موسیقی دانان نقاره خانه به منزله شکست یکی از دو گروه متخاصم بود ؛ موسیقی تشریفاتی که مخصوص تشریفات استقبال از ورود شاهان ، سفرا و امرای بزرگ خارجی و داخلی به پایتخت و شهرهای مهم بود ؛ شرکت نقاره چیان در تفریحات عمومی و خصوصی که عمدتاً در مواقع اعیاد مذهبی و نوروز ، جشن تاج گذاری ، پیروزی در جنگها^۴ و جشنهای عروسی بود .^۵ پیداست که سازهای مجلسی به علت کم حجم بودن صدایشان نمی توانستند در فضای باز همراه با سروصدای مردم ایجاد شادی و سرور کنند ، لذا سازهای نقاره چیان مناسب تر بودند ؛ پیام رسانی در موقعیت هایی معمول و عادی همچون نقاره زدن در سه نوبت شبانه روز که در چنین مواقعی القاب متفاوت " نوبتی ، نوبت زن و نوبت نواز " داشتند . در موقعیت های غیر مترقبه مانند فوت شاه ، ورود شاه جدید و آماده شدن برای حملات احتمالی متجاوزان نیز نقاره زده می شد .

موسیقی مجلسی به عنوان یکی از بخشهای نقاره خانه نیز در فضای بسته با سازهای کم حجم در محافل سلطنتی و در سطوح پایین تر برقرار بود . با اینهمه شامل طیف های متفاوتی همچون موسیقی مقامی ، موسیقی محلی و موسیقی کوچه بازار بود . به جز دوره شاه تهماسب اول که موسیقی مجلسی ممنوع اعلام شد ، در دوره شاهان دیگر به ویژه عباس اول رونق داشت . با اینهمه ، در دوره خود شاه تهماسب اول ، سلطان ابراهیم میرزا ، برادرزاده وی ، که خود شاعر و موسیقیدان بود ، به موسیقی و حمایت از نوازندگان توجه نشان می داد .^۶ شاه عباس اول هم به موسیقی توجه و علاقه بسیار داشت و گاه ساز می زد و تصنیف هم می

^۱ اسکندرییگ ، عالم آرای عباسی ، ص ۱۳۹ .

^۲ حسینی استرآبادی ، از شیخ صفی تا شاه صفی ، صص ۴۶ و ۶۸ .

^۳ دلاواله ، سفرنامه ، ص ۳۶۳ .

^۴ اسکندرییگ ، عالم آرای عباسی ، ص ۸۹۰ .

^۵ کمپفر ، سفرنامه ، ص ۱۵۲ .

^۶ خالقی ، تاریخ موسیقی ایران ، ج ۱ ، ص ۲۵ .

ساخت .^۱ بزرگ ترین تالار کاخ عالی قاپو که در طبقه ششم آن واقع است و برای پذیرایی از مهمانان خارجی ساخته شده بود ، به اتاق موسیقی معروف بوده است و تزئینات گچبری توخالی بسیار زیبایی آن برای حذف انعکاس صدا طراحی شده بود .

از موسیقی قبایل مختلف نیز در دربار شاهان استفاده می شد . ادبیات عاشقی نیز از دوره شاه اسماعیل اول رونق داشت .^۲ موسیقی درآویش یا عرفانی و موسیقی مطربی هم بوده است .^۳ اما نکته مهم در این دوره این بود که موسیقی در کنار مذاهب مختلف همچون مسیحی ، زرتشتی و بویژه اسلام شیعی در انواع و اشکال مختلف جریان داشت . شبیه خوانی و تعزیه خوانی به شکل اولیه ، خواندن اشعار مرثیه در روضه ها باعث تقویت موسیقی سنتی و ردیفی گردید و دستگاهها و گوشه های موسیقی در مراسم تعزیه خوانی حفظ شد و به حیات خود ادامه داد .^۴ از نوازندگان معروف دوره شاه عباس ، میرفضل اله بود که صدای خوبی هم داشت و بعدها به منصب وزارت علامان شاهی رسید .

احتمالا در ابتدای سده دهم بود که چهار دسته عمده به نام های راست ، دوگاه ، سه گاه و چهارگاه به نام " شد " تثبیت شد . در طول دوره صفویه کتابهایی که بعضا فاقد نام و نام مولف هستند ، نوشته شد . نجم الدین کوکبی کتابی معروف به " سلطانیه یا دوازده مقام " را نوشت و مطالبی مفید درباره ارتباط ساختگی مقام و شعبه ارائه کرد .^۵ میر صدرالدین محمد قزوینی و خواجه عبدالرحمن غزنوی دو رساله موسیقی به یادگار گذاشتند . کتاب " بهجت الروح " اثر دیگر این دوره در قرن یازدهم است .^۶

^۱ گووه آ ، سفرنامه ، ص ۱۷۰ ؛ دلاواله ، سفرنامه ، ص ۱۹۱ و ۱۷۸ .

^۲ جمالی ، تشکیل دولت صفوی ، صص ۴-۹۳ .

^۳ فاطمی ، مطرب ها از صفویه تا مشروطیت ، صص ۳۹-۵۴ .

^۴ شعبانی ، شناسایی موسیقی ایران ، ص ۲۵ .

^۵ ثابت زاده ، سه رساله موسیقی قدیم ایران ، ص ۱۰۳ .

^۶ آثاری ، هویت موسیقی ایران و سازها از آغاز تا امروز ، ص ۳۲۵ ؛ کاظمی ، هویت ملی در ترانه های اقوام ایرانی ، ص ۶۷ .

فصل ٦

تصوف

صوفیان با آنکه قدرت خود را تا حدودی از طریق تصوف و با کمک صوفیان به دست آوردند اما پس از دست یابی به قدرت آنان را از خود راندند و در مجموع وضع نامساعدی را برای صوفیان به وجود آوردند که این وضع هر قدر به اواخر دوره صفوی نزدیک می‌شود، نامطلوب‌تر و نامساعدتر می‌گردد. هر چند این وضع، مسیر کلی تصوف و عرفان را در ایران متوقف نساخت و از تمایل عمومی بدان مانع نشد.

وضعیت نامطلوب تصوف در دوره صفوی بر اثر دو علت اصلی بود: چیرگی صوفیان؛ غلبه عالمان قشری. صوفیان اوائل دوره صفویان فاقد جنبه تربیتی تصوف بوده، از اهداف و مقاصد عالی تصوف بی اطلاع بودند و فقط اعتقادی عامیانه به آن داشته، اطاعتی نا آگاهانه می‌کردند. اهداف سیاسی جنید و حیدر، لباس جنگ بر تنشان پوشاند و تسبیح آنها را به شمشیر بران بدل کرد و آنان را از زاویه خانقاه به میدان جنگ کشانید. با این همه ادعای صوفی‌گری و مرشد کامل در میانشان از بین نرفت و تا زمان شاه اسماعیل دوم همچنان استوار بود. اما ورود صوفیان به عرصه قدرت، امتیاز خواهی و قدرت طلبی بسیاری که در قبال کمک‌های خود به نهضت صفویان از ایشان انتظار داشتند، نخستین رخنه‌ها و سستی را در میان آنها پدید آورد. شاه اسماعیل دوم با کور کردن حسینقلی خلفا، خلیفه الخلفای مرشد کامل، او را به خواری کشاند و از سوی دیگر درگیربهای طولانی مدت میان قزلباشان به هنگام حکومت پادشاه ضعیفی چون سلطان محمد خدابنده آنان را تضعیف و تباہ ساخت.

اما عامل مهم دیگری که در تضعیف صوفیان و خارج ساختن قدرت از دست آنان نقش بازی کرد، حضور عالمان مذهبی شیعی بود. این گروه که بر اثر نیاز شدید ایرانیان شیعی شده به راهنمایان مذهبی، بیشتر از جبل عامل لبنان به ایران دعوت شده بودند، از جمله با جریان تصوف به مخالفت برخاستند. این مبارزه و مخالفت از سوابق دیرینه برخوردار بود و عارفان بزرگی چون منصور حلاج، شبلی و بایزید بسطامی کافر و ملحد شناخته شده بودند. علت این دشمنی در آن بود که عالمان شیعه ولایت و راهبری خالق را خاص امام دوازدهم (عج) و نایبان وی می‌دانند و حال آنکه صوفیان مشایخ خود را در زمره اولیاءالله دانسته، اطاعت آنان را واجب می‌شمردند. عالمان، صوفیان را بی دین و دشمن اهل بیت و تارک فرایض دین می‌دانستند.^۱

^۱ تبصره العلوم، صص ۱۲۲ تا ۱۳۲.

این اختلاف با قدرت یابی صفویان و قدرت تامی که علما به دست آوردند، به ویژه در نیمه دوم حکومت صفویان تشدید شد. دشنام گفتن و تکفیر و نسبت زندقه و تالیف کتب و رساله در ردّ تصوف آغاز شد. با این همه علمای شیعی سده اول عهد صفوی همچون میرداماد متخلص به اشراق، فندرسکی، شیخ بهایی و غیره خود گرایش هایی به عرفان داشتند.^۱ اما گروه پس از اینان همچون محقق قمی و ملا محمد باقر مجلسی از دشمنان سر سخت صفویان بودند^۲ و بزرگانی چون ملاصدرا، فیض کاشانی و محمد تقی مجلسی را به دلیل گرایشات آنها مورد سرزنش و ملامت قرار می دادند. حتی ملا محمد باقر مجلسی در رساله عربی "اعتقادات" فراوان کوشید تا پدرش ملا محمد تقی را از انتصاب به تصوف مبری سازد.^۳

این وضعیت در خارج از ایران، در هند و عثمانی نیز گهگاه که عالمان دین قدرت می یافتند، به وجود می آمد. دارا شکوه پسر شاه جهان که از سران فرقه قادریه بود و در تصوف و عرفان دفترهای سودمند نگاشت، به سال ۱۰۶۹ ه. به فتوای علما کشته شد و حکیم سرمد کاشانی شاگرد ملاصدرا نیز در سال بعد در هند به قتل رسید.^۴ در عثمانی نیز مفتیان عثمانی از جمله فتوایی صادر کردند که چون در اشعار حافظ خرافات خارج از شریعت یافته بودند، مسلمانان را از خواندن آن بر حذر داشتند.

همچنین رسالات و کتابهایی در رد تصوف و متشبهان به متصوفه نوشته شد چنانکه ملاصدرا و شاگردان ملا محسن فیض در این باره کتاب و مقالاتی دارند. محقق قمی صاحب "الفوائد الدینیة فی الرد علی الحکماء و الصوفیة" و ملا احمد تونی مولف دفتری "فی الرد علی الصوفیة" از جمله عالمان ستیزه جو با صوفیان بودند.^۵ بر اثر این شدت عمل، بیشتر طریقت های تصوف ایرانی حتی فرقه های صوفیه سنی از آغاز قرن دوازدهم هجری به بیرون مرزهای ایران انتقال یافتند.^۶

با این همه، همان طور که اشاره شد تصوف و عرفان ایرانی از پانفتاد و به راه خود ادامه داد. به ویژه که برخی از عالمان اخباری و اصولی و بعضی از حکیمان به گونه ای به

^۱ طرائق الحقایق، ج ۱، از صص ۱۴۴ به بعد.

^۲ خوانساری، روضات الجنات، ج ۴، صص ۱۴۴؛ صفا، خلاصه تاریخ ادبیات...، ج ۵، صص ۲۰۶ - ۲۰۱.

^۳ ادوارد براون، تاریخ ادبیات، ج ۴، صص ۲۵۷.

^۴ ریاض العارفین، صص ۱۴۱ - ۱۴۳.

^۵ صفا، تاریخ ادبیات...، ج ۵، صص ۲۱۸ - ۲۱۴.

^۶ همان جا، صص ۲۲۱.

عرفان تمایل داشتند. به علاوه در خارج از مرزهای ایران محیط های امنی در قلمرو عثمانی و هند وجود داشت. در عثمانی، بکتاشیان شیعی و مولویان سنی و به ویژه آثار " حضرت مولانا" (جلال الدین محمد بلخی) حرمت بسیار داشتند و در هند سهروردیان، چشتیان، نعمه الهیان، مرشدان و قادریان به احترام می‌زیستند.^۱

صوفیان عصر صفوی همچنین آثاری به نظم و نثر پدید آوردند که هیچیک ارزش آثار پیشینیان خود را ندارند و عمدتاً تکرار مطالب گذشته است. بیشتر آثار این دوره درباره مثنوی مولوی است که به تلخیص، توضیح و تفسیر و شرح آن توجه بیش‌تر شد.^۲ از کتابهای دیگر عرفانی، معروف ترینشان اینها هستند:

"ریاحین البساتین" به فارسی، تالیف وحیدالدین ابوالحسن محمد؛ از خواجه دهدار شیرازی (متوفی ۱۰۱۶ هـ.) چندین دفتر و رساله همچون "رساله توحید"، "وحده الوجود"، "عشره کامله"، "در یتیم" و غیره درباره مسائل مختلف عرفانی باقی مانده است.^۳ از نویسندگان پر کار هندی این دوره محمد دارا شکوه (متوفی ۱۰۶۹ هـ.) پسر شاه جهان است که چندین اثر همچون "سفینه الاولیاء" و "سکینه الاولیاء" از وی بر جای مانده است.^۴

^۱ صفا، تاریخ...، ج ۵، ص ۲۲۱.

^۲ همان جا، صص ۳-۲۲۲.

^۳ سعید نفیسی: تاریخ نظم و نثر در ایران، ص ۳۹۷.

^۴ صفا، تاریخ...، ج ۵، صص ۲۲۷-۲۲۸.

فصل ۷

هنرهای زیبا و معماری

هنرهای دستی

قالی

زیباترین قالی‌های ایران از آن دوره صفوی است. دو دلیل عمده برای این امر وجود دارد: اول اینکه قالی بافی در دوره صفویه بیشتر از گذشته به اوج و ترقی خود رسید؛ دیگر آنکه از دوره تیموری اثری باقی نمانده تا بتوان به مقایسه و داوری پرداخت. اگر چه ممکن است برخی قالیه‌ها که به دوره صفوی منسوب است، متعلق به دوره تیموری باشد، با این همه، نقش و نگاره‌های قالی‌های دوره صفوی بدون شک میراثی از دوره تیموریان است. به ویژه که بهترین و زیباترین قالیه‌های عصر صفوی مربوط به سالهای اولیه دوره صفوی است که خود حاکی از تاثیر پذیری از قالیه‌های دوره تیموری است و این جریان می‌تواند حتی تا قالیه‌های عصر باستان و زندگی عشایری به عقب باز گردد. با این همه می‌توان با ارائه مقدمه‌ای درباره ویژگیهای قالی‌های دوره تیموری، به قالی‌های دوره صفوی پرداخت.

در دوره تیموری قالیه‌ها از دو نوع طرح هندسی و طرح اسلیمی برخوردار بودند. که اولی کهن‌تر است و تعداد زیادی از قالیه‌ها را شامل می‌شود. طرح‌های هندسی در اواخر قرن نهم ه. / پانزدهم م. جای خود را به طرح‌های اسلیمی و گیاهی داد و بهترین نمونه‌های آن را می‌توان در نگاره‌های بهزاد و مکتب وی دید. بهزاد (۸۶۰ - ۹۴۲/۳ ه. / ۶ - ۱۵۳۵-۱۴۵۵ م.) به مکتب هرات تعلق داشت و شاه اسماعیل صفوی وی را در سال ۹۲۹ ه. به سرپرستی کتابخانه سلطنتی خود در تبریز منصوب کرد. بر روی نگاره‌ای که منسوب به بهزاد است و به اواخر عهد تیموری و اوائل صفوی تعلق دارد، هر دو نوع طرح قالی تصویر شده است^۱. در این نگاره، قالی پیش زمینه دارای طرح هندسی است و دو قالی در پس زمینه تصویر، از نقوش متأخر اسلیمی برخوردار است.

^۱ اشپوهرل، "قالی‌بافی و نساجی"، تاریخ ایران کمبریج دوره صفویان، ص ۳۷۴.

قالی های عصر صفوی را بر اساس معیارهای مختلفی، تاکنون، طبقه بندی کرده‌اند. یکی از معیارها، اسامی شهرهایی است که در آنجا بافته می‌شدند؛ دیگری خصوصیات طرح‌ها مثل قالیه‌های گلدانی و طرح باغی است؛ در یک مورد نیز مثل قالیه‌های به اصطلاح "لهستانی"، بر اساس ماده به کار رفته در آنها طبقه بندی می‌شوند. مهم‌ترین مراکز بافت قالی شهرهای زیر بودند: کاشان با قالیه‌های زربفت؛ اصفهان با قالیه‌های نقره بافت و پشیمی؛ شهر یزد هم با قالیه‌های مشابه اصفهان؛ ایالات کرمان و خراسان با هرات؛ تبریز هم نیمه اول قرن نهم هجری / نیمه اول سده شانزدهم میلادی یکی از مهم‌ترین مراکز تولید قالی قلمداد شده است.^۱

یکی دیگر از معیارهای مهمی که می‌توان قالیه‌های صفوی را بر اساس آن طبقه بندی کرد، اصول ترکیب بندی طرح‌ها و نقوش آنهاست. در بررسی که بر روی قالیه‌های عصر صفوی موجود در موزه‌های خارجی صورت گرفته است، یکی از اصول ترکیب بندی، تقسیم زمینه داخلی به مستطیل و حواشی اطراف آنست که از یک نوار محوری عمده و دو یا چند نوار فرعی تشکیل می‌شود. در این نوارها نیز اغلب برگ و شکوفه به کار رفته‌اند.

در زمینه، آرایش متناوب و متوالی و چند لایه‌ای از نقوش ریز و یا درشت تکراری را می‌توان دید. یکی از ویژگی‌های این نقوش این است که قرینه خاصی دارند که بلافاصله به چشم می‌آیند و رایج‌ترین قرینه‌ها، آرایش قرینه‌ای چهار بخشی است که در طول و عرض قالی قرار می‌گیرند. ممکن بود این آرایش قرینه‌ای چهار بخشی به صورت آینه‌وار یا از بالا به پایین باشند که این مورد دوم به "قالیچه‌های قابضایی" معروفند و مستقیماً با کتاب آرایبی دوره تیموری و مکتب بهزاد و هرات در ارتباط بودند. بدین معنی که عناصر رایج در کتاب آرایبی دوره تیموری از طریق نگاره‌های تیموری و صفوی در قالیه‌ها و پارچه‌ها راه پیدا کردند.^۲ یکی از قدیمی‌ترین نمونه‌های مورد اخیر، قالی موجود در موزه مترو پولیتن نیویورک است. گاه ترکیب زمینه به صورت نقوش تکراری یا طرح درشتی هست که کل ربع قالی را به خود اختصاص داده است.

طرح‌های قالی به طور کلی دولایه را شامل می‌شد: یک لایه پهن اولیه که با نظام پیچکی طراحی می‌شد و یک لایه طرح ثانوی که روی پیچکها می‌نشست. این طرح ثانوی ممکن بود

^۱ همان جا، ص ۳۷۹؛ شاردن، ج ۳، صص ۴-۳ و ج ۴، ص ۱۵۴؛ اولناریوس، سفرنامه، ص ۵۴۸؛ فیگوئروا، ص ۲۱۰.

^۲ آشپوهرلر، همان ماخذ، ص ۳۸۲.

متشکل از پیکره‌ها و یا حیوانات، درختان، گل و بوته، حیوانات و صحنه‌های شکار باشد. گاه در وسط زمینه یک ترنج می‌نشست که لچکهای تکراری در زوایای قالی آن را کامل می‌کرد. ترنج قالیهای اولیه صفوی دارای خطوط مرز نمای یکدست و پیوسته در اشکال ستاره‌ای، گرد و یا بیضی بودند. درون ترنج‌های اوایل صفوی نیز طرحهایی داشت که از نقوش زمینه متمایز بود. گاه در برخی از سبکها همچون قالیهای لهستانی طرح‌های درون ترنج با پیچکهای زمینه‌ها یا بالعکس، در هم تافته و فرو می‌رفتند^۱. وجود نقوش رمزدار و نمادین ازدها و ققنوس، درنا، نوارهای قندیلی و گروه پرندگان در قالیها همه دارای خاستگاه چینی هستند که باز هم از طریق عناصر کتاب آرای به قالی و پارچه‌ها راه یافته است.

تولید قالیهای طرح آدمکی در زمان سلطنت شاه تهماسب در قرن دهم ه. / شانزدهم م. به اوج تحول خود رسید. زیباترین قالی ابریشمی طرح شکارگاه با بافت شگفت انگیز ۱۲۰۰۰ گره در هر دسی متر مربع است که اکنون در موزه وینه محفوظ است. سجاده‌ها نیز با توجه به کاربردشان طرح مشخصی داشتند. یکی از ویژگیهای شاخص طرح زمینه آنها، نقش محراب بود که نوک قوس آن رو به قبله بود. یکی از کهن‌ترین سجاده‌ها، قطعه‌ای از سجاده با ردیفهایی از نقوش در موزه هنر اسلامی برلین است. در نوعی دیگر از سجاده‌ها با نقش تک محرابی، مارپیچها و حواشی نیمه فوقانی با ابیاتی تزیین شده است.

در دسته‌بندی قالیهای موجود در موزه‌های دنیا بر اساس مراکز یا مناطق بافت می‌توان از این‌ها نام برد و به طور مختصر توضیح داد.

قالیهای ترنجی^۲ " شمال غرب ایران ": این قالیها در دو گروه عمده با سبکهای متباین طبقه‌بندی می‌شوند: طراحی گروه اول مارپیچی است و طراحی گروه دیگر دقیق و زاویه دار است. در قالیهای گروه اول پیچکها مملو از چین و شکن و پیچ و تاب به چشم می‌خورند. قالی طرح حیوانی موجود در میلان و قالی معروف اردبیل که یکی از بزرگترین گنجینه‌های موزه ویکتوریا و آلبرت در لندن است، جزء این گروهند. از نمونه‌های نوع دوم، قالی ترنج با زمینه سفید است که یکی از آنها در موزه اسلامی برلین قرار دارد. این قالی در خلال جنگ جهانی دوم آسیب زیادی دید^۳.

^۱ همان جا، صص ۳۸۱ - ۳۷۹.

^۲ به نقشهایی که در مرکز و گوشه‌ها قرار می‌گیرند ترنج می‌گویند. سی. ای. سی. تاترسال: " قالی ایران"، اطلاعات جامع هنر، ص ۶۲.

^۳ آشپوهرلر، همان ماخذ، صص ۴ - ۳۸۳.

قالی های "هرات" و "اصفهان": از مهم ترین خصوصیات این گروه از قالیها، بته جقه های درشت در انواع مختلف و با آرایش متقارن چهار بخشی با پیچک های نازک است. ترنج در این قالیها معمولاً وجود ندارد. رنگ زمینه این قالیها اغلب ارغوانی و رنگ حواشی آبی سیر یا سبز سیر است.

در یک نوع از این قالیها وجود طرح حیوانی که بیشتر موجوداتی نظیر گوزن و اژدها از اساطیر شرق دور هستند، نشان می دهد که عمدتاً در شرق ایران، در خراسان و مرکز آن، هرات تولید می شده و تحت تأثیر نقش مایه های شرق دور بوده است^۱. در نوع دیگری از این قالیها، طرح های گیاهی تا حدودی ساده تر شده و نوارهای قندیلی تکرار کمتری دارد و از نقش حیوانات هم خبری نیست^۲ این نوع از قالیهای هرات به هند صادر می شد و در آنجا مورد تقلید قرار می گرفت حتی امروزه هم در کاخ جیپور، سری کاملی از آنها وجود دارد. قالیهای متأخر هرات که مورد توجه و سلیقه اروپاییان بود، تعداد بیشماری از آنها توسط کمپانی های هند شرقی به هلند و پرتغال رفت^۳.

قالیهای گروه سانگو شو: سان گوشو شاهزاده ای رومی بود که دوازده قالی از نوع پشمی را خریده بود. محققان قالی در طبقه بندی قالیها نام این شاهزاده را به این قالیهای پشمی داده اند. همه قالیهای این نوع تقریباً دارای طرح ترنج هستند و عمدتاً از نقاشی نگارگری تاثیر پذیرفته اند. نمونه ای از این قالیها^۴، دارای طرح شکارگاه و خسرو و شیرین و لیلی و مجنون است و از این نظر قالیهای نوع سانگو شو از نظر توسعه سبک شبیه قالیهای دست باف ابریشمی طرح پیکره ای همچون قالیهای کاشان است. قالیهای سانگو شو متعلق به نیمه دوم سده دهم / نیمه دوم سده شانزدهم دارد^۵.

قالیهای گلدانی: این نام از ظروف پر از گل در قالب گلدانهای چینی چین، مایه گرفته که بارها بر روی قالیها ظاهر شده است. در این نوع قالیچه، گلدان در وسط قرار گرفته است و این دسته از قالیها به غنای رنگ و اشکال گیاهی ممتازند. از ویژگیهای این قالیها، گل سرخ های رویایی سوسن های منقش، گل بوته های طبیعی و نقشمایه های حلزون وار است. نقوش عمدتاً

^۱ تاترسال: قالی ایران، ص ۶۲.

^۲ اشپوهلر، همان ماخذ، ص ۳۸۵.

^۳ همان جا، ص ۳۸۶.

^۴ از مجموعه ماسیه (Maciet) که در موزه هنرهای تزئینی پاریس به نمایش گذاشته شد.

^۵ همان، ص ۳۸۷، و نیز: تاترسال: قالی ایرانی، ص ۶۲.

در یک سمت و رو به بالا کشیده شده‌اند و در محور طولی، تصاویر آئینه‌وار به وجود آورده است.^۱

قالیهای باغی: این گروه از قالیه‌ها نمودهایی از باغات ایرانی هستند که از ترکیب بندی دقیق هندسی و مستطیلی با نهرها و حوض‌ها و ماهیان و مرغابها در درون حوضها است که درختان و گل و بوته‌های متنوع آنها را مرزبندی کرده است. پرندگان در میان باغات که به آواز مشغولند و جانوران به چرا. قالیهای طرح باغی به لحاظ فنی، رنگ‌آمیزی و جزئیات نقوش شبیه قالیهای طرح گلدانی هستند نظیر دو گلدان در یک سطح با نهری در وسط آنها و اشکال حلزون‌وار که در اطراف آنها در هم تنیده‌اند. قالی‌های باغی تا قرن دوازدهم / هجدهم م. توسعه چندانی نداشت و از نظر خاستگاه متعلق به شمال غرب ایران و قفقاز بود.^۲

قالی‌های پرتغالی: نام این قالی‌ها، به یک توجیه به سبب صحنه‌های ماریچی است که ورود سفیر پرتغال را به خلیج فارس نشان می‌دهد و به یک توجیه دیگر به دلیل آنکه برای پرتغالی‌های در گوا^۳ تولید شده است، این نام را دریافت کرده است. طرح این قالی‌ها آمیزه‌ای از نقش مایه‌های اروپایی و شرقی در یک ترکیب کاملاً غریب است. بر روی آنها یک قاب میانی لوزی‌وار همراه با چهار ترنج کوچک بیضی شکل و خطوط کلی اره‌ای و پره‌ای شکل گرفته که نوارهای بهم پیوسته هم مرکز، با رنگهای گوناگون محیط بدانست. در ماریچهای این قالی‌ها دو کشتی دریایی با مسافران آنها در لباسهای کاملاً اروپایی مشاهده می‌شود و در کنار آنها مردی که سر از دریا بیرون آورده و کشتی را به تلاطم واداشته و نیز سر یک هیولای دریایی و چند ماهی هم دیده می‌شود.

خاستگاه قالی‌های پرتغالی را باید در ایران و هند جستجو کرد. آرتور اپهام پوپ، گوا (هند پرتغالی‌ها) را منشاء آنها می‌داند. استدلال پوپ بیشتر بر پایه ویژگیهای غیر عادی قالی‌های پرتغالیها در مقایسه با قالیچه ایرانی است. با این همه، این قالی‌ها متعلق به قرن یازدهم / شانزدهم هستند.

قالی‌های ابریشمی قرن دهم ه. / شانزدهم م. و قالی‌های پرده نما: تحولاتی را که در قالی‌بافی در قرون دهم و یازدهم / شانزدهم و هفدهم رخ داده، مخصوصاً می‌توان در قالی‌های

^۱ اشپوهلر، همان ماخذ، ص ۳۸۷.

^۲ همان جا، ص ۳۸۹.

^۳ Goa، نام در هند که پایگاه پرتغالی‌ها بود

ابریشمی جستجو کرد. این دسته از قالی ها بر اساس نگاره‌هایی طراحی شده‌اند که در زمان شاه تهماسب اول رواج داشته است. دو شهر تبریز و کاشان به بافت قالی های ابریشمی مشهور بودند. قالی موجود در موزه " وینه " اوج این گروه از قالی ها را می‌نمایاند که بخش عظیمی از جزئیات آن با نخ طلا و نقره کار شده است. اکثر این قالیها دارای طرح ترنج هستند و پیکره‌های حیوانی و حیوانات در حال شکار در ترنج گنجانیده شدند. در این دسته، از بازنمایی انسان و پریان خبری نیست. همراه با این نقش مایه‌ها، صحنه‌هایی از گرفت و گیر حیوانات بر روی قالی های ابریشمی ظاهر شده‌اند.^۱

قالی های پرده نما با بهره‌گیری از زربفت برای اجرای جزئیات و در کل ترنج ها، از زیبایی طرح‌ها برخوردار است. در قالی های پرده نما، موجود در موزه‌های برلین، واشنگتن و کپنهاک نقش اژدها و ققنوس در ترنج میانی و پیچکهای ظریف گل بر روی زمینه وجود دارد. گروه دیگری از این قالی ها طرح کاملاً گیاهی دارند. با این همه قالی های پرده نما به دلایل فنی و از حیث لطافت طرح نتوانست به پای قالی دستبافت برسد.^۲

قالی های لهستانی (پولونز): تولید قالی های ابریشمی موسوم به لهستانی در زمان شاه عباس اول افزایش قابل توجهی یافت. این گروه به لحاظ آنکه دارای سبکی کاملاً جدید و از قواعد ترکیب بندی قالی های قرن دهم / شانزدهم کاملاً متمایز بودند، نام جدیدی گرفتند که به آن " لهستانی " می‌نامیدند. تعداد بیشماری از این قالی ها باقی مانده و گزارشات سیاحان اروپایی به ما کمک می‌کند تا ویژگیهای آن را مشخص نماییم. ترنج‌های درشت و اغلب کل زمینه قالی های لهستانی مانند قالی های ابریشمی پرده نما، زربفت است. رنگ پُرز ابریشم دارای رنگهای عنابی، قرمز روشن گوجه‌ای و سایه‌های سبز و زرد است.^۳

از ویژگیهای دیگر قالی لهستانی تحول آنها از طرح خطی به طرح نقشه‌ای است. تحولی که بالاتر از همه در چشمپوشی از زمینه تک رنگ جلوه یافته است. پیچک‌ها جای خود را به مرزبندی ترنج های نامنظم داد و بتدریج ترنجهای خود ضمیمه طرح قابی شد.

^۱ اشپوهلر، همان ماخذ، ص ۳۹۱.

^۲ همان جا، ص ۳۹۲.

^۳ همان جا، ص ۳۹۳.

نقوش در این قالی ها از سیزده طرح مایه گرفته‌اند . اروپائیان قرن هفدهم که از ایران دیدن کرده‌اند تحت تأثیر شکوه قالی های ابریشمی زربفت و سیم بافت قرار می‌گرفتند و از آنها در نوشته های خود یاد می‌کردند . به طوری که در آغاز قرن هفدهم میلادی قالی های زربفت کاشان در خارج از ایران شناخته شده بود و با تغییر پایتخت به اصفهان و بافت آنان در کارخانه‌های سلطنتی موجب ایجاد هماهنگی سبک اکثر قالی های لهستانی شد . سر آنتونی شرلی در سال ۱۵۹۹، هجده قالی زربفت به رسم پیشکش از طرف شاه عباس اول دریافت کرد.^۱

روی هم رفته ، بهترین قالی لهستانی ، گبه‌ای ابریشمین است که به جهت شکل ، ترکیب بندی و مضامین یک کار سفارشی است و تنها نمونه‌ای است که دارای طرح پیکره است . طرح پیکره نشانگر حضرت مسیح (ع) بر صلیب است و حضرت مریم (ع) و فرشتگان در بالای تابلو متجلی شده‌اند . این شیوه تصویر به هیچوجه ایرانی نیست و به همین دلیل به نظر می‌رسد که توسط یکی از حامیان مسیحی سفارش داده شده و خود نیز الگوی صحنه‌های تصلیب و تجلی را برای آن تهیه کرده است.^۲

منسوجات

هنر نساجی ، با ریشه‌ای کهن در ایران باستان ، در دوره صفویه به اوج خود رسید . پارچه‌ها با کاربردهای متفاوت و متنوع در جامه و دستارها ، پستی‌ها ، قالیچه‌ها ، پرده‌ها ، چادرها و سایبانها از قابلیت زیادی برای تزیین و طرح برخوردار بودند . به همین دلیل این هنر و صنعت توانست با شاخه‌های دیگری از هنر و صنعت همچون نقاشی نگارگری ، قالی بافی ، رنگرزی ، ابریشم کاری و غیره گره بخورد .

هنر نساجی نیز از لحاظ تکنیک و فنون بافت ، طرح و نقش تا حدودی وامدار دوران گذشته ، به ویژه از زمان استیلای مغول به بعد بود . از قرن هفتم هجری ، تغییرات کلی در طراحی پارچه‌ها ، تصاویر و نقوش و ترکیب‌ها و روش کار اتفاق افتاد . پارچه اطلس متداول شد و نقوش چینی به پارچه‌ها راه یافت . در دوره تیموریان طرح پارچه‌ها ظریف تر و گیراتر و از حیث ترکیب گسترده تر شد . هنگامی که ابریشم طبیعی در دسترس پارچه باف قرار گرفت ،

^۱شرلی ، سفرنامه برادران شرلی ، ص ۷۶ .

^۲آشپوهرلر، همان ماخذ ، ص ۵ - ۳۹۴ .

شیوه‌های تازه‌ای هم در پارچه بافی ایجاد شد. طرح‌های اسلیمی تکامل یافت و نقش گل برگ‌های طبیعی در این طرح ترقی پیدا کرد.^۱

بخش زیادی از پیشکش‌های درباری شامل انواع پارچه می‌شد. برای لباس‌های درباری، زربفت از رایج‌ترین پارچه‌ها بود. این پارچه متنی محکم با رشته‌های طلا و نقره، یکی در میان راه راه بود. نقش بلبل، آهو یا پروانه از نقوش معمول این پارچه‌هاست. همچنین تافته‌های سنگین و چین خورده از مختصات دیگر پارچه بافی این دوره است.

دو ابتکار فنی در دوره صفوی به وجود آمد که مایه پیشرفت هنر نساجی شد: پارچه چند تابی؛ مخمل. پارچه چند تابی متشکل از دو یا چند پارچه ساده بود که چنان در هم بافته می‌شد که گویی هر یک مستقل‌اند اما طوری با هم جور شده‌اند تا طرح و گل و بته را در دشوارترین تصاویر برجسته و روشن جلوه دهند. بزرگ‌ترین استاد این نوع بافت، غیاث‌الدین علی یزدی بود. وی را از بزرگ‌ترین استادان در همه ادوار دانسته‌اند که با آمیختن سه پارچه، رنگ سبز و سرخ و سفید قاب‌هایی ایجاد می‌کرد که گل‌های ظریف و پرندگان و جانوران را طبیعی می‌نمود. در یکی از نمونه‌های بجا مانده حتی نقش یک جوان درباری را در حال استراحت نشان می‌دهد.^۲ تصویر ۱۰ پوپ ص ۲۲۸

نام غیاث بافنده، نه فقط در دربار صفوی بلکه در پایتخت کشورهای دور مانند هندوستان و عثمانی و مغرب زمین شناخته شده بود و پارچه‌های وی مشتری و خریدار داشت. از وی هشت طاقه پارچه با رقم "غیاث" بر آن‌ها موجود است که از برجسته‌ترین پارچه‌های ابریشمی اواسط دوره صفوی به شمار می‌رود. به جز یکی از آنها، بقیه از مضامین عاشقانه همچون دیدار خسرو و شیرین و لیلی و مجنون برخوردارند. پس از غیاث، طرح‌های وی به طور مکرر در اصفهان عصر شاه عباس، اجرا و تقلید می‌شد.^۳

پارچه‌های مخمل نیز با طرح‌های تصویر انسان و مجلس شکار در دوره صفوی رواج داشتند. سبک اسلیمی و نقوش مربوط به آن که بیشتر در قالی بافی به کار می‌رفت، در مخمل بافی هم به کار گرفته شد.

^۱ آرتور اپهام پوپ و همکاران، شاهکارهای هنر ایران، صص ۶ - ۲۱۵.

^۲ پوپ، شاهکارهای هنر ایران، صص ۲۱۶.

^۳ آشپوهر، قالی بافی و نساجی، صص ۳۹۸ - ۴۰۱.

در حالی که نیمه اول حکومت صفوی تحت تاثیر شیوه طراحی غیاث‌الدین بود، در دوره دوم، طرح‌های رضا عباسی، نقاش زبر دست عصر شاه عباس حاکم بود. نقوش رضا عباسی به ویژه در انواع مخمل مورد استفاده واقع شد. در این شیوه به جای نقش‌های کوچک، تصویرهای بزرگ طرح شد.^۱ تصویر ۱۲ ص ۲۳۰ پوپ

در بیوتات سلطنتی مهم‌ترین منسوجات مصرفی بافته می‌شد. "شالباف خانه" متشکل از اتاقهای متعددی بود که در آنها از مواد مناسب توسط کارگران و بافندگان ماهر پارچه‌های ابریشمین و زری تولید می‌شد. "ملک‌التجار"، سرپرست شالباف خانه، نقش‌ها را انتخاب و بر کلیه مراحل بافت نظارت داشت. قسمت‌های دیگر بیوتات سلطنتی نیز که به تهیه لباس افراد و خدمه دربار اشتغال داشتند، تحت نظارت ملک‌التجار بود. شالبافان سلطنتی، رنگرزان، خیاطان و طلا دوزان تابعین وی محسوب می‌شدند. در عین حال وی تاجر و ناظر تجارت شاه هم بود.^۲

شهرهای کاشان، یزد، اصفهان و تبریز از مراکز صنعت ابریشم بودند بر اینها می‌توان شهرهای قم و ساوه را هم افزود.^۳ تاورنیه ابریشم کاران کاشان را تهیه کننده زیباترین قالیها و پارچه‌های زربفت و سیم بافت کل ایران معرفی می‌کند.^۴ پیتر و دلاواله از سه نوع محصول ابریشمی در کاشان یاد می‌کند که هر کدام برای مردان، زنان و احتیاجات خانگی بودند.^۵

مهارت، بلند نظری و مواد مناسبی که در کارگاههای سلطنتی عصر صفوی وجود داشت، هنر بافندگی را در سراسر قرن یازدهم ه. / هفدهم م. همچنان در ترقی نگه داشت. حمله افغانان در پایان عصر صفوی و سپس ماشینی شدن صنعت نساجی که خواستاران اروپایی پارچه‌های ایرانی را پراکنده ساخت، لطمه فراوانی به این هنر زد.^۶

کتابسازی

^۱ تصویر ۱۲ ص ۲۳۰ از کتاب پوپ، شاهکارهای هنر ایران، ص ۲۱۷.

^۲ کمپفر، سفرنامه، صص ۶۶ و ۱۲۰.

^۳ اولتاریوس، سفرنامه، ص ۶۰۱.

^۴ تاورنیه، سفرنامه، ج ۱، ص ۸۰.

^۵ دلاواله، سفرنامه، صص ۱۵۱ به بعد.

^۶ پوپ، شاهکارهای هنر ایران، ص ۲۱۸.

هنر کتابسازی مشتمل بر مجموعه‌ای از هنرهای خوشنویسی، تذهیب، تصویر نگاری و صحافی بود. هنرهای کتاب‌آرایی عموماً در "شاهنامه" فردوسی تجلی می‌کرد و این کار فقط به دوره صفویان اختصاص نداشته، بلکه در تمام دوره اسلامی رواج داشت. ولی پس از دوره مغول تولید کتب مصور و مذهب بیشتر و در اندازه بزرگ‌تر معمول شد. نسخه بسیار نفیس و مجلل "شاهنامه مغول کبیر" در دو جلد با حدود دویست نگاره، عالی‌ترین نمونه بازمانده از اوج پیشرفت و توسعه نسخ خطی مصور عصر ایلخانیان است. در دوران پس از فروپاشی ایلخانان، بخش‌های جنوب غربی ایران، به ویژه شیراز همچنان مرکز تولید و خرید و فروش نسخه‌های مصور خطی بود.^۱

در دوره تیموریان که تاثیر زیادی بر انواع هنرهای عصر صفوی باقی گذارد، برجسته‌ترین هنرهای تزئینی در تولید کتاب‌های نفیس و تذهیب آنها اجرا می‌شد و نسخه‌های مصور موجود از این دوره که خود شاهدهی بر این مدعاست، در عین حال به عنوان وسیله‌ای برای تبلیغ قدرت سیاسی دربار و حاکم وقت هم محسوب می‌شد.^۲ در حالیکه "موضوعات تاریخی" عنوان و سرفصل اکثر قریب به اتفاق نسخ دوره شاهرخ تیموری است که خود نمایانگر علاقه آنان به ماندگار شدن نام حکومت تیموری در تاریخ است، در دوره بایسنقر، جای خود را به سبک نقاشی کلاسیک داد. وی ابتدا حکمران تبریز بود، پس از انتقال به هرات، نقاشان و خطاطان تبریز را به همراه مجموعه‌ای از کتب و نسخ خطی تبریز با خود برد و کارگاه بزرگ تولید نسخ خطی ایجاد کرد که سرآمد مراکز دیگر در سراسر ایران شد. وی که خود خطاطی مشهور و ماهر بود، از جمله در تولید نسخ خطی و طراحی آنها شخصاً مشارکت داشت. برجسته‌ترین نمونه آثار این دوره "شاهنامه بایسنقری" است. هرات و شیراز در این دوره عمده‌ترین مراکز تولید نسخ خطی بودند، هر چند هر یک دارای سبک و مکتب ویژه خاص خود بودند.^۳

در دوره بایقرا تمامی هنرهای مربوط به کتاب‌آرایی و کتابسازی پیشرفت چشمگیر داشت. صنعت تجلید با کاغذ مقوایی جلا دار و براق که به نقاشی زیر لاک معروف شده، ابداع این دوره است و در دوره صفویه عمومیت بیشتری یافته، به "لاک الکل اسلامی" مشهور و

^۱ بلر - بلوم، هنر ایران و معماری اسلامی در ایران و آسیای مرکزی، ج اول، صص ۳۷ و ۴۴ و ۵۵.

^۲ همان جا، ص ۸۵.

^۳ همان جا، صص ۹۳ - ۹۰.

شناخته می‌شد^۱. بدین ترتیب در اوائل دوره صفوی کتابخانه‌ها عمدتاً صحنه دو روند بودند: روند تیموری هرات و روند ترکمنی (به ویژه ترکمنی شیراز که نوعی سبک تجاری تولید کتاب بود^۲).

هنر کتابسازی در دوره صفویه، تحت حمایت شاه تهماسب اول صفوی و برادرش سام میرزا و برادر زاده‌اش ابراهیم میرزا به متهی درجه کمال رسید. در واقع اعتقاد به سحر کلمات مکتوب مهم‌ترین علتی بود که موجب گردید تا گران‌بهاترین مواد و دقیق‌ترین هنرها برای ایجاد چنین کتاب‌هایی اختصاص یابد. تصویر سازی اشعار کتاب‌های ادبیات ایرانی به لحاظ تاثیر قوی که بر ذهن داشت، مورد توجه قرار گرفت. پس از مساله مهم "مطلب" کتاب، خط آن در درجه اول اهمیت بود. در طی قرون انواع خط: خط نستعلیق با زیبایی خود و خط ثلث پدید آمده بود و از اساتید مسلم خط نستعلیق در این دوره، شاه محمود نیشابوری بود که یک نسخه قرآنی را بین سالهای ۹۴۶ تا ۹۵۰ به خط نستعلیق کتابت نمود^۳.

تذهیب به عنوان یکی از شاخه‌های هنر کتابسازی در قرون نهم و دهم هجری به صورت هنری تجملی، ظریف و پر مایه شده بود^۴. تذهیب با سرلوح‌های کتاب سروکار دارد. سرلوحه، مرکز توجه بیننده و مدخلی به سوی متن کتاب بود که می‌باید خصوصیات و قدر و اعتبار کتاب را اعلام کند و تنها استادان چیره دست تذهیب کار از عهدۀ آن بر می‌آمدند. نوشته‌های داخل کتاب نیز با یک یا چند صفحه کاملاً تذهیب شده، زینت می‌یافتند و صفحات متن با حواشی تذهیب و طلا اندازه شده و آرایه‌های دیگر تزیین می‌شد. عنوان فصل‌های کتاب نیز اغلب در میان قاب‌هایی جای می‌گرفت که به نوبه خود شاهکاری کوچک محسوب می‌شد. میرک مذهب، تذهیب کار برجسته و نازک قلم قرن دهم هجری است که پس از دو میرک نقاش و صحاف، میرک سوم محسوب می‌شد^۵.

صحافی یا جلد سازی آخرین مرحله در کار این کتاب‌های گران بها بود و این کار از قدمت دیرینه‌ای برخوردار است. هنر و فن مجلدگری بیشتر در دربار تیموریان به اوج کمال خود

^۱ همان جا، ص ۱۰۳.

^۲ باروکان، "ملاحظاتی چند در مورد مینیاتورهای صفوی کتابخانه ملی فرانسه"، مطالعات صفوی - گزیده مقالات همایش پاریس، ص ۲۹.

^۳ مهناز شایسته فر، هنر شیعی، ص ۴۹. این نسخه خطی قرآنی اکنون در کتابخانه مرکزی دانشگاه استانبول است.

^۴ پوپ، شاهکارهای هنر ایران، صص ۱۷۳ - ۱۷۴.

^۵ سرمدی: دانشنامه، ص ۹۲۴.

رسیده بود. بر چرم‌های لطیف که با دقت و مهارت آماده می‌شد، نقش‌هایی می‌کوفتند و با مواد قیمتی رنگ و روی آن‌ها زرکوبی می‌شد و در نهایت از لاک الکل‌کاری برای نهایی‌سازی کتب استفاده می‌شد. تذهیب‌کاران در این قسمت از کار هم طرح‌های خود را به کار می‌بردند. در یکی از جلد‌هایی که در بریتیش میوزیوم است، نیم میلیون نقش دستی جداگانه به کار رفته است. داخل جلد‌ها را لطیف‌تر و دقیق‌تر از رویه آنها می‌ساختند به طوری که گاه نقاشی با تذهیب‌کاری رقابت می‌کرد. طرح‌های جلد کتاب گاه ممکن بود با نقش قالیهای زربفت و تزیین اتاق سلطنتی قصر چهل‌ستون در اصفهان مشترک باشد.^۱ **عکس‌های شماره ۲۱ و ۲۲** **مربوط به جلد‌سازی تذهیب‌شده** مولانا میرک اصفهانی هنرمند و صحاف عصر صفوی در تبریز بود که شیوه بدیعی در جلد‌سازی به وجود آورد. جلد‌های کار میرک شامل گل و بوته، درخت و باغ و صحرا و جانوران و پرندگان زیبا در هوا بود که مجموعاً به شیوه کار " آقا میرکی " معروف است.^۲

داشتن کتاب‌های نفیس با تذهیب عالی و کار خطاطان معروف، برای اشخاص و درباریان عالی مقام، شانی به شمار می‌رفت. به همین دلیل کتابخانه‌های ارزشمندی در دوره‌های تیموریان و صفویان به وجود آمد و هنگامی که هرات در سال ۹۱۶ هـ. / ۱۵۱۰ م به تصرف شاه اسماعیل اول صفوی در آمد، مجموعه آثار و نسخ خطی و هنرمندان هرات به تبریز، پایتخت صفویان انتقال یافت. بهزاد نقاش برجسته مکتب هرات نیز به تبریز برده شد و از سوی شاه، به مدیریت کارگاه سلطنتی گمارده شد.

در سراسر دوره صفوی، ارتباط بین حمایتگر هنری و هنرمندان می‌توانست تأثیر گذار باشد. زمانی که حمایت با سخاوت همراه می‌شد اثر هنری نفیس‌تری عرضه می‌گردید و بر عکس زمانی که این حمایت قطع می‌شد، مانند دوره شاه تهماسب اول که پس از توبه، توجه خود را از هنرمندان برگرفت، بسیاری از هنرمندان برای یافتن حامیان جدید به هند، عثمانی، ازبکستان و دکن مهاجرت کردند. شاید برجسته‌ترین تأثیر مهاجرت آنها، تأثیرات متقابل فرهنگ‌های ایران و هند و عثمانی بود؛ به طوری که یک نوع وحدت فرهنگی بین ایران و کشورهای همسایه برقرار شد: همه یک زبان واحد تصویری به علاوه تأثیرات محلی داشتند.^۳

^۱ پوپ، شاهکارهای هنر ایران، ص ۱۹۴. عکس‌های شماره ۲۱ و ۲۲ مربوط به جلد‌سازی تذهیب شده.

^۲ سرمدی: دانشنامه، ص ۹۲۱.

^۳ باروکان، "ملاحظات چند درمورد مینیاتورهای صفوی کتابخانه ملی فرانسه"، ص ۳۰.

به جای تهماسب اول ، بهرام میرزا و ابراهیم میرزا ، به ترتیب برادر و برادرزاده شاه تهماسب اول ، هم طرفداران سخاوتمند هنرمندان بودند و خود هنرمندانی تازه کار و خوش ذوق در رشته‌های مختلف هنری شدند . ابراهیم میرزا از سال ۹۴۷ هـ . جایگزین عموی خود در حمایت از هنر و هنرمندان شد و کارگاه هنری خود را با هنرمندان سابق عمویش در مشهد ، دربار خود در ایالت محل حکمرانی خویش (۹۶۴-۹۸۴ هـ .) بر پا کرد و یک کتابخانه بسیار گسترده با تقریباً سه هزار جلد ارزشمند به وجود آورد . سبک خراسانی بوجود آمده بود .^۱ اما قتل وی در سال ۹۸۵ هـ . ضربه بزرگی برای نقاشان ایرانی بود .^۲ شیراز نیز در تمام قرن دهم هجری جزو مراکز صنعت کتاب بود که تولیداتش بیشتر معطوف به بازار بود تا کارگاههای سلطنتی . در دوره شاه عباس اول نیز هنرمندان کتابساز از حمایت شاه برخوردار بودند . اما در اواخر قرن یازدهم هجری / هفدهم میلادی این هنر کم‌تر از حمایت درباری برخوردار شد .

نگارگری

صفویان در زمینه نقاشی نیز وارث میراث درخشان هرات تیموریان بودند . شاهرخ تیموری (۸۵۰ - ۸۰۷ هـ . / ۱۴۴۷ - ۱۴۰۵ م .) و پسرش بایسنقر نیز از جمله حامیان هنر بودند و برخی از زیباترین نسخ کتابهای اسلامی که هنوز موجود است ، به سفارش آنها پدید آمد . سلطان حسین بایقرا (۹۱۱ - ۸۷۴ هـ . / ۱۵۰۵ - ۱۴۷۰ م .) نیز حامی مکتب معروف هرات در نقاشی بود . مکتب هرات نیز خود وامدار سنت نقاشی و نگارگری پیش از خود بود . با بررسی اجمالی سیر نگارگری در دوره اسلامی می‌توان به کلیاتی درباره مکتب هرات دست یافت .

در دوره اسلامی نوعی نقاشی متأثر از سنت کلاسیک متأخر هنرمندان مسیحی بین‌النهرین و سوریه و مصر به وجود آمد که گاه به آن " نقاشی عرب " می‌گفتند ، در کتاب " مقامات حریری " که در ۶۳۵ هـ . / ۱۲۳۷ م . نوشته و نقاشی شده ، نمونه‌هایی از طراحی‌های زنده از انسان دیده می‌شود که بزرگ و پر حالت هستند .^۳ همچنین در قرون اسلامی ، روابط مبتنی بر داد و ستد بین چین و دنیای اسلام وجود داشت و آثار هنری چین در کشورهای اسلامی مورد

^۱ همان .

^۲ شایسته فر ، هنر شیعی ، صص ۵۰ - ۴۹ .

^۳ لورنس بینون ، " نقاشی ایران " ، اطلاعات جامع هنر ، ص ۴۲ .

تقلید قرار می‌گرفت. در حوزه نقاشی، هنر مینیاتور از چین به نقاشی ایرانی راه یافت و در طی قرون ۷ تا ۱۱ هـ / ۱۳ تا ۱۶ م. با ویژگیهای ایرانی که پیدا کرد، به شکوفایی رسید.

اسلام با آموزه‌های دینی خود در سنت نقاشی وقفه ایجاد کرده بود به ویژه که همچون سایر مذاهب از هنرهای تصویری برای آموزش‌های دینی کمک گرفته نمی‌شد. از این رو زمانی نقاشی رشد کرد که فرمانروایان و شاهزادگان از آن حمایت کردند. به همین دلیل، از یک سو موضوعات نقاشی محدود به مواردی شد که مورد پسند حامیان درباری آن بود و از سوی دیگر، بیشتر به صورت هنر سلطنتی و تشریفاتی و هنر خواص بود و به صورت هنر غیر مردمی دیده نشد. نقاشان ایرانی تا اواخر قرن یازدهم هـ. / هفدهم م. به دربار وابسته بودند و بهترین آثارشان در کتابهای خطی نفیسی است که متعلق به کتابخانه سلطنتی بود.^۱

با حمله مغول در قرن هفتم هجری / سیزدهم میلادی فقط شیراز و بغداد در امان ماند و هنرمندانی چند به این دو شهر روی آوردند. سلطان احمد جلایر بزرگترین حامی هنر اسلامی این دوره بود که میراث خود را برای اسکندر سلطان بن عمر شیخ گذاشت.^۲ در دوره تیموریان مکتب هرات با ویژگیهای نگارگری خاص خود تحت حمایت شاهرخ و شاهزادگان دیگر به وجود آمد. برخی از ویژگیهای مکتب هرات عبارتند از: بداعت و صمیمیت و هماهنگی رنگها و ترکیب بندها؛ اندازه کوچک و رنگ مایه پایین رنگ آمیزی؛ دقت در ارائه جزئیات طرح‌ها و سرانجام برتری شعر غنایی، رمانتیک و عرفانی بر حماسه و تاریخ در موضوعات نگارگری^۳ بود که می‌توان از این مورد آخر به ویژگی وجهه شهودی و ذهنی نگارگری ایرانی در برابر شیوه عینی و طبیعت‌گرای اروپای عصر اومانیزم تعبیر کرد.^۴

سال ۹۱۶ هـ. / ۱۵۱۰ م. شاه اسماعیل اول صفوی خراسان بزرگ را از تصرف ازبکان خارج ساخت و آن را ضمیمه حکومت خود کرد. هرات به دلیل سنتهای هنری درخشان خود، پس از تبریز، پایتخت، دومین شهر حکومت صفویان گردید. شاه اسماعیل علاوه بر آثار تیموریان، هنرمندان آنان را نیز با خود به تبریز برد. در تبریز، سلطان محمد سبک درباری ترکمن را به

^۱ همان.

^۲ رابینسون، "بررسی نقاشی ایران"، هنر و جامعه در جهان ایرانی، ص ۲۵

^۳ بازیل گری، "هنرهای تصویری در دوره تیموری"، تاریخ ایران کمبریج در دوره تیموریان، ص ۴۰۸.

^۴ مهدی حسینی، "ارزشهای جاویدان شاهنامه بایسنقری"، از مجموعه سخنرانیهای "نگارگری ایرانی (شاهنامه نگاری

(، دومین کنفرانس نگارگری ایرانی - اسلامی، شهریورد ۱۳۷۴، ص ۵۱.

عنوان اولین سبک در دربار دنبال کرد^۱. سپس با حضور هنرمندان هراتی که بهزاد نقاش و نماینده برجسته مکتب هرات از آن جمله بود با حضور خود و همکارانش " مکتب تبریز " را بنا نهادند . بهزاد از سوی شاه به مدیریت کارگاه سلطنتی برگزیده شد . در این کارگاه سلطنتی نسخ بسیار زیبایی زیر نظر شاه تهیه می شد . اگر عمده کاربرد نقاشی را در تزئین کتابها جستجو کنیم در این صورت می توان از طریق بررسی نسخ خطی به سیر نقاشی پی برد .

ویژگیهای مکتب هرات که به طور بارز می توان آن را در شاهنامه بایسنقری (خاتمه کتابت ۸۳۳ هـ . / ۱۴۳۰ م) و خمسه نظامی^۲ ملاحظه کرد ، همچنین بر عامل تفکر برانگیز بودن در نگارگری ، کیفیت درونگرا و جنبه فضا - زمانی تابع خلاقیت ، ذهن و درک و دیدگاه فرا زمینی و ملکوتی نگارگر تاکید داشت^۳ . بهزاد نقاش برجسته مکتب هرات ، با ایجاد تغییراتی در آن ، مکتب جدیدی را بنیاد نهاد که به نام خود وی به " مکتب بهزاد " معروف است . وی نفوذ عمیقی در سیر نقاشی ایران ، چه در زمان حیات و چه پس از مرگش داشته و میراث بایسنقر را که خشک آکادمیک بود به سمت طبیعت گرایی و لطافت بخشیدن سوق داد^۴ . درشتی و دقت کامل در خطوط و تصاویر ، نمایانند وضع صورت اشخاص به طور شگفت انگیز به وسیله ترکیب انواع رنگها ، حرکت و مفهوم بودن اشارات تصویر ، ظرافت و ریزه کاری و دقت در کشیدن درختها و گلها ، لباسها و مجالس و دورنماها در نمایش اشعه خورشید و ابر ، استفاده از رنگهای گوناگون ، جایگزینی چهره و صورتگری خراسانی به جای قیافه مغولی و سرانجام وجود روحیه نهفته حب الهی و روحانیت خاص در برخی آثار بهزاد از خصوصیات مهم مکتب بهزاد است^۵ . همچنین بهزاد تحت تاثیر استاد خود، محمد سیاه قلم ، در شیوه کهن خود تغییر داده ، به تصویر نگاری مردم کوچه و بازار پرداخت^۶ . در واقع بهزاد سنت نقاشی را که در خطر ایستایی و تزئینات پر تجمل قرار داشت ، با ابداعات پر انرژی ، پویا و پر حالت خود نجات داد^۷ .

^۱ رایسنون ، " بررسی نقاشی ایران " ، هنر و جامعه در جهان ایرانی ، ص ۵۵ .

^۲ این دو اثر امروزه ، اولی درانجمن سلطنتی آسیایی انگلستان و دومی در کتابخانه توپ کاپی ترکیه است .

^۳ همان جا ، صص ۵۳ - ۵۱ .

^۴ رایسنون ، " بررسی نقاشی ایران " ، هنر و جامعه در جهان ایرانی ، ص ۵۱ .

^۵ میرجعفری ، تاریخ تیموریان و ترکمانان ، ص ۱۲۳ .

^۶ سرمدی ، دانشنامه ، ص ۵۳ .

^۷ اطلاعات جامع هنر ، ص ۴۴ .

بهزاد در تبریز، بر سنت مینیاتور پایتخت صفویان هم تأثیر گذاشت. بدین ترتیب وجود بهزاد موجب حرکت فرهنگی و هنری در تبریز شد و مکتب بهزاد ترکیب و آمیزه‌ای از سنت قدیمی تبریز قبل از صفویان، مکتب هرات و روش شخصی^۱ بهزاد بود^۲. از برجسته‌ترین نگارگران هنرمند دوره شاه اسماعیل اول، می‌توان علاوه بر بهزاد، از سلطان محمد، آقامیرک و مظفر علی پسر آقا میرک نام برد که فرد آخر با شاه قرابت داشت. آقا میرک با شنیدن آوازه بهزاد از اصفهان به تبریز رفت و به شاگردی وی در آمد.

در این دوره نیز همچون دوره تیموریان، بیشتر موضوعات از شعر و کتب شاهنامه، خمسه نظامی، آثار سعدی و جامی گرفته می‌شد. همچنین کشیدن تمثال درویش و مدرسان نیز در نقاشی‌ها آغاز شد که سپس رضا عباسی آن را دنبال کرد^۳.

هنرمندان نگارگر ایرانی برای شاه اسماعیل اول اهمیت بسیاری داشتند. در جنگ چالدران، شاه دستور داده بود که بهزاد و چند تن دیگر از هنرمندان را تا آخر جنگ در غاری پنهان کنند تا حفظ جان آنان را کرده باشد^۴. شهرت آنان، به ویژه بهزاد در هند پیچیده بود. ظهیرالدین بابر و جهانگیر پادشاهان مغولی هند در آثار خود، وی را ستوده‌اند^۵. مصطفی عالی افندی نیز در کتاب مناقب هنروران بهزاد را "صاحب شانس سرمدی و جزو کسانی بوده که در هنر شانس داشته" دانسته است^۶.

^۱ باروکان، "ملاحظات چند در مورد مینیاتورهای ...، ص ۳۰.

^۲ شرح حال بهزاد: سال تولد کمال‌الدین بهزاد را به طور متفاوت در ۸۴۴، ۸۴۶، ۸۵۴ و ۸۷۰ هـ. نوشته‌اند. در کودکی یتیم شد و میرک خراسانی وی را به فرزندی پذیرفت و تعلیمش داد، اما بهزاد بر استادش پیشی جست. به هر حال بهزاد به دستگاه امیر علیشیر نوایی پیوست و در هرات مشغول کار شد و سپس، به خدمت بایقرا در آمد. پس از سقوط هرات به ترتیب در خدمت شیبانیان و سپس شاه اسماعیل اول صفوی در آمد. در تبریز به ریاست کتابخانه سلطنتی برگزیده شد و گروه‌های مختلفی که برای تولید کتاب کار می‌کردند، زیر نظر وی انجام وظیفه می‌کردند. تابلوهای نقاشی کتاب بوستان سعدی که برای بایقرا انجام داد، شاهد سبک وی است. تمامی تابلوهای نقاشی این نسخه از کیفیت و رنگ عالی برخوردارند. بهترین و عالی‌ترین اثر بهزاد، مینیاتوری با عنوان "وسوسه یوسف" از کتاب بوستان سعدی است که اکنون در کتابخانه ملی قاهره است. بهزاد بین سالهای ۹۴۳ و ۹۴۴ هـ. / ۱۵۳۷ و ۱۵۳۶ م. در گذشت. بلر - بلوم، هنر ایران و ...، صص ۹۸-۹۹؛ رابینسون، "بررسی نقاشی ایران"، هنر و جامعه در جهان ایرانی، ص ۴۹.

^۳ حسینی، هنر و معماری ایران و جهان، ص ۳۴۴.

^۴ مصطفی عالی افندی، صاحب مناقب هنروران به نقل از خان بابا بیانی به نقل از سرمدی: دانشنامه هنرمندان ایران و جهان، ص ۶۳ (پیشگفتار)

^۵ اردشیر مجرد تاکستانی، "از بهزاد تا بهزاد"، نگارگری ایرانی (شاهنامه نگاری)، مجموعه سخنرانیهای دومین کنفرانس نگارگری ایرانی - اسلامی، صص ۱۱۸ - ۱۱۷.

^۶ همان جا، ص ۱۱۹.

مکتب بهزاد در دوره سلطنت شاه تهماسب اول صفوی ادامه یافت. شاه که خود حامی هنر و آقا میرک نقاش اصفهانی انیس خاص و مونس بزم شاه بود، اوقات زیادی را صرف آموختن خط و نقاشی نزد استاد بزرگ، سلطان محمد تبریزی (محمد عراقی) کرده بود و به همین دلیل ارزش کار بهزاد را می‌دانست. قاضی احمد در گلستان هنر و عبدی بیگ شیرازی در دوحه الازهار شاه را تصویرگری ماهر توصیف کرده اند که چند مجلس از نقاشی های ایوان چهل ستون قزوین را خود کشیده است.^۱ بهزاد تا سال ۹۴۲ ه. اندکی قبل از مرگش همچنان سرپرست کتابخانه باقی مانده بود. از نقاشان برجسته دیگر این دوره میرزین العابدین، صادقی بیگ که سپس در عصر عباس اول بسیار درخشید، مولانا عبدالجبار استرآبادی و پسرش خواجه نصیر بودند.

" شاهنامه شاه طهماسبی " اثر بی‌مانندی است که از سال ۹۲۸ ه. / ۱۵۲۲ م. سال انتصاب بهزاد به سرپرستی کتابخانه سلطنتی^۲ تحت سرپرستی شاه اسماعیل برای پسرش تهماسب میرزا شروع به تولید شد و مدت بیست سال اتمام آن طول کشید. شاهنامه^۳ دارای دویست و پنجاه نقاشی مینیاتور است که اکثر هنرمندان نامدار دربار مانند سلطان محمد تبریزی و پسرش میرزا علی تبریزی^۴؛ جلال‌الدین میرک مشهور به میرک دوم (وی پس از روح‌اله میرک هروی بود^۵)؛ و میر منصور بدخشانی (ترمذی)^۶ در خلق آن نقش داشتند.^۷

فضای برجسته شیعی عصر صفوی در آثار نگارگری نیز تأثیر گذارد. پیش از این، معراج‌نامه یکی از بزرگترین آثار و زیباترین همه نسخ خطی فارسی است، در سال ۸۴۰ ه. احتمالاً برای بایسنقر در هرات کار شده است و حاوی پنجاه نقاشی مشتمل بر شرح صوفیانه لیله المعراج پیامبر (ص) است.^۸ در دوره صفوی، در یکی از نگاره‌های شاهنامه شاه تهماسبی، پیامبر (ص)

^۱ اشراقی، "نقاشی‌های دیواری گمشده کاخهای شاه تهماسب در قزوین"، هنر و جامعه در جهان ایرانی، ص ۱۴۴.

^۲ هیلنبراند، هنرهای ایران در دوره صفوی، تاریخ ایران کمبریج (صفویان)، ص ۴۹۹.

^۳ این شاهنامه به دلیل نام مالک امروزی آن هوتون (روچیلد سابق) معروف است.

^۴ سرمندی، دانشنامه هنرمندان ایران و جهان اسلام، ص ۹۰۰.

^۵ همانجا، صص ۹۲۲ و ۹۲۳.

^۶ وی دعوت همایون شاه مغولی هند را که حاضر شده بود هزار تومان بابت مصور به شاه صفوی پیش کش کند به دلیل پیری نپذیرفت ولی پسرش میر سید علی مصور به هند رفت و اساس مکتب مغولی هند را پی‌ریزی کرد. همانجا، ص ۹۲۶.

^۷ راجر سیوری: ایران عصر صفوی، ص ۱۲۵.

^۸ رابینسون، "بررسی نقاشی ایران"، هنر و جامعه در جهان ایرانی، ص ۴۴.

(و خانواده امام علی (ع) را نشان می‌دهد که در کشتی هستند و حضور آنان بیانگر این پیام نگاره است که کشتی و مسافران از بلایا مصون خواهند بود.^۱

به نظر می‌رسد حوادثی در دوره شاه تهماسب بر سیر و رونق نگارگری تأثیر داشته است. توبه شاه جوان از امور غیر دینی و در پی آن رویگردانی از نقاشی و خوشنویسی لطمه زیادی به رونق آن وارد کرد. سال ۹۶۳ هـ. طی صدور فرمان "تابئین بری از گناه" رواج هر نوع هنر غیر روحانی را در سرتا سر قلمرو خود منع کرد و از این پس، هنرمندان بسیاری به عثمانی و شبه قاره هند مهاجرت کردند و گروهی نیز به دربار ابراهیم میرزا، برادرزاده شاه تهماسب و حاکم ایالت خراسان پیوستند. ابراهیم میرزا تا زمان مرگ که از قدرت بر کنار شد، هنرمندان بسیاری را برای تهیه هفت اورنگ جامی به کار گرفت.^۲

همچنین در طی حملات عثمانیها به تبریز و اشغال چند باره آن در دوره شاه تهماسب اول، بیشتر نقاشی‌ها و کارهای هنری و بسیاری از هنرمندان ایرانی به استانبول انتقال داده شدند. هر چند در مواقع صلح نیز آثار هنری جزء هدایایی بود که بین دولت‌ها رد و بدل می‌شد. شاهنامه تهماسبی از جمله هدایایی بود که در سال ۹۷۶ ق. / ۱۵۶۸ م. به سلطان سلیم دوم (متوفی ۹۸۲ هـ. / ۱۵۷۴ م.) اهدا شد.^۳ بدین ترتیب ویژگی‌های سبک نگارگری تیموری در هند و عثمانی در ارتباط با نقش مایه‌های گیاهی که با اسلیمی‌های گل و گیاه کامل می‌شد، در توسعه هنر دربار عثمانی اثرات قاطع و چشمگیر داشت.^۴

دوره کوتاه حکومت شاه اسماعیل دوم و دوران پر آشوب سلطان محمد خدابنده عملاً مانع عمده‌ای بر سر راه نگارگری محسوب می‌شد. در دوره حکومت شاه اسماعیل دوم نسخه‌ای از شاهنامه آغاز شد، اما عمر کوتاه حکومت شاه مهلت اتمام آنرا نداد.^۵ در طی این دوران، نگارگران سلطنتی در قزوین مجبور به تامین معاش خود از مأمّن دیگری شدند. برخی از آنها به هندوستان و تعدادی دیگر به عثمانی پناه بردند. برخی دیگر همچون صادقی بیگ افشار به هرات و مشهد مهاجرت نمودند. همچنین به دلیل نبود حامی معتبری برای کارهای بزرگ،

^۱ شایسته فر، هنر شیعی، ص ۴۸.

^۲ شیلار. کن بای: نقاشی ایرانی، ترجمه مهدی حسینی، صص ۷-۸۵.

^۳ شایسته فر، هنر شیعی، ص ۴۷.

^۴ بلر - بلوم، هنر ایران و معماری ...، ص ۱۰۷.

^۵ رایینسون، نقاشی ایرانی، ص ۶۶.

اغلب نگارگران به تک نگارگری متوسل شدند و یا به راه‌های درآمد زای جدید یا مضمونهای عامه پسند روی آوردند^۱.

دوره سلطنت ۴۲ ساله شاه عباس اول به لحاظ مختلف، نقطه اوج در طول حکومت دویست و اندی ساله صفویان محسوب می‌شود. پس از سالهای اولیه حکومت وی که به برقراری نظم و سامان داخلی به تثبیت مرزهای خارجی و جنگ با ازبکان و سپس عثمانی گذشت، نوعی آرامش و امنیت در داخل کشور برقرار شد و به اموری غیر از جنگ و لشکرکشی، یعنی به علوم، فرهنگ و هنر و معماری توجه شد. به ویژه از زمانی که شاه تصمیم گرفت پایتخت را از قزوین به اصفهان منتقل و این شهر را زیباترین شهرهای ایران و حتی منطقه سازد.

شاه عباس روش جدیدی برای حمایت از هنرمندان ارایه کرد. او احساسات زیبا شناسانه‌ای در تشخیص مسایل خوشایند و ناخوشایند داشت. شاه به هنرمندانی مانند رضا عباسی نقاش و علی رضا کاتب علاقه داشت و از آنها حمایت مالی و مراقبت می‌کرد. بر اساس سخن قاضی احمد در کتاب خطاطان و نقاشان، یک بار رضا عباسی پرتره‌ای کشید که شاه دست او را بوسید^۲.

نگارگری در دوره شاه عباس در قالب مکتب جدیدی به نام "مکتب اصفهان" معروف شد. با این همه تاثیر "مکتب قزوین" که حاصل کار نقاشان عصر شاه تهماسب اول در دوره پایتختی قزوین است، بر مکتب جدید مشخص است ولی تغییر دیدگاه هنرمندان تقریباً مقارن با مرگ شاه تهماسب اول شروع شد. تک‌چهره پردازی هم در نقاشی و نیز در طراحی بسیار رایج بود، ولی تنوع شخصیتها مانند کارگراها، شیوخ، دراویش به همراه درباریان و ندیمه‌هایشان در دوره جدید مشخص است. رفاه اجتماعی و ظهور طبقه جدید اجتماعی نیز در طرح و رنگ لباس‌های اشخاص تصویر شده‌اند. نمونه‌هایی از این آثار در هندوستان وجود دارد که نشانه فراغت نگارگران سلطنتی از نظام کار در کتابخانه‌های سلطنتی و امکان فروش کارشان به اشخاص دیگر داخلی یا خارجی است^۳. در این دوره نیز شاهنامه نفیسی تصویر گردید.

^۱ شیلار. کن بای، نقاشی ایرانی، ص ۹۴ - ۹۳.

^۲ قاضی احمد، کتاب خطاطان و نقاشان به نقل از مهناز شایسته‌فر، هنر شیعی، ص ۵۱.

^۳ شیلار. کن بای، نقاشی ایرانی، ص ۹۸.

اما مکتب اصفهان، وجود خود را مدیون چند نگارگر برجسته عصر شاه عباس اول است. " رضا "، یا " رضا مصور " از بنیان گذاران شیوه‌ای نو در مینیاتور ایران است. وی سپس به دلیل ارج و قربی که نزد شاه عباس پیدا کرد، به " رضا عباسی " مفتخر شد. رضا عباسی (تولد ۹۷۹ تا ۹۸۰ هـ. / ۱۵۷۲ تا ۱۵۷۱ م. مرگ در ۱۰۴۴ هـ. / ۱۶۳۴ م.) در ادامه و تکمیل راه بهزاد، موضوع مینیاتور را که عموماً به پادشاهان و درباریان مربوط می‌شد، به کوچه و بازار آورد و مردم عادی را موضوع آن قرار داد. در واقع، او نه بر غنای رنگ و نقوش، بلکه بر سرزندگی و نشاط خطوط تکیه داشت. ابتکار دیگر وی که سپس توسط شاگردش " معین مصور " ادامه یافت، شیوه قلم‌گیری است. یعنی با یک خط طرحی از مینیاتور را به وجود می‌آورد و از خطهای باریک و پهن به جای سایه روشن استفاده می‌کرد. وی شیوه‌های نقاشی کهن را با شیوه خویش ترکیب کرد و به نوعی واقع‌گرایی در آثار خود روی آورد^۱. رضا عباسی شاگردان برجسته‌ای همچون معین مصور، محمد شفیع عباسی و پسرش، افضل مصور حسینی، شیخ محمود، حبیب‌اله مشهدی و شاه قاسم را تربیت کرد.

صادقی بیگ (تولد در ۹۴۰ هـ. / ۱۵۳۳ م.) نخستین بار در آفرینش نگاره‌های " گرشاسب نامه " با کتابخانه سلطنتی عصر شاه تهماسب اول همکاری کرد. پس از مرگ شاه در قزوین ماند و در ساختن نگاره‌های شاهنامه شاهاسماعیل دوم مشارکت داشت. پس از فوت شاه، همچون بسیاری از هنرمندان به خراسان رفت و تنها پس از جلوس شاه عباس اول بود که به مدیریت کتابخانه سلطنتی منصوب شد.^۲ نخستین نگاره‌های وی از ویژگیهای مکتب قزوین برخوردار است. اما پس از مراجعت به کتابخانه سلطنتی آثار طراحی‌اش، به طرز غیر منتظره‌ای کیفیتی استادانه به خود گرفت که یا متأثر از حضور شیخ محمد، نگارگر برجسته و یا رقابت با طراح جوانی چون آقا رضا بود.^۳ در واقع سبک صادقی بیگ پیش‌درآمدی بر واقع‌گرایی رو به رشد قرن دوازدهم هجری / هجدهم میلادی محسوب می‌شود.^۴

دوره حکومت شاه عباس اول نه تنها دوره توجه مجدد به نگارگری و سایر شاخه‌های هنر و معماری است، بلکه به دلیل روابط گسترده‌ای که با کشورهای اروپایی برقرار شده بود، دوره

^۱ اطلاعات جامع هنر، ص ۴۸؛ سرمدی، دانشنامه...، ص ۲۴۷.

^۲ صادقی بیگ به دلیل طبع بدخو و سرکش و پرمدعای خود و همچنین رقابت با رضا عباسی موجب خشم شاه و کنار رفتن وی شد. رابینسون، نقاشی ایرانی، ص ۷۵.

^۳ شیلار. کن‌بای، نقاشی ایرانی، ص ۹۶.

^۴ سیوری سیوری، ایران عصر صفوی، ص ۱۲۷.

ارتباط گسترده با جهان خارج از ایران و اسلام نیز هست . به همین دلیل رفت و آمد سیاحان و هنرمندان خارجی در عرصه نگارگری به نوعی در سیر این هنر در داخل ایران نیز تاثیر گذاشت . در طول قرن ۱۷ م. نقاشی به نام جان هلندی در اصفهان کار می کرد . چون سفرای اروپایی تمثال رنگ و روغنی شاهان خود را به عنوان هدیه به اصفهان می آوردند ، پادشاه صفوی نیز به تقلید همین کار را می کرد. هرچند نقاشی در ابعاد بزرگ برای نقاشان ایرانی ساده نبود و فقط بزرگتر از مینیاتورهای وسیع است که از نظر حجم دادن و سایه زدن منظره از الگوهای اروپا تقلید می شد .^۱

با افزایش ارتباطات خارجی ایران با اروپایی ها ، تاثیر سبک نقاشی آنان بر نگارگری ایران شروع شد . این تاثیرات را در یکی از نگاره های رضا عباسی می توان دید که خارجیانی را نقاشی کرده که مشغول بازی با سگهای دست آموز خود هستند^۲ . اما تاثیرات مذکور در آثار شاگردان رضا عباسی بیشتر بود به طوری که شیوه نقاشی را تغییر داد. معین مصور ، از شاگردان رضا عباسی ، در آخر عمر خود مشغول همکاری با نقاشانی شده بود که اندیشه های جدید وارداتی از اروپا را آزمایش می کردند .

نگاره هایی از محمد زمان اول پسر حاج یوسف قمی وجود دارد که در آن تصاویر حضرت مسیح (ع) و حضرت مریم (ع) و داستان های مسیحی کشیده شده که به احتمال زیاد حضور نقاشان اروپایی در دربار عباس اول و تاثیر نقاشی و موضوعات آنان بر ایران در این امر موثر بود .^۳

در کشورهای مانند هند نیز به دلیل حضور هنرمندان ایرانی در تلفیق با هنر هندی ، هنری واقعی تر و طبیعی تر بوجود آمد که بیشتر به پیکرنگاری و تصویر صحیح گلها و حیوانات و مناظر طبیعی توجه داشت .^۴

در دوران سلطنت جانشینان شاه عباس دو جریان اصلی سرمشق هنرمندان ایرانی قرار گرفت : نگاره های رضا عباسی و آثار اروپایی . در عهد شاه صفی ، میناس نقاش از ارامنه جلفای اصفهان برای آموختن نقاشی به حلب و سوریه رفت و در بازگشت مورد توجه شاه صفی قرار

^۱ رابینسون ، نقاشی ایرانی ، ص ۸۱ .

^۲ سیوری ، ایران عصر صفوی ، ص ۱۰۲ .

^۳ سرمدی ، دانشنامه هنرمندان ... ، ص ۵۴ .

^۴ گذار ، هنر ایران ، ص ۳۳۸ .

گرفت. وی به نقاشی درون قصرها پرداخت و جزء نقاشان دربار شد. وی در ترین کتب طب عامیانه و نقاشی آنها نیز مهارت داشت^۱.

شاه عباس دوم که خود شیفته سبک اروپایی بود، محمد زمان پسر حاج یوسف قمی را به رم فرستاد تا نقاشی غربی بیاموزد. وی در آنجا به کیش مسیحی گروید و پس از مدتی به ایران بازگشت.^۲ نقاشیهای او تاثیر کامل هنر ایتالیا را نشان می‌دهند. وی به طور ناقص پرسپکتیو را در مینیاتور ایجاد کرد که به سبک و سیاق مینیاتور ایرانی لطمه وارد کرد. در همین دوره شاه عباس دوم که خود نقاشی را نزد دو تن هلندی یاد گرفته بود^۳، دستور داد در کاخها و بویژه کلاه فرنگی های مختلف صحنه های عاشقانه و پهلوانی بکشند.^۴ محمد شفیع عباسی پسر رضا عباسی در حالی که تا حد زیادی پیرو سبک پدرش بود، ولی عناصر جدیدی از نقوش پرندگان و پروانه‌ها و ساقه‌های گیاهان را با آناتومی صحیح، تحت تاثیر اروپایی‌ها وارد نقاشی کرد.^۵ تا سال ۱۰۹۱ هـ. / ۱۶۸۰ م. ، به رغم تلاشهای معین مصور، کار آمدترین و سنتی ترین شاگرد رضا عباسی طی سالهای ۱۰۴۰ تا ۱۰۷۸، دیگر شیوه‌ای از مکتب نقاشی ایران بر جا نماند. برخی از هنرمندان پا را از تقلید ظاهری نقاشی اروپایی فراتر گذاشتند.^۶ در اواخر عصر صفوی شیوه غرب گرا مرتبه برتر یافته و محمد علی پسر محمد زمان آن را در دوره سلطان حسین ادامه داد.^۷

در همین دوران هنرمندان انجام کار برای غیر اشراف و دربار را نیز شروع کردند و مطابق با سلیقه سفارش دهندگان کار می‌کردند. به همین دلیل عموماً آثار به صورت تک ورقه هستند و همین امر به کاهش نسخ خطی مصور منجر شد. به علاوه موضوعات جدیدی که می‌توان از آن گرایش به ارزش‌های ظاهری و غیر معنوی تعبیر کرد، موجبات تغییر سیر نقاشی در اواخر دوره صفویه شد که برخی از محققان آن را به "انحطاط نقاشی"^۸ و برخی دیگر آن را نوعی "تحول" می‌دانند که توجه به فضا و حرکت، در واقع بیانگر چرخشی انقلابی متأثر از

^۱ همان جا، ص ۹۲۹.

^۲ لوفت، ایران در عهد شاه عباس دوم، ص ۱۳۶.

^۳ تاورنیه، سفرنامه، صص ۲۲۰-۲۱۹.

^۴ پیشین، ص ۱۳۸.

^۵ شیلار، نقاشی ایرانی، صص ۱۰۹ - ۱۱۰.

^۶ همان جا، ص ۱۱۲.

^۷ رایبسون، نقاشی ایرانی، ص ۸۴.

^۸ آنتونی ولش، عباس اول، ص ۴۸۷ به نقل از سیوری، ایران عصر صفوی، ص ۱۳۰.

برخورد با جهان خارج از ایران بود^۱. در دوره شاه سلیمان (۱۰۷۷ - ۱۱۰۶ ه. / ۱۶۶۶ - ۱۶۹۰ م.)، به ویژه شاه سلطان حسین (۱۱۰۶ - ۱۱۳۵ ه. / ۱۶۹۰ - ۱۷۲۲ م.) که سخت‌گیرهای مذهبی افزون شده بود، فعالیت‌های حقیرانه هنری چهره جدیدی به خود گرفت.

در مجموع نگارگری ایران به دلیل آنکه در مذهب مورد استفاده نبود و از نظر موضوعات نیز به نظرات دربار وابستگی داشت، از آزادی عمل گسترده‌ای برخوردار نبود. با این همه تزیین‌والایی که به کار گرفته شد و بالاتر از همه رنگ‌ها که نبوغ ایرانی در آن بروز پیدا کرد و از زیبایی شکوه آسمانی برخوردار شد، از نکات مثبت آن محسوب می‌شود^۲.

خط

خط و خوشنویسی از جمله هنرهایی بود که در تولید کتب به ویژه نسخ خطی مذهبی کاربرد داشته است. نگارش کتب مذهبی با خط خوش همراه با تذهیب و نگاره از دوران باستان، برای اوستا کتاب دینی زردشتیان رایج بود. در دوره اسلامی نیز نگارش قرآن مجید به زیباترین خط از هنرهای ویژه اسلامی محسوب می‌شد. در قرون اولیه اسلامی، علاوه بر "خط کوفی" خطوط "ثلث"، "محقق" و "نسخ" رواج داشت و در دوره مامون خلیفه عباسی، بیست نوع خط عربی جمع‌آوری شد. خود ایرانیان نیز هفت گونه خط داشتند^۳.

آسان‌ترین خط پارسی "خط پیرآموز" است که ایرانیان از سطح و ترکیب آن خطوطی از جمله "تعلیق" را به وجود آوردند. خالق خوشنویسی خط عربی نیز یک ایرانی مشهور به نام "ابن مقله" وزیر عباسیان بود. وی در اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم هجری از واضعان خط است که بر خط "محقق" تأثیر گذاشته و خط "ریحانی" و خط "ثلث" را به وجود آورد و به خط نسخ قاعده بخشید و از اینها برای نگارش قرآن استفاده کرد^۴. پس از ابن مقله، افراد دیگری در سیر خوشنویسی تأثیر گذاردند. ابن بواب (متوفی ۴۱۰ ه.) شاگرد

^۱ ریچارد واتینگهاوزن و ...، ص ۲۶۴ به نقل از سیوری، تاریخ ایران عصر صفوی، صص ۱۳۱ - ۱۳۰.
^۲ آلورنس بینون، کتاب اطلاعات جامع هنر، ص ۴۸.

^۳ الفهرست، ابن الندیم، به نقل از عباس سرمدی، دانشنامه هنرمندان ایران و اسلام، صص ۵۷ - ۵۵.

^۴ سرمدی، دانشنامه هنرمندان ایران و اسلام، ص ۵۷.

وی و در قرن هفتم " یاقوت " ، غلام مستعصم خلیفه عباسی از نوابغ خط و واضعان قواعد خط است ^۱ .

دوره تیموری ، عصر طلایی خط بود . خط " نستعلیق " که از ترکیب خط نسخ و تعلیق ایرانی به وجود آمده بود ، و به " عروس خطوط اسلامی " لقب یافت ، به وسیله " میرعلی تبریزی " به کمال رسید و جمیع خطوط را منسوخ کرد . به عبارتی او را واضع خط نستعلیق می‌دانند ^۲ . به زودی نام آوران دیگری در جهان خوشنویسی درخشیدند و خط جوان نستعلیق را استحکام بخشیدند . شیخ محمد امامی هروی خطاط دربار یعقوب و رستم آق‌قویونلو ؛ زین‌الدین محمود نیشابوری استاد امیر علی هروی ، امیر شاهی سبزواری و چند تن دیگر . از این افراد " سلطان علی مشهدی " خورشید بلند پایه خط و خوشنویسی این دوران بود که رساله‌ای منظوم درباره خط سرود . وی به " قبله‌الکتاب " ، " زبده‌الکتاب " و " سلطان الخطاطین " ملقب گردید و به کثرت نگاری آثار نیز مشهور است ^۳ . علاقه و حمایت شاهرخ تیموری و فرزندش بایسنغر میرزا که خود ستاره درخشانی در خوشنویسی بود و علاقه خاصی به نسخ داشت ، نیز در تقویت جایگاه خط و خوشنویسان و خطاطان در مکتب هرات موثر بود . جعفر بایسنغری ، ستاره دیگر درخشان خط در این دوره ، در خدمت این شاهزاده بود که کتاب گرانبهای شاهنامه بایسنغری را برای وی به خط و تذهیب آراست . الغ بیگ فرزند دیگر شاهرخ نیز سمرقند را مرکز هنرها و دانش زمان ساخت ^۴ .

با ظهور صفویان و تسخیر هرات توسط شاه اسماعیل صفوی هنرمندان مکتب هرات به تبریز روی آوردند . شاه محمود نیشابوری از جمله آنان بود که در دستگاه صفویان ارج و قرب یافت و حتی به روایتی آنچنان برای شاه اسماعیل اهمیت داشتند که در جنگ چالدران وقتی احتمال شکست را دید ، شاه محمود نیشابوری و بهزاد نقاش را در غاری پنهان کرد و پس از خاتمه جنگ نخست به سراغ این دو آمد ^۵ . خمسه نظامی به دست شاه محمود برای شاه

^۱ همان جا ، ص ۵۸ .

^۲ قاضی احمد قمی ، خلاصه التواریخ ، به نقل از سرمدی ، دانشنامه ... ، صص ۹۱۲ - ۹۱۱ . ****

^۳ سرمدی ، دانشنامه ... ، ص ۶۲ .

^۴ سرمدی ، دانشنامه هنرمندان ایران و اسلام ، ص ۶۰ .

^۵ مصطفی عالی افندی ، صاحب مناقب هنردوران به نقل از خان بابا بیانی به نقل از سرمدی ، دانشنامه هنرمندان ایران و جهان ، ص ۶۳ (پیشگفتار) .

تهماسب اول خوشنویسی شده و نیز نسخه خطی قرآنی وجود دارد که شاه محمود آن را بین سالهای ۹۴۶ و ۹۵۰ به خط نستعلیق کتابت کرده است.^۱

میر علی هروی، "استاد الاساتید" خط این دوره بود که با قلم سحر آفرین خود آثاری چون هفت اورنگ جامی، جام جم اوحدی، تیمورنامه هاتفی و آثار دیگر را نگاشت. وی یکی از بزرگترین خوشنویسان قبل از میرعماد است و شاگردان بسیاری داشت.^۲ مقارن با ایام صفویه، در هند به ویژه پس از آنکه همایون باری در دوره شاه تهماسب اول از ایران به هند بازگشت، تعداد زیادی نقاش و خطاط را با خود به هند برد و خوشنویسی تا زمان سقوط صفویان، همچنان در هند جایگاه مهمی داشت.^۳

دوره شاه عباس، عصر طلایی خط نستعلیق و میرعماد حسنی قزوینی (۹۶۱ - ۱۰۲۴ ق.) استاد مسلم آن بود. خاندان میرعماد در قزوین در دستگاه دولتی صفوی، مصدر کتابداری و استیفای بلند مرتبه داشته‌اند و برخی به وزارت هم رسیده‌اند. وی مدت شانزده سال در دربار اصفهان بود و دهها شاگرد تربیت کرد. در طی این سالها بعضی از اشعار جامی و شاهنامه را برای شاه نوشت. گفته می‌شد که شاه عباس اول چنان شیفته خوشنویسی او بود که به هنگام کتابت استاد، شخصاً نور شمع را بالای دست او نگاه می‌داشت. سرانجام اعتبار و نزدیکی زیاد میرعماد به شاه عباس موجبات حسادت و سعایت دیگران را نزد شاه فراهم آورد، به طوری که شاه توجه خود را از وی برگرفت و به علیرضا عباسی توجه نشان داد. این مسأله هم موجب رقابت بین دو استاد شد و هم بتدریج اختلاف میرعماد و شاه را به دشمنی مبدل ساخت، شاه که از شکایت‌های زهرآگین وی خشمگین شده بود، به خواست دشمنانش تن داد و آنان شبانه بر سر میرعماد ریخته، قطعه‌قطعه‌اش ساختند.^۴ شاه سپس پشیمان شد و او را با احترام در مسجد مقصود بیک واقع در دروازه طوقچی به خاک سپردند. شیوه میرعماد به نام خودش مشهور و معروف است.^۵

قرن یازدهم هجری قرن شکوفایی هنر خوشنویسی بود. از حوادث مهم این دوره، انتقال خط نستعلیق ایرانی به وسیله درویش عبدی بخارایی، شاگرد میرعماد، به عثمانی است.

^۱ این اثر در کتابخانه مرکزی دانشگاه استانبول است. شایسته فر، هنر شیعی، ص ۴۹.

^۲ برای شرح حال وی ر. ک. به سرمدی، دانشنامه...، صص ۷-۹۱۴.

^۳ سرمدی، دانشنامه...، صص ۷-۶۶.

^۴ وحید قزوینی، تاریخ عالم آرای قزوینی، ص ۱۹۰.

^۵ فهرست آثار وی در صص ۹۱۹ تا ۹۲۱ کتاب دانشنامه هنرمندان... موجود است.

دربار عثمانی که برخلاف صفویان اغلب شاهان ترک آنان به زبان فارسی سخن می‌گفتند و شعر می‌سرودند، مرکز تجمع هنر بود^۱. همتای با میرعماد، احمد نیریزی بزرگترین استاد نسخ‌نویس اواخر عصر صفوی بود. وی شیوه خاصی در خط بوجود آورد که می‌توان آن را "نسخ ایرانی" نامید. او در حدود سال ۱۱۰۰ ق.، در دوره شاه سلطان حسین، در اصفهان ساکن گردید و همه عمر به کتابت پرداخت به همین دلیل ۹۹ جلد قرآن کریم و ۷۷ صحیفه را می‌توان در انبوه آثار وی مشاهده کرد^۲.

در میان شاهان صفوی، شاه عباس دوم هم به خط علاقه داشت و شیوه نسخ تعلیق را که مشکل‌ترین خطوط است، فرا گرفت^۳. زنان خاندان سلطنتی نیز حامیان هنر و خوشنویسی وجود داشتند. "سلطان خانم" خواهر شاه تهماسب مشوقی تأثیر گذار برای خوشنویسی بود. "پری خان خانم" و "خیرالنساء بیگم" دو شاهزاده دیگر نیز حامی هنرمندان بودند^۴.

سفال سازی (کوزه‌گری)

کوزه‌گری ایران در تاریخ کلی سفال‌گری در جهان، در مرتبه دوم پس از چین قرار دارد و در عین حال تأثیر زیادی بر کوزه‌گری هم در شرق و هم در غرب نهاده است. واژه فارسی "کاشی" برای خشت لعابدار بر گرفته از نام شهر کاشان است که از اوایل دوره اسلامی به عنوان مرکز صنعت سفال‌سازی شهرت داشت. شهرهای اصفهان و مشهد نیز در دوره صفویه از مراکز عمده این صنعت بودند.

در تاریخ هنر ایران، روند و رونق سفال‌سازی در جهت خلاف فلزکاری بود. با ورود اسلام به ایران، استعمال ظرف ساخته شده از فلزهای گرانبهای عصر ساسانی منع گردید و سفال‌سازان در اندیشه جایگزینی برای ظروف طلا و نقره برآمدند.

از قرن سوم و چهارم هجری فن لعاب دادن ظروف به تدریج پیشرفت کرد و سفال‌گران با استفاده از لعاب فلزات آهن و مس، این هنر را در اواخر قرن ششم هجری به عالی‌ترین مرحله خود رسانیدند^۵. تولید لعاب زرین فام احتمالاً مهم‌ترین خدمت سفال‌گران اسلامی به

^۱ سرمدی، دانشنامه، صص ۷۰-۶۹.

^۲ همان جا، ص ۶۷. برای فهرست آثار وی مراجعه شود به همین کتاب، صفحات ۶۷ تا ۷۲.

^۳ -فاضل، عباس دوم و زمان او، ص ۵۱.

^۴ شایسته فر، هنر شیعی، صص ۵۰-۵۱.

^۵ پوپ، شاهکارهای هنر ایران، صص ۹۲ و ۱۰۳.

رشد و پیشرفت صنعت سفالگری جهان بوده است. به علت جلوه درخشان و براق لعاب زرین فام که به درخشندگی فلزی گرانبها شباهت داشت، این لعاب فلزگونه در تهیه ظروف سفال مورد استفاده قرار گرفت^۱. به ترتیب شهرهای کاشان و سپس ری از مهم‌ترین مراکز هنر سفال‌سازی ایران تا قرن ۱۱ هجری بوده‌اند. کاشان به دلیل فراوانی مواد اولیه، مناسب بودن موقعیت جغرافیایی آن برای صادرات، دسترسی به معادن لاجورد جنوب ایران اهمیت بسیاری داشت^۲. شهر کاشان در سفال‌های لعابی مخصوص عمارت و محراب‌های کاشی‌کاری تخصص داشت، در ری بیشتر از نقوش مینیاتور برای تزیین سفالینه‌ها و در کاشان از طراحی و خطاطی برای این منظور استفاده می‌شد^۳. از قرن هشتم هجری / چهاردهم میلادی عناصر هنر چینی شامل اژدها و گل‌های لوتوس در هنر ایرانی دیده می‌شود که با ورود مغولان وارد ایران شد^۴.

نکته مهم در تاریخ سفال‌سازی دوره صفویه، تبادل وسیع فنون و طرح‌ها بین ایران و چین بود. ایران به دلیل قرار داشتن در مسیر راه تجاری ابریشم شاهد کالاهای متنوع سفالین چینی چین به غرب بود. شاه عباس برای استفاده از این موقعیت و بازار سفال چینی‌ها، سیصد کوزه‌گر چینی را با خانواده‌هایشان به ایران آورد و اسکان داد و اصفهان طبیعتاً به دلیل پایتخت بودن تعداد زیادی از آنان را در خود جای داد. بدین ترتیب روش‌های خاص چینیان در آثار ایرانی راه یافت. در عین حال بازرگانان چینی هم در ایران به تجارت چینی مشغول بودند. اولتاریوس از دو بازرگان چینی که در اردبیل مغازه فروش چینی داشتند، یاد می‌کند^۵.

اما ایرانیان بنا بر سنت‌های دیرینه خود پس از اقتباس هر هنری از کشورهای دیگر، ترکیب و شکل جدیدی را در آن به وجود می‌آوردند، به گونه‌ای که دیگر فقط اقتباس صرف نبود. این بار هم سفال‌گران ایرانی پس از پذیرش شیوه‌های چینی‌ها، به افزودن طرح‌های تزیینی خود پرداختند. به طوری که بیش از پیش خصلت ایرانی به خود گرفت. رنسانس در هنر سفال ایران در زمان شاه عباس اول به اوج خود رسید^۶. ثمره این همکاری ایرانی - چینی سفالی بود سفید رنگ که قبل از لعاب دادن رنگ آبی خورده بود. کیفیتی شبه چینی داشت و

^۱ جیمز ویلسن آلن، سفالگری اسلامی، ص ۱۲.

^۲ پوپ، همان ماخذ، ص ۱۰۹.

^۳ همان جا، ص ۱۰۵.

^۴ برنارد راکام، "سفال و شیشه ایران"، اطلاعات جامع هنر، ص ۵۴.

^۵ اولتاریوس، سفرنامه، ص

^۶ برنارد راکام، "سفال و شیشه ایران"، اطلاعات جامع هنر، ص ۵۴.

تقلیدی بود از چینی آبی و سفید چین در دوره مینگ.^۱ هر چند از گذشته نیز چینی‌های اصل چین مورد توجه بسیار در ایران بود. مجموعه معروفی که شاه عباس در ۲۰ - ۱۹۰۱۹ ه.ق/ ۱۶۱۱ م. آن را به مقبره صفویه در اردبیل اهدا کرد مشتمل بر بیش از هزار پارچه چینی بود که احتمالاً طی دو قرن و نیم به ایران رسیده بود.^۲

به تدریج ظروفی که به تقلید از ظروف اصل چین در ایران ساخته می‌شد، مقبولیت تقریباً مشابهی یافت. کیفیت آنان عالی بود. این ظروف در بسیاری از شهرهای کشور همچون شیراز، مشهد، یزد، کرمان و زرنند ساخته می‌شد. قدیمی‌ترین نمونه ثبت شده متعلق به سال ۱۰۲۵ ه.ق/ ۱۶۱۶ م. است.^۳ در اواخر قرن یازدهم نیز مشهد و کرمان به گزارش کمپانی هند شرقی انگلیس، دو شهری هستند که بدل‌های واقعاً ممتازی از چینی‌های چین تولید می‌کردند.^۴

علاوه بر ظروف آبی و سفید مشهور ایران، انواع بسیار دیگری هم وجود دارد که از کیفیتی عالی برخوردارند. ظروف با رنگ سبز رنگ پریده که خود اصولاً تقلیدی از ظروف ساخت چین بود؛ ظروف تک رنگ به رنگ‌های سبز چمنی، ارغوانی کمرنگ و آبی کمرنگ تهیه می‌شدند؛ بدل چینی سفید رنگ موسوم به ظرف گمبرون که احتمالاً در نایین ساخته می‌شدند و انواع گوناگون ظروف محلی نظیر ظروف فیروزه‌ای و لاجوردی رنگ ورامین همگی گونه‌های متنوعی را در سفال‌های عهد صفوی به وجود می‌آوردند.

کاشی‌کاری

ایرانیان تا قبل از رواج کاشیکاری، بناهای خود را با نقاشی و رنگ تزیین می‌کردند که تا حدود قرن چهارم هجری ادامه یافت. از قرن چهارم و پنجم هجری کاشیکاری نقش مهمی در معماری پیدا کرد و در تزیین داخل و خارج بناها به کار می‌رفت. استفاده از کاشی ابتدا در کتیبه‌ها شروع شد که در بلندترین نقطه ساختمان و در معرض دید بود که بر روی آن آیات و کلمات نوشته می‌شد. از دوره سلجوقیان، کاشیکاری تکامل بسیار یافت و نقاشی روی کاشی به سبک‌های گوناگون ارائه شد و با روح و سنن ایرانی پیوند و هماهنگی یافت. کاشی‌های

^۱ پوپ، سفال چینی از آرامگاه اردبیل، واشنگتن دی سی، ۱۹۵۶، به نقل از سیوری، ص ۱۴۱.

^۲ راجر سیوری، ایران عصر صفوی، ص ۱۴۱.

^۳ پوپ، survey، ج ۴، ص ۱ ۱۶۵۰ به نقل از سیوری، ایران عصر صفوی، ص ۱۴۳.

^۴ آرتور لین، سفال اسلامی متاخر، ص ۸-۹۷ به نقل از سیوری، ص ۱۴۳.

این دوره به ضخامت زیاد ساخته می‌شدند. گنبد سلطانیه از بهترین نمونه کاشیکاری در اوائل قرن هشتم هجری به شمار می‌رود.^۱

هنر معقلی سازی^۲ که ریشه در آثار دوره باستان دارد، در دوره ایلخانی شکوفا گردید و رنگهای سفید، فیروزه‌ای و لاجوردی سبب تحول نماسازی بناهای عمومی شد و به خصوص در مقابله با هنر گچبری که برای تزیین داخل بناها بود، برخاسته، در نمود خارجی به ویژه بقاع و مساجد جایگاه خاص یافت. گنبد سلطانیه زیباترین نقش "گلچین معقلی و گره معقلی" را داراست.^۳ دوره تیمور و علاقه وافر پادشاهان این سلسله به ساخت بنا موجب توجه و حمایت کاشی کاران شد. خط معقلی جایگاهی بس وسیع در امپراتوری تیمور یافت. مسجد گوهرشاد با انواع نقوش معقلی، همچون موزه معماری اسلامی جهان است که به دست قوام‌الدین و غیاث‌الدین دو برادر هنرمند شیرازی خلق گردید.^۴

کاشی کاری در دوره صفویه به رشد و کمال رسید و در رقابت بین دولت‌های عثمانی و صفویه در ایجاد انواع مختلف ابنیه، هنر کاشیکاری در نماسازی به طور گسترده به کار گرفته شد، هنر کاشیکاری "معرق"^۵ و "خشتی هفت رنگ زیر رنگی" در به وجود آوردن زیباترین نماسازی‌ها سهم عمده‌ای داشتند.^۶ در زمان عباس اول که شیفته عمران و آبادانی بود، همه بناها با کاشی خشت تزیین گردیدند. در حالی که کاشی معرق از اواخر دوره اولجایتو ایلخانی به صورت ابتدایی در زمینه سفید و آبی لاجوردی و آبی کوبالت به وجود آمده بود، اما چون با مخارج گران و دقت زیاد آماده می‌شد و به لحاظ اقتصادی مقرون به صرفه نبود، بنابراین نقوش معرق را به کاشی‌های مربع انتقال دادند و به نام "کاشی خشت" از آن روی بناهایی همچون مساجد، مدارس و غیره استفاده کردند. به طور کلی از کاشی خشت در سطوح صاف و هموار و از کاشی معرق در پیچ و خم و پستی و بلندی دیوارها، بویژه در تزیین

^۱ ماهر النقش: کاشیکاری ایران، صص ۹-۱۱.

^۲ بر وزن محفل، واژه‌ای عربی به معنای برج بلند و مستحکم، نوعی گره است و پیچش گره در خانه‌های شطرنج مربع و مربع مستطیلی.

^۳ حسین زمرشیدی، کاشیکاری ایران، ج دوم، گره معقلی، ص ۱۸.

^۴ همان جا، ص ۱۹.

^۵ کاشی معرق یا موزائیک با کنار هم نهادن تکه‌های مجزایی درست می‌شد که از کاشیهای کامل با رنگ مورد لزوم و به شکل مورد نظر بریده شده و به اشکالی همچون مسطح، محدب، مقعر درست می‌شد.

^۶ همان.

خوشنویسی ها ، داخل گنبدها و غیره استفاده می شد.^۱ مسجد شیخ لطفاله اصفهان نمونه کاملاً ظریفی از کاشیکاری است.^۲

رنگ‌هایی که در کاشیکاری دوره شاه عباس به کار رفته‌اند عمدتاً لاجوردی و فیروزه‌ای اند. از زمان شاه سلیمان در گزینش رنگها تغییر محسوسی به وجود آمد و شاخ و برگ به تزیین بناها راه یافت. همچنین ابتکاراتی در این صنعت به وجود آمد: "کاشیکاری خط بنایی" که زینت بخش بناهای اسلامی از دوره صفویه به بعد بود؛ "کاشیکاری معقلی" که طرح‌های هندسی به روش معقلی و خط در هم پیچیده به بناها زیبایی چشمگیر می‌بخشید؛ شیوه مقرنس کاری که در اجرای آن از جمله از کاشی استفاده می‌شد و سقف ایوان‌ها و داخل گنبدها را با آن تزیین می‌کردند. نمونه برجسته آن ایوان طلای حضرت معصومه (س) است که به دستور شاه اسماعیل اول صفوی ساخته شد.^۳ مهم‌ترین مراکز کاشیکاری در دوره صفویه شهرهای اصفهان، یزد و کرمان بودند.

فلزکاری

هنر فلزکاری به دلیل کاربرد وسیع آن در تولید ظروف تجملی عصر ساسانی از پیشرفت زیادی برخوردار شده بود و قدرت عظیم آن در دوره اسلامی نیز باقی ماند. نقوش پرنندگان و جانوران شکارگاه از بارزترین اشکال بر روی فلزات بود و در عین حال شکل ظروف نیز به صورت سر حیوان و یا حیوان کامل بود.^۴ همچنین حکاکی و نشاندن نقره روی فلزات نیز رایج و استادانه بود. فن طلاکوبی و نقره کوبی روی مفرغ از قرن ۸ و ۹ ه. به کمال رسید و با پیشرفت مینیاتور سازی، طرح بسیار ظریف و زیبایی آن را به وام گرفت.

دو روش مخالف یا مکمل یکدیگر در زمینه فلزکاری در ایران همواره رواج داشت: یکی آنکه سطح فلز را با طرح‌ها و نقش‌های متعدد کاملاً بپوشانند و دیگر آنکه زمینه را ساده بگذارند تا نقش را برجسته‌تر نشان دهد.^۵ دوره تیموری دوره شکوفایی آثار فلزی است و

^۱ ماهر النقش، کاشیکاری ایران، ص ۱۵؛ سیوری، ایران عصر صفوی، ص ۱۴۴.

^۲ همان.

^۳ همان.

^۴ این امر یادگار شیوه ماقبل تاریخ و مبتنی بر این عقیده بود که نوشیدن از ظروفی که به شکل یکی از جانوران نیرومند است، می‌تواند نیروی آن جانور را به انسان منتقل سازد. پوپ: شاهکارهای هنر ایرانی، ص ۸۶.

^۵ پوپ: شاهکارهای هنر ایرانی، ص ۸۶.

تغییراتی منطبق با فرهنگ ایرانی در آن ایجاد شد. نوشته‌های روی آنها نیز در این دوره به فارسی بود.

در دوره صفوی به سه نتیجه گیری عمده درباره فلزکاری می توان رسید: فلزکاری صفویه دنباله میراث تیموری و بویژه خراسانی است؛ در زمان شاه عباس اول دو مکتب مشخص فلزکاری وجود داشت - یکی در خراسان و دیگری در آذربایجان؛ سوم آنکه می توان هم تمایلات صوفیانه و هم شیعی را در کارهای این دوره پیدا کرد و مکتب خراسان تاثیر عظیمی بر مکتب کلاسیک غرب ایران گذاشت. نوآوری های صفویه در این هنر را بدین صورت برشمرده اند: محو نوشته های عربی و جانشین شدن اشعار فارسی با موضوعات عرفانی از شعرای بزرگ کلاسیک همچون حافظ و سعدی و ویژگیهای ایرانی این هنر بارزتر شد و به طور مشخص بومی گردید. از قرن دهم فولاد، ماده کار هنرمندان شد. تا این زمان از برنج و مفرغ، نقره و طلا استفاده می شد. اما فلز فولاد که سخت تر از آنها بود، در دست هنرمندان صفوی لطیف و مطیع شد. نقش صفحه ای فولاد ی متعلق به قرن دهم چنان زیباست که با قلم نیز بهتر از آن نمی توان ایجاد کرد. طرح این لوحه به دست یک استاد تذهیب و یک استاد خطاط به وجود آمده است. اسطرلاب، اسلحه، زره و ابزار کار عموماً از فلز ساخته می شدند^۱. همچنین زرکوب کردن فولاد به دست فلزکاران صفوی صورت می پذیرفت که از نقوش اسلیمی و خط نوشته ها با طلا در زمینه فولاد تشکیل می شد. در پایان عصر صفوی هنر فلزکاری به تدریج شکوه خود را از دست داد^۲.

^۱ پوپ، شاهکارهای هنر ایرانی، ص ۸۷.

^۲ لیگ اشتون: " آثار فلزی ایران"، اطلاعات جامع هنر، ص ۶۸.

فصل ۸

معماری و هنرهای وابسته

هنر ایرانی بدون معماری ناقص است. در حقیقت وجود و کمال بسیاری از هنرهای دیگر وابسته به معماری است. هنرهایی چون کنده‌کاری، نقاشی، پیکرسازی، گچ‌بری، منبت‌کاری، شیشه‌گری و آلات مفرغ‌سازی همگی در بناها و ساختمانها به کار گرفته می‌شدند. در واقع معماری فرمان‌روای هنر بود و بسیاری از هنرهای دیگر را به خدمت می‌گرفت یا مورد حمایت قرار می‌داد.^۱

ساده‌ترین و در عین حال جامع‌ترین تعریفی که از معماری به عمل آمده است این است: "معماری تبلوری از فرهنگ یک جامعه در گذر زمان است".^۲ در یک نگاه اجمالی به سیر معماری در ایران، می‌توان آن را در شیوه‌های هفت‌گانه معماری ایران یافت:

۱ - شیوه پارسی: از آغاز امپراتوری هخامنشیان تا اندکی پس از حمله اسکندر در ایران و کشورهای نزدیک آن رواج داشت. این شیوه در دوره هخامنشی به اوج پختگی خود رسید.

۲ - شیوه پارتی: در روزگار اشکانیان و ساسانیان و تا چند گاهی پس از اسلام رواج داشت.

۳ - شیوه خراسانی: در دوره صفاریان تا غزنویان در سراسر سرزمینهای شرقی اسلام معمول بود.

۴ - شیوه رازی: با ظهور آل‌زیار پای گرفت و به دوران آل‌بویه، سلجوقیان، خوارزمشاهیان و اتابکان رواج داشت.

۵ - شیوه آذری: در دوره ایلخانان پدید آمد و تا زمان تیموریان و ترکمانان آق‌قویونلو و قره‌قویونلو ادامه داشت.

۶ - شیوه اصفهانی: اواخر حکومت قره‌قویونلو جای شیوه آذری را گرفت و به دوران صفویان، افشاریان، زندیان و قاجاریان تا قرن سیزدهم هجری رواج داشت.

^۱آندره گدار:

^۲رسولی، تاریخچه و شیوه‌های معماری در ایران، ص ۱۴.

۷ - شیوه اختلاط : از اواسط سلطنت ناصرالدین شاه قاجار آغاز و تا اواسط سلطنت رضا شاه پهلوی ادامه پیدا کرد . تقلید از معماری غربی با سفرهای ناصرالدین شاه به فرنگ آغاز شد و در اغلب شهرها متداول گردید.^۱

از میان شیوه‌های فوق ، شیوه اصفهانی مورد نظر ماست ولی به دلیل آنکه عناصر واجزاء و شیوه‌های قبل از آن در شکل‌گیری شیوه اصفهان تاثیر داشته است ، بنابراین به اختصار شیوه‌های اول تا پنجم توضیح داده می‌شود . شیوه پارسی که ترکیبی از شیوه معماری ملل تابع هخامنشیان بود ، با تلاش و ترکیب هنرمندان ایرانی رنگ و بوی پارسی گرفت و با استفاده از بهترین و مرغوب‌ترین مصالح بر فراز سکوه‌های دست ساز ، ابنیه بی‌نظیری همچون پاسارگاد ، تخت جمشید و غیره ساخته شد . استفاده از کاشی‌های لعابدار ، جواهرات در نماسازی و تزئینات بنا و حجاری از ویژگیهای شیوه پارسی است^۲ . در شیوه پارتی دوره اشکانی ، هنر بومی با هنرهای یونانی و رومی اختلاط یافت و با استفاده از سنگهای تراش خورده بدون ملات در برخی بناها و سنگ لاشه و ملات گچ در ساختار بنا ، انواع طاق‌های مازهدار و گنبد و بناهایی با ایوان طاق پوش ساخته شد . کاخ بیشاپور و کاخ سروسنجان فارس نمونه‌های برجسته دوره اشکانی است . در شیوه پارتی دوره ساسانی نیز کماکان ویژگیهای دوره اشکانی ادامه یافت ویژگیهای رشد شهرسازی و رشد و مرکزیت حیاط سرباز و قرار گرفتن اتاق‌ها و فضاهای سرپوشیده در اطراف حیاط نیز بدان اضافه شد . طاق کسری در تیسفون و آتشکده فیروز آباد نمونه‌هایی از بناهای این دوره است^۳ .

در شیوه معماری خراسانی که خاص قرون اولیه اسلامی است ، ساخت مسجد کثرت پیدا کرد و ساده سازی در بنا و پرهیز از ارتفاع و استفاده از پلانهای شبستانی و رواق و گنبدخانه به عنوان ویژگیهای این دوره اهمیت یافت . مسجد جامع بروجرد و مسجد جمعه مزدخواست از نمونه‌های این دوره است^۴ . در چهارمین شیوه معماری موسوم به " رازی " که همزمان با تشکیل سلسله‌های مستقل محلی و بروز نهضت‌ها و جنبش‌های براندازی سلطه اعراب در گوشه و کنار کشور بود ، هنر و معماری راه استقلال خود را پیدا کرد و تمایل شدیدی به احیاء پاره‌ای از ویژگی‌های معماری پارتی همچون ساختمانهای گنبدی و طاق‌دار مانند مسجد جامع

^۱ همان جا ، صص ۲۳ - ۲۲ .

^۲ رسولی ، تاریخچه... ، ص ۳۵ .

^۳ همان جا ، ص ۵۰ و ۴۸

^۴ همان جا ، ص ۵۹ - ۵۸ .

اصفهان بوجود آمد.^۱ در این دوره که تا حمله مغول طول کشید، معماری شبستانی گنبدخانه تبدیل به مساجد چهار ایوانی شد و ساختن برج و مناره‌های بلند در شهر و خارج از شهرها به عنوان راهنما و سپس مقبره معمول گردید.^۲ میل گنبد قابوس و پیرعلمدار دامغان از نمونه‌های برجسته این شیوه معماری است.^۳

حمله مغول و تاخت و کشتار آنان موجب ویرانی و فرار هنرمندان و معماران به اطراف، به ویژه نزد اتابکان ایالات گردید. هنگامی که مراغه به پایتختی هولاکو برگزیده شد و خواجه نصیرالدین طوسی به ساختن رصدخانه فرمان داد، معماران و هنرمندان از سراسر ایران به مراغه آمدند و بدین ترتیب شیوه‌های هنر گذشته را با آنچه بومی شهرهای جنوبی و غربی و آذربایجان بود، در هم آمیختند و شیوه آذری پدید آمد. در دوره ایلخانان استفاده از کاشی لعابدار و سفال با نقش برجسته مهری، گره‌سازی آجری و آجر کاشی در هم به نام "معلی" و کاشی معرق و هفت رنگ زرین فام معمول شد. کاشی‌های رنگی متنوع در نمای خارجی و داخلی بناها و پوشش گنبدها به کار رفت. استفاده فراوان از گچبری، اندود گچ و نقاشی روی نمای ساختمانها در سطحی گسترده بود.^۴ ساخت انواع گنبدهای دو پوسته، طاق‌بندی و مقرنس هم از دیگر ویژگیهای برجسته این شیوه تا نیمه اول قرن دهم هجری است. مسجد جامع یزد و گنبد سلطانیه از نمونه‌های دوره اول شیوه آذری است. همچنین ساخت بناهای مجزا از هم به شکل مجموعه‌های بزرگ غالباً پیرامون مقبره یک شخصیت مشهور مذهبی و مورد احترام ساخته می‌شد. مجموعه تاریخی بسطام نمونه بارز این مورد اخیر است.^۵ شیوه معماری آذری در قرون نهم و نیمه اول قرن دهم هجری قمری با نام اختصاصی "شیوه سمرقند" ادامه پیدا کرد. مسجد گوهرشاد و مدرسه غیاثیه خرگرد مواردی از دوره دوم شیوه آذری یا شیوه سمرقند و مسجد کبود تبریز شاهکار شیوه اخیر به شمار می‌رود.^۶

^۱ کرسول، معماری ایران، ص ۳۶.

^۲ بلر- بلوم، هنر و معماری اسلامی در ایران و آسیای مرکزی، ج ۱، ص ۱۱؛ رسولی، تاریخچه و شیوه‌های معماری ...، ص ۶۶.

^۳ رسولی، تاریخچه...، ص ۶۷.

^۴ رسولی، تاریخچه ...، صص ۳- ۷۲.

^۵ بلر- بلوم، هنر و معماری اسلامی در ایران و آسیای مرکزی، ج ۱، ص ۱۱؛ کرسول، معماری ایران، صص ۹- ۳۸.

^۶ کرسول، معماری ایران، ص ۳۹.

پنجمین شیوه موسوم به اصفهانی است. علت نامگذاری آن به اصفهان به دلیل ساخت و ساز و شیوه جدیدی است که در معماری عمدتاً اصفهان، پایتخت شاه عباس صورت گرفت و تاثیر خود را تا اواخر قرن سیزدهم هجری حفظ کرد. این شیوه از نیمه دوم قرن دهم هجری آغاز می‌شود و چون حکومت صفویان در نیمه اول این قرن تأسیس گردیده، کلیه بناهایی که در دوره شاه اسماعیل اول و شاه تهماسب اول تا قبل از انتخاب قزوین به پایتختی پادشاه اخیر الذکر ساخته شدند، مربوط به شیوه سمرقندی است. به همین دلیل به اختصار موارد موجود از این شیوه را در دوره صفویان بررسی می‌کنیم.

بقعه هارون ولایت در اصفهان، توسط دورمش خان وزیراعظم به افتخار شاه اسماعیل اول ساخته شد. گنبد این بنا بر روی یک پایه هشت ضلعی قرار دارد. مهم‌ترین ویژگی این بنا تاکید بر نمای جلویی بیرونی است تا آرایش درونی.^۱ از سوی دیگر این عمارت، ویژگی‌های معماری سنن شرقی و غربی ایران را بطور موزون در هم آمیخته، نمادی مناسب برای حکومت نوظهور صفوی گردید.^۲ مسجد علی (ع) که در جوار بقعه فوق ساخته شد، دارای پلان چهار ایوانی با محراب اصلی گنبدی است که در ۱۵۲۲ / ۹۲۹ ساخته شد و پیوندی سازنده میان مسجد کبود تبریز و شیخ‌لطف‌اله پدید می‌آورد. پلان مربع کف مسجد و بهره‌گیری از چهار لچکی حجیم برای تحمل گنبد، در مساجدی که بعدها ساخته شد، به کار گرفته شد.^۳

پس از جنگ چالدران و حملات متعدد ترکان عثمانی به تبریز، شاه تهماسب اول درصدد انتقال پایتخت از تبریز به قزوین برآمد. به همین منظور کاخها و بناهای زیادی را در قزوین ساخت تا شایسته یک پایتخت باشد. با این همه، در مقایسه با دوره شاه اسماعیل اول و بخصوص که دوره وی از آرامش بسیاری در حکومت نیم قرن خود برخوردار بود، آثار چشمگیری ساخته نشد. این امر احتمالاً به دلیل بی‌اعتنایی کلی شاه تهماسب نسبت به هنر بود. کاخهای شاهی در دوره آبادانی ناحیه وسیعی از شهر قزوین را فرا می‌گرفت و بعدها شاه عباس اول آن را توسعه بخشید. به دلیل زلزله‌های مکرری که در قزوین روی داد، آثار دوره صفوی آسیب دید و از مسجد شاه و کاخ سلطنتی چیزی باقی نمانده است. کاخهای شاهی دارای هفت در ورودی بود که یکی از آنها "عالی قاپو یا عالی قاپی" نام داشت و در دیگر

^۱رابرت هیلنبراند، معماری ایران در دوره صفویان، ص ۴۰۶.

^۲همان جا، ص ۴۰۸.

^۳همان جا، صص ۹ - ۴۰۸.

چون به میدان اسب باز می‌شد، به همین اسم شهرت یافت. سر در عالی قاپو و کاخ چهل ستون تنها آثاری هستند که از مجموعه کاخها و باغهای قزوین باقی مانده‌اند.^۱ با این همه در شهرهای دیگر آثاری که عمدتاً مساجد و زیارتگاه هستند، بر جای مانده است که در دوره شاه تهماسب مرمت و قسمت‌هایی به آن افزوده شده‌اند. نمونه‌ای از اینها، ساخت بنای هشت ضلعی جنت سرا در اردبیل است که شاه تهماسب قصد داشت آن را با دهانه بیش از شانزده متر و گنبد بزرگ و اطراف آن بر گوشه‌ای از صحن بزرگ داخلی زیارتگاه اردبیل بسازد و آن را مقبره خاص خویش قرار دهد.^۲

معماری در فاصله مرگ شاه تهماسب تا جلوس عباس اول دچار رکود و کساد شد. اما جلوس شاه عباس وضعیت نامطلوب معماری را کاملاً دگرگون ساخت و آثار ایرانی را هم سنگ با آثار معماری عثمانی و مغولان هند کرد. روح معماری نوین در شهر اصفهان نمود یافت. هر چند در شهرهای دیگر همچون اردبیل، کرمان، ماهان، مشهد و شیراز و نیز اشرف و فرح آباد ساری هم بناهایی ساخته شدند که بسیار اهمیت دارند. شهر اصفهان به دلیل موقعیت خاص جغرافیایی و تاریخی دیرینه خود، در بهار سال ۱۰۰۷هـ. / ۱۵۹۸م. سومین پایتخت صفویان شد. در اوایل قرن یازدهم هجری، شاه عباس اول این شهر را به عنوان پایتخت خود در نظر گرفت و دستور ساخت و ساز مخصوصی را در آن داد. به عبارت بهتر "معماری صفویه در سلطنت شاه عباس آغاز می‌شود"^۳.

معماری این دوره را باید در دو بخش کاخها و بناهای غیر مذهبی و بخش مذهبی بررسی کرد. ایجاد بناهای جدید در اصفهان نیازمند توسعه شهر بود. بیشتر مردم اصفهان در محلات قدیمی شمال شهر سکونت داشتند یعنی جایی که میدان کهنه دوره سلجوقی در کانون طبیعی آن قرار داشت. در جنوب شهر و همه راههایی که به رودخانه زاینده رود و آن سوی آن می‌پیوست، زمینهایی وجود داشت که طرح توسعه شهر را در سطح وسیعی مقدور می‌ساخت. تغییر مشی و سرعت کار، یکی از چشمگیرترین ویژگیهای معماری صفوی از سال ۱۰۰۷هـ. به بعد بود.^۴

^۱رسولی، تاریخچه...، ص ۹۴.

^۲هیلنبراند، معماری ایران در دوره صفویان، ص ۴۱۵.

.A. ughan pope (ed.) , Asurvey of persiam art , 6 vols (oxford 1938 – 58 : repr . 1964 – 8) ;
۲vol III ,P . 1180,

به نقل از سیوری، ایران عصر صفوی، ص ۱۵۲.

^۴هیلنبراند، معماری ایران در دوره صفویان، ص ۴۱۹.

عمارات زیادی با سرعت قابل ملاحظه و پی در پی ساخته شدند. حضور شیخ بهاء‌الدین محمد عاملی معروف به شیخ بهایی، به عنوان مهندس و همکار اصلی شاه در عملی ساختن طرح بلند پروازانه بسیار مؤثر بود^۱. دو ویژگی کلیدی طرح اصلی شاه عباس برای اصفهان، چهارباغ و میدان نقش جهان بودند. چهارباغ که نامش را از چهار تاکستانی گرفته که شاه برای ایجاد مسیر خریده بود، خیابانی بزرگ بود. خیابان چهار باغ به طول ۴ کیلومتر و عرض ۴۸ متر (در قسمت‌های شمالی) بود که از نقطه‌ای نزدیک قصر چهلستون به سمت جنوب آغاز می‌شد از طریق پل اله وردیخان از زاینده رود می‌گذشت تا به فضای وسیع باغهای تفریحی موسوم به هزار جریب می‌رسید که اقامتگاه بسیاری از رجال دربار بود. درختان کاشته شده در خیابان وسیع، آن را به سه خیابان تقسیم کرده بود و خیابان میانی دارای جوی آب، فواره‌ها و آبشارهایی بود. به جای دیوارهای محکم، در اطراف چهار باغ پرچین و باغاتی بود که کاخهایی هم در آنها ساخته شده بود. عموم مردم اجازه داشتند به منظور تفریح به این باغ‌های تفریحی بروند^۲. ویژگی کلیدی دوم اصفهان، میدان عظیم نقش جهان بود که در شرق منتهی‌الیه شمالی چهار باغ قرار داشت. درباره خصوصیات این میدان و ساختمان‌های عالی قاپو، بازار شاه (قیصریه) و چهلستون و غیره در فصل مربوط به پایتخت‌های صفویان - اصفهان، توضیحات مفصل ارائه شده است. بنابراین در این قسمت به ساخت کاخ‌های فرح‌آباد و اشرف و سپس کاروانسراها که جزئی از بخش غیر مذهبی معماری صفویه است، پرداخته خواهد شد.

کاخهای فرح‌آباد و اشرف

سال ۱۰۲۰ هـ. / ۱۶۱۱ م. شاه عباس کاخ فرح‌آباد در مازندران را ساخت و به این پایتخت زمستانی که در ۵ کیلومتری دریای خزر و ۳۵ کیلومتری شهر ساری واقع بود، تعلق خاطر فزاینده‌ای پیدا کرد. کاخ اشرف (بهشهر امروزی) را در سال بعد در ۱۰۲۱ هـ. ساخت. از زمانی که این دو کاخ ساخته شدند شاه به طور روزافزونی اوقات خود را در آنجا می‌گذراند^۳. به طوری که در فاصله سالهای ۱۰۲۱ تا ۱۰۳۳ هـ. شاه تنها شش تابستان را در ناحیه اصفهان گذراند و روی هم رفته تمام یا بخشی از زمستان یازده سال آخر عمرش را در مازندران سپری کرد^۴. وی حتی به هنگام درگذشت در سپیده دم روز سه شنبه ۲۴ جمادی الاول ۱۰۳۸ هـ. /

^۱ سیوری، ایران عصر صفوی، ص ۱۵۲.

^۲ سیوری، ایران عصر صفوی، ص ۱۵۶؛ هیلنبراند، معماری ایران در دوره صفویان، ص ۴۲۲.

1. C.Melville, from Qars To Qandahar .pp. 213 -4

2. Ibid , p.214.

۱۹ ژانویه ۱۶۲۹ م. نیز در اشرف بود.^۱ همه این توجهات موجب رشد و توسعه بسیار این دو پایگاه که در حقیقت پایتخت‌های دوم شاه عباس اول محسوب می‌شدند، گردید.

کاروانسراها

کاروانسراها اساساً به دو دسته درون شهری و برون شهری قابل تقسیم‌اند. کاروانسراه‌های درون شهری در ارتباط نزدیک با بازار هستند. در حالی که کاروانسراه‌های برون شهری در دل بیابانها و در کنار راهها ساخته شدند. از این رو به لحاظ معماری و نوع فضاها و عملکرد و هم‌جواری با یکدیگر تفاوت اساسی دارند. موقعیت جغرافیایی ایران که در میانه دنیای قدیم بوده و شرق و غرب عالم را به هم می‌پیوسته است، سبب شد تا فلات ایران همواره شاهد آمد و رفت کاروان‌های تجاری، سیاسی و غیره باشد. از سوی دیگر پهناوری و تنوع اقلیمی سرزمین ایران و همچنین ناامنی راههایش از موانع جدی سفر در آن بوده است. از این رو، ایرانیان و حکومت‌های ایرانی از روزگار کهن در اندیشه تمهیداتی برای تسهیل سفر در ایران بوده‌اند. یکی از مهم‌ترین این تمهیدات، احداث کاروانسراه‌های متعدد در گوشه و کنار کشور و نگهداری از آنها بوده است. گزارشات سیاحان حاکی از نقش حیاتی کاروانسراها در حفظ کاروانهای آنان از طوفان‌های خاک و شن، گرما و سرماهای شدید و راهزنان و حیوانات درنده است.

بنیان کاروانسراها، حکومتها و حکمرانان و یا اشخاص خیر و واقف بوده‌اند. "خواجه بزرگ آغا کارمال"، مامور عالی‌رتبه دربار، کاروانسراه‌های راه اصفهان - کاشان و میر صابر فرمانده نظامی دربار کاروانسرای گجرآباد را بنیان نهاد.^۲

کاروانسراها معمولاً در کنار جاده‌های پر رفت و آمد و با مصالح موجود در محل از قییل گل و خشت یا سنگ و آجر و ترکیبی از این دست، ساخته شده‌اند. آب نقش اصلی در انتخاب محل ساخت کاروانسرا و ادامه حیات آن داشت. از این رو، در همه کاروانسراها یا در مجاورت آنها، آب انبارهایی ساخته می‌شد. در کنار بعضی از آنها بناهایی دیگر مانند بازار و حمام هم دیده می‌شد که اسباب راحتی مسافران را فراهم می‌آورد. معدودی از کاروانسراه‌های متقدم و یا قبل از صفویان مجهزتر از بقیه بودند. در این دسته دکان، نانوا، حمام، جاهای

^۱ اسکندریک منشی، عالم آرا، ص ۱۰۷۷.

^۲ هیلنبراند، معماری ایران در دوره صفویان، ص ۴۶۳.

مخصوص برای بانوان و یا مهمانان صاحب قدر، آشپزخانه و حتی برجهای راهنما برای روشن کردن چراغ در آنها برای مسافران کویری ساخته می‌شد. حتی بعضی از کاروانسراهای بزرگتر و مجهزتر به مدرسه و مسجد هم متصل بودند.^۱ فاصله کاروانسراها از یکدیگر نیز اغلب با مساحتی که کاروان در یک روز طی مسیر می‌کرده، نسبت داشت.

بنای کاروانسراها عموماً ساده و بدون تجمل بودند. چهار دیوار طولانی و بسته و بلند بی‌روزن و بدون آرایش با برجهایی در چهار گوشه ساخته می‌شدند. گاه در میان اضلاع طولانی‌تر، منظر قلعه مانند بیرونی کاروانسرا را قرار می‌دادند. تنها عنصر نماسازی شده بیرون بنا، سر در بود که معمولاً از حجم کلی بنا مرتفع‌تر و گاه عقب‌تر یا جلوتر از آن قرار داده می‌شد تا نمود بیشتری بیابد. مشخصات سر در باعث شده که دیوارهای دو سوی آن نماسازی ساده با طاق نماهایی مکرر پیدا کند. این طاق نماهای گود نشسته، در عین حال سکویی به رهگذران عرضه می‌کرد تا اندکی در سایه آن بیاسایند. پشت سر در، فضای ورودی یا "هشتی" قرار گرفته که مهم‌ترین و شاخص‌ترین عنصر بناست. این فضا معمولاً مستقل از دیگر فضاهای کاروانسراست و واردشوندگان را به حیاط اصلی هدایت می‌کند. هشتی‌ها، فضایی پهن، طاقدار و اغلب دو طبقه‌اند. طبقه بالای آن مخصوص مهمانان متشخص و اتاق‌های طبقه پایین، ویژه کاروانسرا دار و نگهبانان بود. هشتی معمولاً سقفی بلند و تزئین شده دارد و فضاهای اطرافش به آن باز می‌شوند و در نتیجه وسعت و چشم‌انداز داخلی آن را افزایش می‌دهند. در میان کاروانسرا، حیاط اصلی یا صحن در اشکال منظم و هندسی و اغلب چهار ضلعی است. دور تا دور حیاط، حجره‌ها با ایوانچه‌ای در جلوی هر کدام قرار گرفته‌اند. در پشت حجره‌ها، اصطبلها و آخور چهارپایان قرار دارد که از گوشه‌ای از حیاط ورود به آنها ممکن می‌شد.^۲

اندازه کاروانسراها به شرایط اقلیمی و شلوغی و رفت و آمد جاده‌ها بستگی داشت. کارکرد کاروانسراها به لحاظ اینکه نزدیک شهرهای عمده یا در مجاورت روستا باشند، نزدیکی شان به پایتخت که در اینصورت محل اولیه اسکان سفرای خارجی بود، یا خدمات پستی انجام می‌دادند و یا پایگاه نظامی به شمار می‌رفتند، در مقدار فضای کاروانسراها و تجهیزات آن تاثیر داشت.^۳

^۱ همان جا، ص ۴۵۷.

^۲ گنجنامه کاروانسراها، ص ۸ - ۷.

^۳ هیلنبراند، معماری ایران باستان، صص ۴۶۱ - ۴۶۰.

پل ها و بناها

ساخت پل ها با کارکردی فراتر از حمل و نقل و راه ارتباطی ، در زمره آثار غیر مذهبی معماری این دوره اند . ساخت پل به منظور تسهیل امر عبور و مرور ، ایجاد آب بندها و ذخیره کردن آب از سنت های بجا مانده از ساسانیان است . سی و سه پل که به دستور شاه عباس اول و تحت نظارت الهوردی خان سردار وی ساخته شد و به نام ناظر آن هم شهرت یافته است ^۱ و همچنین پل خواجه از معروف ترین پل های ساخته شده در این دوره است ^۲ .

به غیر از مجتمع های زیارتگاهی بزرگ ، عالی ترین مجتمع این دوره ، مجتمع کرمان است که شامل مسجد ، مدرسه و کاروانسرای گنج علیخان حاکم کرمان در زمان شاه عباس اول است . کتیبه آن که به قلم علیرضای عباسی است به سال ۱۰۰۷ هـ . / ۱۵۹۸ م . نوشته شده است . عناصر و ترکیب این مجموعه در مقیاس کوچکتر ، بی شباهت به میدان شاه اصفهان نیست . ^۳ از میان سایر بناهای غیر مذهبی ، مدرسه خان شیراز که بین سالهای ۱۰۲۴ و ۱۰۳۶ هـ . / ۱۶۱۵ و ۱۶۲۷ م . ، به وسیله معماری به نام حسین سمائی ساخته شد و دارای چند صحن بود ، جالب توجه است . وقف نامه این مدرسه می تواند در فهم کارکرد و تفصیلات تاریخی و تحلیل کامل معماری آن مؤثر باشد بعضی از جزئیات معماری آن از قبیل سنگ های تراشدار ازاره ها ، ازدهای منقور در سنگ و کاشیکاری هشتی آن متأثر از سبک بومی و اصیل است . حمایت اللهوردی خان و امامقلی خان حکام فارس که خود نیز از حمایت دربار برخوردار بودند ، در مقیاس عمودی آن (حدود ۸۲ در ۶۹ متر است) مؤثر بود ^۴ .

در بخش مذهبی معماری صفویه ، مساجد ، مرمت و تعمیر ویژگی معماری صفویان بود . صفویان با این اعتقاد که باید مساجد جامع موجود را تعمیر و مرمت کرد ، برای نخستین بار در اصفهان به این اقدام دست زدند . اما با گسترش شهر و افزایش جمعیت ضرورت ساخت مساجد جامع پدید آمد . در عین حال مساجد کوچکتر به فراوانی ساخته شد . مساجد

^۱ تاورنیه ، سفرنامه ، ص ۳۹۶ .

^۲ داود وکیل زاده : اصفهان شکوه نقش ، ص ۴۷ .

^۳ هیلنبراند ، معماری ... ، ص ۴۳۸ .

^۴ همان جا ، ص ۴۴۰ .

ستون‌دار ، گنبدی و ایوان دار در همه جا دیده می‌شد.^۱ اما زیارتگاهها بر معماری مذهبی این دوره غلبه داشت . مجموعه‌های بزرگ و حتی امامزاده‌های مجزا هم مراکز زیارتی برشمرده می‌شدند . آرامگاههای مذهبی معروف ایران در مشهد و اردبیل و عراق از توجه صفویان برخوردار شدند .

برجهای تدفینی که در معماری تاریخ میانه ایران رواج بسیار داشت ، جای خود را به بناهای عریض و طویل داد که به جای سقف‌های مخروطی ، سقف گنبدی داشتند . هماهنگ با این تحول ، پلان مربع و یا هشت ضلعی رواج یافت . درون این آرامگاهها فضای نسبتاً وسیعی یافت که اغلب مزین به محراب بودند و گاهی نیز باغی و صحنی در مجاورت آن ایجاد شد . حمایت صفویان از معماری آرامگاهها و زیارتگاهها ، بیشتر از مساجد بود و علت این امر در واکنش صفویان به دلبستگی روزافزون مردم به زیارتگاهها و تجلیل از ائمه و اولیاء بود^۲ .

اقدامات عمرانی شاه عباس در مشهد، اردبیل ، کرمان، شیراز

توجه و علاقه شاه عباس به اصفهان ، یاریهای عمده او را به بقاع بزرگ ایران یعنی مشهد ، تربت جام ، اردبیل ، ماهان و قم تحت الشعاع قرار داده است . اقدامات او در مشهد وسیع‌تر از جاهای دیگر بود و بیشتر عمارات را در بر می‌گرفت تا آرامگاهها را . کار برجسته او ساخت بقعه خواجه ربیع در ۱۰۳۰ هـ / ۱۶۲۰ م. به توصیه شیخ بهایی است .^۳ سرسپردگی وی به رضا (ع) باعث شده بود پس از رهایی مشهد از تهدید مداوم ازبکان ، با پای پیاده راه اصفهان تا مشهد را بپیماید و در ۱۰۰۶ هـ . / ۱۵۹۷ م. پا برهنه وارد حرم شد . پس از آن به دلایل اقتصادی و سیاسی ، مردم را تشویق کرد تا به جای مکه به زیارت مشهد بروند . مجموع این عوامل باعث شد تا در فرمانی در سال ۱۰۱۰ هـ . / ۱۶۰۱ م. دستور مرمت بخش‌هایی از حرم مطهر را صادر نماید . البته نفوذ شیخ بهایی بر شاه و تشویق وی به توجه و توسعه اماکن متبرکه از جمله حرم رضوی را نباید نادیده گرفت .^۴

این بخش‌ها شامل جاهای زیر بودند :

^۱ همان جا ، ص ۴۷۸ .

^۲ همان جا ، ص ۴۷۹ .

^۳ علی شریعتی ، راهنمای خراسان ، صص ۳ - ۱۴۲ .

^۴ اسکندر بیگ منشی ، تاریخ عالم آرای عباسی ، صص ۵۶۸ - ۶۱۰ .

ایوان شمالی مسجد گوهر شاد، مدرسه بالاسر، ایوان شرقی و غربی صحن کهنه (یا عتیق، صحن انقلاب کنونی) که ابتدا مرمت و سپس به پنج برابر وسعت توسعه یافت. "خیابان" نیز در همین قسمت ساخته شد که از دروازه غربی شهر تا شرقی امتداد داشت و از میان ایوان‌ها می‌گذشت^۱ بعدها شاه عباس دوم در سال ۱۰۵۸ ق تعمیر و تزییناتی در صحن انجام داد^۲. حجره‌های اللهوردی خان و حاتم خان (حاتم بیک اردوبادی اعتمادالدوله شاه عباس) و خیابان و تزیین دوباره گنبدخانه خود امام^۳. از اینها مهمترین عنصر، خیابان و عمارت اللهوردی خان بود. صحن کهنه، خیابان را که در منطقه پر ازدحام ساخته شده بود به دو بخش بالایی و پایینی تقسیم می‌کرد^۴ و کل طول آرامگاه را در سمت شمالی که کلاً ۲۰۰ متر طول داشت، قطع می‌نمود. یک آب‌گذر که بخشی از یک قنات بزرگ بود که میرعلیشیر برای شهر تدارک دیده بود، از وسط خیابان می‌گذشت^۵ و در مجموع این خیابان را به پروژه چهار باغ شبیه می‌کرد. دو طرف خیابان هم دارای مغازه‌هایی بود و در مجموع راه مناسب و با شکوهی را به صحن کهنه پدید آورده بود. ایوان‌های شرقی و غربی صحن به موازات محور آبگذر نیز از کارهای شاه بود. کاشی‌کاری و تزیین دقیق بالای هر تو رفتگی و تاقچه‌ای با مقرنس سبب شد نور در تمام جهات تابانده شود و ضمناً خود کاشیکاری با گلهای ظریف و روشن، نقاط درخشانی در زمینه تاریک پدید آورده است.

شاه عباس در سال ۱۰۲۱ هـ / ۱۶۱۲ م. از آرامگاه و خانقاه اردبیل دیدار و مجموعه چینی‌های سلطنتی را بدان اهداء کرد. از همین زمان به بعد بعضی از مرمتها به نام او در این زیارتگاه صورت گرفت. یکی از اقدامات مهم و عمده او در ۱۰۳۷ هـ / ۸ - ۱۶۲۷ م. در اردبیل، تزیین دوباره دارالحفاظ یکی از عمارات بود که در قرن نهم هجری / چهاردهم میلادی ساخته شده بود. در اجرای تزیین این مقبره، از فن زرافشان، آرایه گچی و نقاشی که مخصوص کاخها بود، استفاده شد. همچنین چینی‌خانه که مخصوص نگهداری چینی‌های سلطنتی بود، از تزیین مشابه کاخ عالی قاپو اقتباس شده است.^۶

^۱ همان جا، صص ۵-۶۰۴ و ۸۵۴.

^۲ ولی قلی خان شاملو، قصص الخاقانی، ص ۳۲۸؛ مدرس رضوی، وقایع شمار مشهد، ص ۱۰۹؛ فرهنگ خراسان، دوره ۷، شماره ۱؛ در سند شماره ۳۲۶۴۰ مقرراتی راجع به هزینه و تعمیر صحن کهنه به سال ۱۰۵۳ هـ. وجود دارد.

^۳ برای کلیه موارد ن. ک. به عزیزاله عطاردی، تاریخ آستان قدس، ص ۲۰ به بعد؛ پوپ، معماری ایرانی، ص ۱۵۶ به بعد.

^۴ خیابان شیرازی و نواب صفوی امروزی.

^۵ محمد طاهر قزوینی، تاریخ جهان آرا، ص ۲۰۲؛ اعتمادالسلطنه، مطلع الشمس، ج ۲، ص ۳۲۵.

^۶ هیلنبراند، معماری ایرانی ...، ص ۴۳۷.

آثار شاه عباس در ماهان هم با آثار دوره‌های پیشین و پسین ادغام شده است. در غرب گنبدخانه شاه نعمت‌اله‌ولی که هسته مرکزی زیارتگاه بود و از آثار قرن نهم ه. / پانزدهم م. است، در سال ۱۰۱۰ ه. / ۱۶۰۱ م. آن را مرمت کرد و یک دارالحفاظ و یک صحن مجاور تاسیس کرد. راهروهای طولانی آن حاوی طاق‌های قوسی عرضی از نوع طاق‌های نمازخانه مسجد جامع یزد و استخوان‌بندی ساختمانی مشتمل بر مجموعه‌ای از قبه‌ها و نورگیرها از نوع طرح ستاره‌ای بود. شکل ساده طاق قوسی از مدتها پیش در جنوب ایران پدید آمده بود.^۱

زمینه های سیاسی و اقتصادی معماری در دوره شاه عباس اول

معماری عصر صفوی به ویژه دوره شاه عباس اول از زمینه سیاسی برخوردار بود. این امر به خصوص در معماری مذهبی آشکارا دیده می‌شد. استقرار تشیع به عنوان مذهب رسمی ایران، موجب رشد و گسترش زیارتگاهها شد. اردبیل به سبب اینکه زیارتگاه خاص خاندان سلطنتی و پیروان صوفی آنان بود، از اهمیت شایسته برخوردار شد. آستانه مقدس رضوی مشهد هم در مقام رقیب زیارتی برای مکه توجهی بایسته یافت و بسیار متحول شد. مکه در اختیار ترکان عثمانی، رقیب صفویان بود و سالانه درآمد بسیاری از آمد و رفت زائران و حجاج نصیب آنان می‌شد. بنابراین شاه عباس در تدبیری برای معطوف گردانیدن پول حجاج به ایران، به آستانه مقدس امام هشتم (ع) در مشهد توجه نشان داد.^۲ علاوه بر زیارتگاههای مهم شیعی، شاه عباس به حمایت از آثار تاریخی سنی نظیر آرامگاه بایزید بسطامی، تربت جام و تربت حیدریه پرداخت. احتمالاً این امر به منظور جلب توجه سنیان خراسان صورت گرفته بود.

همچنین انگیزه‌های اقتصادی در حمایت شاه عباس اول از معماری و ساخت و ساز دخالت داشت. ایجاد شبکه وسیعی از راههای ارتباطی تجاری در سرتاسر مملکت که ایالات مختلف را به هم ربط می‌داد و خدمات رسانی به زائران و مسافران و کاروان‌های تجاری از طریق ایجاد کاروانسراهای وسیع درون شهری و برون شهری و همچنین بندر معتبری که سپس به نام خود وی معروف شد، همگی حاکی از برنامه‌های بلند مدت اقتصادی وی بود. اشتیاق و علاقه شاه به برقراری روابط با اروپا نیز کلید اصلی اقدامات معماری او محسوب می‌شود. رقابت شاه عباس برای تبدیل اصفهان به همتای استانبول و دهلی، اصفهان را به صورت

^۱ همان جا، صص ۸ - ۴۳۷.

^۲ پوپ، معماری ایرانی، ص ۱۵۶؛ هیلنبراند، معماری ایران ...، ص ۲۷۳.

شهری با شکوه و قابل توجه در آورد. به طوری که عمده ساخت و سازهای دوره چهل و دو ساله حکومت وی در اصفهان متمرکز و این شهر محور حکومت در نیمه دوم حیات سلسله صفوی شد.^۱

معماری در دوره جانشینان شاه عباس اول

پس از درگذشت شاه عباس اول در ۱۰۳۸ ه. / ۱۶۲۸ م. عملاً جانشینانش نتوانستند حتی یک دهم عماراتی را که او ساخت، بسازند و بیشتر به مرمت و تعمیر عمارات و آثار پرداختند. در دوره شاه صفی‌بجز ایجاد مساجدی در حد متوسط در شهرستان و تربت حیدریه، ساخت و سازی صورت نگرفت.^۲ اما در دوره عباس دوم دو شاهکار بی‌نظیر کاخ چهلستون و پل خواجه در اصفهان ساخته شد. کاخ چهلستون دارای نقاشی‌های زیبایی است که توسط دو نقاش هلندی تصویر شده‌اند.^۳ در زیارتگاه‌های اردبیل، قم و مشهد و مساجد جامع کرمان، گرگان و قزوین مرمت‌هایی صورت گرفت. برگزاری بعضی از جشنهای اعیاد و شادیها در کاخ چهلستون، نام آن را در سفرنامه‌های اروپاییان جاودانه ساخت. کمپفر سیاح آلمانی نقشه‌ای از این باغ سلطنتی و کاخ آن را در کتاب خود آورده است.^۴ در واقع کاخ چهلستون دارای هجده ستون است اما وجود یک استخر پر آب در جلوی کاخ که با انعکاس ستونهای کاخ در خود، نام آن را به چهلستون تثبیت کرد. شاردن در سفرنامه خود آن را به زیبایی تمام توصیف کرده است.^۵ پل خواجه، بر روی پایه‌های یک پل بازمانده از دوره تیموری در سال ۱۰۶۰ ه. / ۱۶۵۰ م. ساخته شد و به نام محله همجوار آن، نام گرفت. پل خواجه از نظر طول حدود سیصد متر و بر روی سکوی سنگی بلندی قرار گرفته است. در قسمت وسط پل کوشکی مخصوص شاه قرار دارد که شاه می‌توانست از آنجا به تماشای رقابتهای ورزشی بر روی آب بپردازد. پل خواجه در عرض جاده قدیم شیراز قرار داشت و نزدیک‌ترین راه به محله زردشتیان بود که می‌توانستند از آن جا وارد چهار باغ شوند. مسجد حکیم (ساخت ۱۰۷۱ ه. / ۱۶۵۶ م.) نیز به لحاظ اندازه، شکوه و پرمایگی تزییناتش چشمگیر و برجسته است. از دوره شاه عباس دوم مساجدی نیز ساخته شد.^۶

^۱ هیلنبراند، معماری ایران در دوره صفویان، ص ۴۷۴.

^۲ همان جا، ص ۴۴۱.

^۳ فاضل، عباس دوم و زمان او، ص ۷۹.

^۴ کمپفر، سفرنامه، ص ۴۴۴۴۴۴۴۴.

^۵ شاردن، سفرنامه، ص ۱۴۵۰.

^۶ هیلنبراند، معماری ...، صص ۴۴۷ - ۴۴۵.

در پنجاه سال آخر حکومت صفوی پیشرفتی چشمگیر در معماری مذهبی و غیر مذهبی صورت نگرفت. حتی نوعی جریان پس رفت به وقوع پیوست. از عمارات عمدتاً غیر مذهبی عصر شاه سلیمان صفوی می توان از کاخ هشت بهشت (ساخت ۱۰۸۰ ه. / ۱۶۶۹ م.) نام برد. تالار اشرف (احتمالاً ساخت در حدود ۱۱۰۲ ه. / ۱۶۹۰ م.) با پلان ساده از کاخهای مهم اواخر عصر صفوی است. تقریباً سی اثر از دوره شاه سلطان حسین باقی است که همگی نمونه هایی از آثار قبل از خود هستند. مدرسه مادر شاه، کاروانسرا و بازار آن به شیوه طرح های مجلل عصر شاه عباس اول در اصفهان ساخته شدند.

ویژگیهای سبک معماری صفوی

معماری دوره صفویه نیز همچون دوره های پیش از خود بر اثر حمایت دربار و در زمان آرامش و رفاه اقتصادی که در سلطنت عباس اول به وجود آمد، رشد کرد و به همین ترتیب با سقوط حکومت و پایتخت متوقف و راکد ماند. در مجموع، معماری صفویه در مقایسه با معماری عصر تیموری و ایلخانی از کیفیتی پایین تر و محتاط برخوردار است. در حالی که با حجم های عظیم سرو کار دارد، به سوی ساده گردانی متمایل است و سطوح نرم و ساده را بر سطوح پیچیده و بغرنج ترجیح داده است.

بهترین معماری این دوره آن است که مفهومی منسجم از ارزشهای رایج درباره فضای بنا داشته باشد. در معماری مجموعه ای، عموماً هر بنا به صورتی قرار گرفته که بناهای مجاور را تکمیل می کرد. این سبک که در معماری چهار باغ به طور برجسته تجلی پیدا کرده، با باغ ها، استخر، فواره ها و نهرها و درختان کامل می شد. این سبک در مجموع یادآور قالبهای طرح باغی است که چشم را می نوازد.

حتی در موارد آرامگاههای بزرگ نیز که معماران دست بازی در افزودن به ساختمان نداشتند، با ایجاد فضاهای چشمگیر همچون خیابان، بالا خانه، صحن و دیوار محیطی فضا سازی را اجرا کردند: در گنبدخانه آرامگاه شاه نعمت اله ولی در ماهان کرمان، شاه عباس بالاخانه ای ساخت و در آرامگاه اردبیل هم صحنی بزرگ و دیوارهای پیرامون آن افزوده شده است^۱. آرامگاهها معمولاً دو طبقه اند و آرایش معمولی در آنها وجود حلقه ای از طاقچه و یا قوسها در طبقه هم کف و تکرار آن در طبقه اول است. کثرت پنجره موجب بهره گیری از تقابل نور و

^۱ همان جا، ص ۴۴۸.

^۲ هیلنبراند، معماری ...، ص ۴ - ۴۸۳.

سایه می‌شود به طوری که فضایی از تنوع دلنشین را ایجاد می‌کند. با این همه شکوه سبک صفوی مدیون سازمان بندی فضا و جریان ساده گردانی معماری نبود، بلکه در تزیین آن نهفته است.

اما ایراد عمومی به معماری صفوی در کیفیت پایین کاشیکاری آن است. به جای استفاده از بازتابهای منشور مانند کاشی موزائیک (معرق)، کاشیهای زرین فام درخشان یا هفت رنگ را به خدمت گرفته که از رنگهای مات و گلی برخوردار بود و علت این امر در دلیل فنی است که چندین رنگ یک درجه حرارت می‌بینند در حالی که در کاشی موزائیک هر تکه رنگ کاشی درجه حرارت مناسب خود را می‌بیند.^۱

در این دوره بر خلاف دوره تیموری، فقط گچ‌کاری ساده و سفید آنهم برای پوشش طاق‌ها انجام می‌شد.^۲ معماران درصدد بر آمدند تا از کاشیکاری بهره‌های جدیدی ببرند. کاشی‌کاری در این دوره بر خلاف سابق، مملو از اسلیمی‌های گیاهی بود. از رنگ کاشی‌ها هم به عنوان وسیله‌ای برای تمییز بین بخش‌های متفاوت طرح استفاده شد. قالب بندی‌های زنجیره‌ای فیروزه رنگ که در اندرون مسجد شیخ لطف‌اله بکار رفته، از این نوع است.^۳ در دوره صفوی رنگ‌های سبز سببی و زرد ملایم بسیار خوشایند بود. در مجموع عوامل انحطاط در معماری عبارتند از غفلت دربار در قرن ۱۰ / ۱۶، انحطاط و زوال مکاتب ولایات و ایالات، تاکید بر تزیین به جای ساخت و بافت.^۴

همچنین نشانه‌ای از سبک و شیوه معماری غربی یا اروپایی در دوره صفوی دیده نمی‌شود. شاه عباس در پی رفت و آمد و برقراری ارتباط بین اروپا و ایران، به معماری اروپای غربی توجهی نشان نداد و البته این امر به دلیل آن بود که او و معماران ایران ساختمانها و عمارات اروپایی‌ها را از نزدیک ندیده بودند و گزارشهای سفرا نیز ناقص بود و انگیزه‌ای را بر نمی‌انگیخت.^۵

^۱ هیلنیراند: معماری ایران ...، ص ۴۸۶؛ پوپ: معماری ایرانی، ص ۱۵۳.

^۲ هیلنیراند: معماری ایران ...، ص ۴۸۷.

^۳ همان جا، ص ۴۸۷.

^۴ همان جا، ص ۴۹۲.

^۵ همان.

در یک نگاه کلی به معماری ایران در دوره دویست و اندی سال حکومت صفویان می‌توان به نتایج زیر دست یافت. میزان ساخت و ساز و تعداد ابنیه باقی مانده از سلطنت شاهان صفوی دارای نوسان قابل توجه است و فعالیت شدید در کنار وقفه‌های طولانی به چشم می‌خورد هر گاه حمایت مستقیم دربار در این مورد وجود داشت، آثاری زیبا و متعدد پدید آمدند. آن دسته از پادشاهان که علاقه به ساخت و ساز داشتند به دلیل اتخاذ سیاست تمرکزگرایی در حکومت، عمده عمارات در پایتخت ساخته شد. با این همه حمایت حکام از هنر و معماری، به تبعیت از شاه، سبب گردید که در برخی ایالات ابنیه‌ای ساخته شود.

در بخش معماری مذهبی، بیشترین آثار به صورت آرامگاههای بزرگان و اولیاء است و نسبت به مساجد از قالب متداول معماری ایران برخوردار بود. در زمینه معماری غیر مذهبی هم بیشترین عمارات از نوع کاخها و بالاتر از همه کاروانسراها باقی مانده‌اند.

به رغم دستکاری‌هایی که در مقیاس و بعضی از تمهیدات فضاسازی در ساخت و ساز عمارات دوره صفوی به وجود آمد و خود تأکیدی تازه در معماری ایران به شمار می‌رفت، ولی مرمت و تعمیر و تزیین و زینت‌کاری از نکات کلیدی معماری این دوره بود.

سبک معماری صفوی اساساً درون‌نگر بود و از تأثیرات خارجی خبری نبود به همین دلیل، تحولی در آن به چشم نمی‌خورد.

تزیین تمام عیار عمارات با کاشیکاری زرین فام همراه بود و چون عموماً ارزان قیمت بوده، این اجازه را می‌داد که ساختمانها به سرعت و ارزانی انجام شوند و آثار بسیاری در این دوره پدید آمد. به دلیل اهمیتی که تزیین در عمارات دوره صفوی یافت، استادکاران امر تزیین، ارتقاء مقام و منزلت یافتند و نام آنها به فراوانی در آثار منعکس گردید. به رغم اهمیت یافتن تزیین، معماری دوره صفوی در مقایسه با سبکهای قبل از خود، افول پیدا کرد و فاقد آن پیشرفت و تحول سریعی بود که از ویژگیهای معماریهای همزمان عثمانی و مغولان هند برشمرده می‌شود. نکته آخر این که، این زوال نسبی در معماری عصر صفوی با میزان بالایی از ثروت مادی در مقایسه با ادوار قبل همزمان بود.^۱

^۱ هیلنبراند، معماری ایران در دوره صفویان، صص ۵ - ۴۹۴.

